



اقلیت اینترنتی

پرونده‌های دربار‌هی تأثیر مدرنیته
بر زندگی اقلیت‌های جنسی ایرانی

با آثاری از آرش سعدی، محمد، هوداد، سامان درخشان
و گفتگو با یک لژیون

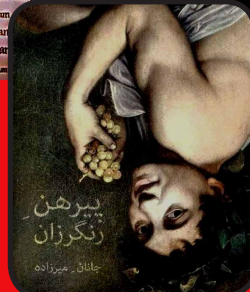


به نام پدر

یادی از ساویر شفا
به همراه مصاحبه با مادر او

هم آغوشی با رنگین کمان

درنگ مزدک زندیک
بر «پیراهن رنگ‌رزان»



اقلیت وارد سال دوم شد

اقلیت

دوماهنامه اجتماعی فرهنگی
در زمینه‌ی اقلیت‌های جنسی ایران
با روش اطلاع رسانی، تحلیلی و آموزشی
سال دوم، شماره هفتم، شهریور و مهر ۱۳۹۲

زیر نظر گروه سردبیری

AghaliatMagazine@Gmail.com
aghaliat.blogspot.com
facebook.com/Aghaliat

نویسندگان به ترتیب حروف الفبا:

آرش سعدی، امید، ایرج، بازیار، خاموش، دوموزی، ژوبین رها، سامان درخشان، سعیدپ، شایان، میم، صدرا اعتمادی، فاطیما، فرهود سلطانی، فهیم، کاوه اهورایی، کریستال، متین محمدی، محمد، مزدک زندیک، مسعود ایرانی، نریمان، هوداد، یاس آسمون

طرح جلد: فهیم

با سپاس از:

میم.نون، حسین غریبه، ژوبین رها

و

شادی.ا، حسین.ع



سر مقاله

سال دوم، دوره‌ی دوم

۴

بازتاب

بازتاب نظرات، انتقادات و پیشنهادات خوانندگان

۶

یاد اقلیتی

به نام پدر

۱۰

ساویز، پدر دفاع از حقوق اقلیت‌های جنسی ایران

متین محمدی

۱۲

زندگی ساویز به نقل از gaytoday

کاوه اهورایی

۱۳

مصاحبه با مهین شقاقی

شایان.میم و آرش سعدی

۱۴

ضیافت زندگی

آرش سعدی

۱۶

اخلاق چیست و تفاوت اخلاق فرمایشی با اخلاق پویا کدام است؟

مقاله‌ای از ساویز شفائی

۱۹

پرونده ویژه

اقلیت اینترنتی

۴۲

اقلیت مدرن

آرش سعدی

۴۳

تجربه‌های من از ماهواره و شبکه‌های اجتماعی اینترنتی

محمد

۴۵

سلام... سن، وزن، قد

هوداد

۴۸

در جست‌وجوی حقیقتی مجازی

سامان درخشان

۵۰

گفتگو با یک لزبین

یاس آسمون

۵۲

دفتر مقالات

جنسیت و کار (بخش نخست)

دوموزی

۲۶

ما «تفاوت‌ها»...!

صدرا اعتمادی

۳۱

بخش نهم و دهم هویت کویر

مسعود ایرانی

۳۴

کنجکاو دو گانه

ژوبین رها

۳۷

پرده‌نشینی زنان همجنس‌گرا

یاس آسمون

۳۹

زندگی اقلیتی

اعتیاد جنسی

فهمیم

۵۴

کابوسی که اعتیاد جنسی نام گرفت

هوداد

۵۶

فرهنگسرای اقلیت

هم‌آغوشی با رنگین کمان

درنگ مزدک زندیک در رمان پیرهن رنگ‌رزان

کتاب اقلیت

۵۸

باشگاه نویسندگان

کلوپ قلم اقلیت

۶۲

یاوئی و یوری، دو ژانر

کریستال

هنر اقلیت

۶۶

صدای شمعدانی‌های لی خاموش شده است

معرفی فیلم «پشت شمعدانی»

معرفی فیلم

۶۹

خودت را دوست بدار و ادامه بده

معرفی ترانه‌ای که امید و شادی می‌بخشد

معرفی ترانه

۷۰

همجنسگرایی در افغانستان

معرفی رمانی که سرگذشت یک زندگی است

معرفی کتاب

۷۱



سال دوم، دوره‌ی دوم ما با هم یک سال اقلیت را بزرگ کردیم

شکی نیست تغییرات نهادین و ماندگار از اصلاح تدریجی شکل گرفته است. اگر در رفتار و اخلاق، منطق حکم‌فرما باشد پس حرفی برای گفتن است و نیازی به زور نیست. چماق متعلق به فردی است که آگاهی کمی دارد و نمی‌تواند کلام و اندیشه‌ی متقابل را هضم و درک کند. پس در مقابلش دستی به تشر یا برای نابودی بلند کرده و سعی در ریشه‌کن کردنش می‌کند. ما گمان نمی‌کنیم راه تقابل با فرهنگ نادرست، قرنطینه‌ی فرهنگی و حبس ذهن پرسشگر باشد و اگر کسی فکر می‌کند حق با اوست و حقیقت را می‌داند، چه نیاز به مجازات‌های سنگینی دارد که مانع از گفتگو و شنیده شدن سخنی شود؟ پیشنهاد می‌کنیم تحمل‌ها را بالا ببریم و کمی به نظرات عالمان توجه داشته باشیم. توجه کنیم که تلاش برای آگاهی یک قشر از درون، به منزله‌ی تبلیغ و انتشار یک رویه نادرست نیست، بلکه شاید افراد مطلع برای ارتقای سلامت جامعه از درون همان جامعه، برای بالا رفتن منزلت و کرامت انسانی در همین وضع موجود اقدام می‌کنند. اقلیت آمده است تا فضای تفاهم و تحمل را برای تامل و تفکر مهیا کند. ما آمده‌ایم تا همه با هم گفتگو کنیم. تنها راه حل برای بهبود زندگی همه‌ی ما گفتگوست. بیاییم برای درک متقابل، پای صحبت‌های همدیگر بنشینیم. جامعه ایرانی و جامعه رنگین‌کمانی هرگز از یکدیگر جدا نیستند. برای زندگی مسالمت‌آمیز و کم‌هزینه باید درک متقابل را در خود رنگ و بویی پایدار بخشیم و با هم به گفتگو بنشینیم. تحمل کنیم و در حرف طرف مقابل تامل کنیم. یک سال گذشت و در این یک سال شماره‌های اقلیت به طور منظم در پایان ماه دوم منتشر شد. افزون بر ۳۵۰ صفحه و صدها مقاله و هزاران ساعت تحقیق و پژوهش از سوی نزدیک به ۶۰ نفر نویسنده و همکار مهمان، حاصل کار داوطلبانه‌ی گروهی مستقل و مسئول بود که با عنایت و لطف خوانندگان، امروز وارد سال دوم و البته دوره‌ی دوم خود می‌شود. حتما تشویق‌هایی همچون اعطای لوح سپاس به مجموعه‌ی اقلیت در ادامه راه به ما امید و انگیزه می‌دهد اما حقیقت این است که رضایت شما خوانندگان زنده‌ی اقلیت از مجله‌ی خود، مهمترین دلیل بقای ما و ادامه این راه پر دردسر و مشقت‌بار است. رضایتی که در شبکه‌های اجتماعی و یا از طریق ایمیل اقلیت نمود پیدا کرده حاصل شنیدن نقدها و نظرات شماست. ما اعتقاد داریم مادامی که به نقدها توجهی ویژه داشته باشیم و پاسخ منطقی به

در اردیبهشت ۹۱ بود که خلاء وجود مجله‌ای مستقل را در جامعه اقلیت‌های جنسی حس کردیم. آن زمان هیچ نشریه‌ای با موضوع اقلیت‌های جنسی منتشر نمی‌شد. در حال عملی کردن یک طرح بودیم که گروهی از وبلاگ‌نویسان تصمیم به انتشار فصل‌نامه‌ای گرفتند. «من مثل تو» در حال شکل‌گیری بود و ما سعی کردیم در کار جمعی و گروهی به فراخوان دوستان مان پاسخ مثبت بدهیم تا پس از کسب تجربه، انتشار فصلی را به دوماه، هر ماه و یا حتی دوهفته‌ای یک بار برسانیم. اما جمعی که در من مثل تو فعالیت می‌کردند کمتر با قواعد روزنامه‌نگاری و مجله‌داری آشنا بودند. تنش‌های روزانه در گروه، هر هفته یک عضو را از جمع خارج می‌کرد. در این جریان با حمایت کامل از «من مثل تو» خارج شدیم و تصمیم گرفتیم دوماه‌نامه‌ای با موضوع اجتماعی برای اقلیت‌های جنسی راه‌اندازی کنیم.

نام «اقلیت» را انتخاب کردیم و لوگوی ساده آن طراحی شد. چند مطلب سفارش دادیم و چند مطلبی را که نویسندگان از انتشار آن در «من مثل تو» منصرف شده بودند جمع کردیم و شماره یکم منتشر شد. به همین سادگی اقلیت تبدیل به دوماه‌نامه اجتماعی اقلیت‌های جنسی ایرانی شد. اما سختی کار، تازه شروع شده بود. باید هر شماره بهتر از شماره‌ی قبل می‌بودیم و از سیاه شدن مجله صرفاً برای انتشار جلوگیری می‌کردیم. باید بر اساس راهبرد تعریف شده، مجله را برای قشر متوسط مدرن شهری با هدف ارتقای سلامت جامعه اقلیت‌های جنسی و یادگیری مهارت‌های زندگی پیش می‌بردیم.

همین طور خطوط قرمزی برای مطالب قرار دادیم. دوری از سیاسی، پورن و مذهبی‌نویسی که چاله‌های بزرگی برای ما فعالان دگرباش جنسی بود. ما مشکلات اصلی جامعه دگرباش جنسی ایرانی را نه در سیاست روز و نه در زندگی مذهبی آنها نمی‌دیدیم. پورن و دغدغه‌های اروتیک را نه برای جذابیت مجله می‌خواستیم و نه مساله‌ی اصلی دگرباشان جنسی می‌دانستیم. از گنده‌گویی و به اصلاح «ژست روشن‌فکری» دوری کردیم و با منطق و تدبیر همراه با امید برای رسیدن به منزلت و کرامت انسانی دگرباشان جنسی تلاش مان را آغاز نمودیم. منزلت و کرامتی که با وجود وضع دردناک و سخت موجود، می‌کوشد تا شرایط زندگی یک دگرباش جنسی را در جامعه ایرانی بهبود بخشد.

دعوت می‌کنیم تا روزی با بر عهده گرفتن نقش‌های بزرگتر، جریان و روح تازه‌ای را در مجله به راه بیاندازند. از یاد نبریم، ماهنامه شدن اقلیت مستلزم تلاش و همکاری همه‌ی ماست و این نه رویاست و نه دور از دسترس.

در این دوره سرویس «راز اقلیت» را در مجله ادغام کردیم به طوری که خاطرات در باشگاه نویسندگان و مقالات مربوطه در دفتر مقالات منتشر خواهد شد. همین طور برای تمرکز بر روی موضوعات فرهنگی و هنری، فرهنگسرای اقلیت را مانند ضمیمه‌ای، هر شماره منتشر خواهیم کرد و باشگاه نویسندگان به عنوان محلی برای باز نشر داستان، شعر، دل‌نوشته و سایر محصولات فرهنگی اقلیت‌های جنسی در این بخش قرار خواهد گرفت. همچنین برای توسعه مجله سرویس «یادداشت مهمان» را برای مقالات خوانندگان خود مهیا کردیم. امید است در ادامه راه اقلیت با نظرات و پیشنهادات خود همراه ما باشید تا اهداف مشترک انسانی همه ما، محقق شود.

❖ گروه سردبیری

همه‌ی آنها بدهیم، آرام‌آرام رضایت جمع‌گیری از مخاطبان خود را جلب خواهیم کرد. رضایتی که مخاطبان در تاثیر نقدهای خود به اقلیت دیدند.

پیش از این نیز گفته بودیم اقلیت و راه اقلیت ادامه خواهد یافت. هر روز مسئولیت‌های بنیان‌گذاران اقلیت با نقش‌پذیری بیشتر همکاران و دوستان این مجموعه فرهنگی-اجتماعی کمتر می‌شود تا در زمان لازم گروه پویا و تازه‌نفسی برای مدتی ادامه‌دهنده‌ی راه اقلیت باشند. راهی که امروز خواننده‌ی زنده‌ی ما هر دو ماه یک بار همراه آن است و آرشیو پی‌دی‌افمان در کنار هومان و ماهان ماندگار خواهد ماند. از این شماره و در این دوره یک عضو لژیون به گروه سردبیری پیوسته است تا بتوانیم به مسائل مربوط به لژیون‌های جامعه اقلیت‌های جنسی بهتر بپردازیم. ما به اعضای دوجنس‌گونه و دوجنس‌گرا در کنار لژیون‌ها و گی‌های فعال در اقلیت نیاز داریم اما تا زمانی که این قشر از اقلیت‌های جنسی برای جامعه خود قدم برندارند، حضور و توجه ویژه به این هم‌حسان عزیز غیر ممکن است. از این روی باری دیگر تمام اقشار اقلیت‌های جنسی را به همکاری با مجله خودشان

برای اطلاع از آخرین بروز رسانی‌های وبلاگ مجله و انتشار نسخه‌ی تازه، لطفاً برگه‌ی فیسبوک اقلیت را بپسندید.

<http://Facebook.com/Aghaliat>

facebook

Email or Phone

Password

Log In

☒ Keep me logged in

[Forgot your password?](#)

اقلیت



AghaliatMagazine اقلیت

820 likes · 22 talking about this

Magazine

دو ماهنامه اجتماعی-فرهنگی اقلیت‌های جنسی ایران

About



Photos

820

Likes

اقلیت: اقلیت مجله‌ای برای اقلیت‌هاست. اگر گروهی که عمومیت ندارند و متفاوت با دیگران فکر می‌کنند یا ادبیات متفاوتی دارند، با نهایت احترام و استقبال از قلم و اندیشه‌ی آنها اقدام به مطالبشان می‌کنیم. ممکن است گروهی نیز بگویند مطالب ارسالی در باشگاه ضعیف است و مطالب ارسالی در دفتر مقالات قوی اما این دو در کنار هم هویت اقلیت را تشکیل می‌دهند.

ع.م: در مورد مطلب صدرا اعتمادی در پرونده ازدواج اجباری شماره چهارم اقلیت، باید بگم که من هم به عنوان یک مرد، مجبور به ازدواج شدم... فقط این ناعدالتی در مورد زن‌ها نیست.

م.ی: تبریک فراوان به اقلیتی‌های عزیز بابت برنده شدن لوح سپاس

ا.ب: با پیشنهاد چندتا از دوستان و با وجود پیش زمینه یا که خودم داشتم می‌خواهم به مقاله آماده کنم برای مجله خواهشی داشتم اگر ممکن باشه روی وال فیسبوک مجله در مورد «موضوع...» صحبت کنید تا مقاله جامعی آماده کنم.

اقلیت: صفحه فیس بوک با نظر مدیر روابط عمومی مجله اداره می‌شود و طبق میثاق مجله برای بازنشر مطالب مجله و نوتیفیکیشن‌هاست و اگر هم بنا باشد درخواستی در صفحه فیسبوک صورت بگیرد، تنها در مورد پرونده ویژه هر شماره انجام خواهد شد که منطبق بر سیاست‌گذاری‌های گروه سردبیری است.

ف.ف: سلام و عرض ادب خیلی مایل هستم از مطالب مجله استفاده کنم و همکاری نزدیک داشته باشم. چند ساله قبل با جمعی از وبلاگ‌نویسان در «...» جلسه داشتیم و تبادل اطلاعات می‌کردیم که متأسفانه من به دلیل سربازی ارتباطم قطع شد. من آماده هرگونه همکاری با تحریریه هستم. این هم شماره: «...»

اقلیت: به دلیل مسائل امنیتی، امکان برقراری تماسی جز از طریق ایمیل فراهم نیست. چنانچه شما مایل هستید، با اقلیت همکاری جدی داشته باشید، می‌توانید آثار خود را برای مجله ارسال کنید. مجله همین‌طور می‌تواند شما را با آرشیو موضوعی خود آشنا کند تا عرصه همکاری خود را با افقی بازتر انتخاب کنید.

ر.ن: سلام و برای همکاری با شما آمادگی خودمو اعلام می‌کنم و خوشحال می‌شم نقش کوچکی داشته باشم. اقلیت: مجله بسیار خرسند خواهد بود، شما می‌توانید مطالب خود را در فورمت آفیس وورد برای مجله ارسال کنید. این افتخار مجله خواهد بود که مطالب شما را در خود منعکس کند.

ن.د: می‌خواستم به مطلبی به آرش سعدی بگم. شما تو یه شماره یه

ا.ب: سلام خسته نباشد. خوشحالم که اقلیت تو مدتی که داره فعالیت می‌کنه تونسته اونقد جا باز کنه که کاندیدای جایزه سپاس میشه این واقعا جای خوشحالی و دست مریزاد گفتن داره به دوستان هیئت تحریریه مجله و طراحان گرافیک مجله امیدوارم برنده جایزه بشیم و این جایزه دلگرمی بزرگی بشه برای ادامه فعالیت مصرانه و برداشتن خیزهای بزرگتر به جلو. میشه به غیر از خاطرات مطالب دیگم رو هم بفرستیم؟ در صورتی که جوابتون مثبت باشه لطفا بگید در چه زمینه‌ای مطلب بفرستم که بهتر باشه.

اقلیت: امیدواریم که اقلیت این لیاقت را داشته باشد که برنده جوایز مختلف بشود، اما هدف در درجه اول دغدغه‌های دگرباشانه است. خاطرات شما را همه خوانندگان مجله نیز خواهند خواند، بنابر این نگران مطالب ارسالی خود نباشید و ناامید نشوید. هر مطلبی به قلم شما برای اقلیت مغتنم و محترم است. این کار، قلم نگارش شما را در طول زمان قوی می‌کند. شما در هر زمینه‌ای که علاقه‌مند هستید می‌توانید مطالب خود را به رشته تحریر درآورید. برای مثال می‌توانید به فهرست مجله نگاه کنید و زمینه‌های مختلف مجله را برای فعالیت انتخاب کنید.

ن.د: می‌خواستم بدونم شماره‌های مجله در چه تاریخ‌هایی منتشر می‌شن و در ضمن اگه میشه یه مرجع یا سایتی رو به من معرفی کنید که بتونم شماره‌های جدید مجله رو از اونجا دانلود و پیگیری کنم. اقلیت: مجله اقلیت، یک دوماه‌نامه است، بنابر این هر دوماه یک بار منتشر خواهد شد. شما می‌توانید مجله را از طریق فیسبوک یا وبلاگ مجله پیگیری کنید.

د.ل: می‌خواستم بدونم اگر علاقه‌مند باشیم که برای مجله‌ی اقلیت مقاله چاپ کنیم، چه محدودیت‌ها و قوانینی وجود داره. مایلم بدونم بیشتر احتیاج به چاپ چه نوع مطالبی هست.

اقلیت: مطالب صرفا سیاسی، مذهبی و پورن، به دلایلی که در سرمقاله شماره دوم مجله ذکر شد و همچنین بارها در مجله تکرار گشته، منتشر نمی‌شوند یا اصلاح شده‌ی آن‌ها منتشر خواهد شد. اقلیت برای نویسنده‌ها چهارچوبی تعیین نمی‌کند، ولی اولویت مجله، مطالب آموزشی و اجتماعی است.

ف.م: با سلام و سپاس به تمام دوستانی که واسه جامعه اقلیت خدمت می‌کنند؛ یه انتقاد از مجله دارم و اونم نشر مطالبی هست که هیچ عمومیتی نداره و تقریبا غیر قابل فهم و درکه. مطلب هویت کوئیر و امر تنانه مد نظرمه. مطلبی که واقعا برام کلمات و اصطلاحاتش قابل فهم نیست و تصورم اینه که برای خیلی دیگه از مخاطبان مجله هم اینطور باشه. شاید بهتر باشه یا از نظر اصطلاحات، ساده‌سازی شه یا اصلا نشر نشه. چون من که به شخصه ردش میکنم.

مطلبی رو نوشته بودین با عنوان «توالت‌نویس شهر تنه‌است». ایده کار جالب بود اما می‌تونست خیلی مفیدتر هم باشه. به نظرم زیادی فکر مهندسی پشتش بود و نه جامعه‌شناختی و روان‌شناختی. نهایتاً یه آمار ارائه شده بود که چند نفر از اینا مایل به برقراری رابطه بودن و چند نفر نبودن، که زیاد آمار به درد بخوری نبود. یک کار مفیدی که می‌تونست انجام بشه این بود که بطور رندوم اندازه‌گیری کنید که از بین کسانی که وارد توالت می‌شدن (مخصوصاً مردان متاهل) چند نفر نسبت به شماره‌ها کنجکاو بودن و اونا رو برمی‌داشتن. یا اینکه از بین مشتری‌های فروشندگان سکس بررسی می‌کردید که بیشترین تقاضا از جانب کدوم قشر هست. اون طوری یکم کار حالت جامعه‌شناختی هم پیدا می‌کنه و شما می‌تونید آمار انحراف‌ها رو دریابید و منحرفای جنسی (بچه‌بازها، سکس‌وال‌ادیکت‌ها و...) و از هوموسکسوال‌ها تفکیک کنید. شاید این کمک بشه که مجله از حالت داخل دگرباش‌ها بودن بیرون بیاد و مخاطبای بیشتری پیدا کنه. یک پیشنهاد دیگه هم اینکه هر شعری رو چاپ نکنید. شعرهای آرش سعدی رو می‌پسندم اما بعضی شعرهایی که پست مدرن بسیار ناشیانه هستند رو نه. چون می‌دونم دارید برای این کار وقت می‌زارید گفتیم.

جوابیه آرش سعدی: من به شخصه برای آن آمارگیری، بیشتر از کار جامعه‌شناختی در پی ثبت یک تاریخ بودم، به نظرم این یک تاریخ‌نگاری تاریخی است. اما این دلیل نمی‌شود که ببنداریم پرونده جامعه‌شناختی و آسیب‌شناسانه نیست، چه در مطلب این بنده حقیر و چه در مطالب دیگر نویسندگان پرونده، آنگونه که من خواندم، روش‌ها و آسیب‌های موجود بررسی شده‌اند. فرمودید بررسی کنیم که: «از بین کسانی که وارد توالت می‌شدن (مخصوصاً مردان متاهل) چند نفر نسبت به شماره‌ها کنجکاو بودن و اونا رو برمی‌داشتن.» شما آیا فکر می‌کنید چنین آمارگیری‌ای امکان‌پذیر است؟ آیا می‌شود به غرفه توالت هر کس سرک کشید و دید چه کسی نسبت به شماره‌ها کنجکاو است و آنها را برمی‌دارد یا نه؟ بلکم متاهل یا مجرد هم باشد؟ و اینکه آیا نمی‌شود حدس زد که چه کسانی کنجکاو هستند و چه کسانی برمی‌دارند؟ این‌ها به طور کارآمدی در پرونده بررسی شده بودند و من امیدوارم که شما پرونده را کامل خوانده باشید. هرچند منکر این حقیقت نمی‌شوم که همیشه و همواره می‌شود کاری بهتر و کامل‌تر ارائه داد.

اقلیت: باشگاه نویسندگان قوانینی دارد که طبق آن هر فرد علاقه‌مندی می‌تواند نقطه‌نظرات، نامه‌ها، اشعار و... خود را در آن منتشر کند. لذا معیاری برای سبکی و سنگینی مطالب در این سرویس نیست و هر خواننده‌ای بسته به ذوق و سلیقه خود انتخاب می‌کند که چه بخواند.

س.ح: یک درخواست دارم. امکانش هست ماهیانه آمار داندلود مجله (اصطلاحاً سائیتیشن مجله) رو قرار بدید و یا مقالات را جداگانه چاپ کنید تا سائیتیشن هر مقاله را ببینیم؟ سوال دیگر اینکه چند نفر از دگرجنس‌گرایان مجله ی اقلیت را داندلود می‌کنند؟

اقلیت: به زودی با راه اندازی سایت، امکان در اختیار نهادن بسیاری از آمارها در دسترس خوانندگان و دنبال‌کنندگان عزیز قرار خواهد گرفت. اما در مورد سوال دوم، نمی‌دانیم چند نفر از دگرجنس‌گرایان می‌خوانند، اما از تعداد پیام‌هایی که می‌آید و همکاری‌هایی که می‌شود می‌توان گفت که فعالیت دگرجنس‌گرایان هرچند کم دلگرم‌کننده است. هرچند مسیر مجله پرداختن به مسائل اجتماعی و آموزشی برای اقلیت‌های جنسی است.

ج.ن: ممنون از تلاش‌ها و زحماتتون. بی‌نظیره مجله تون همیشه دنبال می‌کنم و مطالبش رو می‌خونم حتی یه واوش رو هم جا نمی‌زارم مطالب جامعه‌شناسی جنسیت خیلی خوب بود و پرونده‌ی اقلیت توالتی خیلی میدانی بود واقعا خیلی کم جایی در این مورد راجع بهش خونده بودم شاید بشه گفت اصلاً توی وبلاگ‌های دگرباش‌ها جای همچین پرونده‌ای خالی بود برقرار باشید و پایدار.

س.م: مجله شما فوق‌العاده است یعنی من نمیدونم چی بگم از بس که خوبن! یه سوال داشتم ازتون من کارشناسی ارشد مترجمی انگلیسی می‌خونم و می‌خوام پایان‌نامه‌ام در مورد تئوری کوئیر باشه، خیلی به کمکتون نیاز دارم! می‌خوام بدونم شما میتونید یه موضوع خوب که المان ترجمه هم توش باشه در این رابطه بهم بگید؟ چون واقعا عاشق این موضوع هستم واسه پایان‌نامه! خیلی خیلی ممنون میشم اگر کمک کنید.

جوابیه مسعود ایرانی: چون حوزه‌ی کوئیر را انتخاب کردید باید ابتدا مثل هر موضوع کلی‌ای در هر زمینه‌ی پژوهشی به این ببانیدید که در حوزه‌های مورد نظر به چه پرسش‌های اساسی باید و می‌خواهید که پاسخ دهید؟ دوم وضعیت تاریخی مشخص آن پدیده را در آن حوزه وقتی در نظر می‌گیرید باید ببینید چه سوال‌هایی در برابرمان قرار دارد که لازم است به آنها پاسخ داده یا در برابر آنها موضع بگیریم؟ یا به گونه‌ای معکوس با طرح چه پرسش‌هایی می‌توانیم، وضعیت را به موضع‌گیری در برابر خود وادار کنیم؟ دیگر این که آن حوزه را می‌خواهید به شکلی ایزوله از سایر مباحث اندیشه بپردازید یا در ارتباط با ساحت‌های دیگری از مسائل؛ مثلاً در حوزه‌ی کوئیر آیا می‌خواهید به عموم مسائل جنسی و جنسیتی و سپس در ذیل آنها به اقلیت‌های گرایشی بپردازید و باز می‌خواهید به شکلی انضمامی، آماری و میدانی وارد پژوهش بشوید یا انتزاعی و صرفاً فلسفی و نظری؟ این مقدمه اما موضوعات کوئیر را اگه بخوانید اختصاصی بررسی کنید موضوعات فراوان و مشخصی هست، مثل پرداختن به دوگانه‌ی امر طبیعی/اختلال، یعنی باید در تحقیق خود پاسخ دهید که چه وضعیتی را می‌توان طبیعی نامید که فراروی از آن به کوئیر منتهی می‌شود و آیا این فراروی اختلال یا انحراف تلقی می‌شود یا چه تفسیری؟ و باید روند تحقیق را ملزم به موضع‌گیری در برابر این وضعیت نتیجه‌گیری کرد که مثلاً جوامع آیا باید با پدیده‌هایی که امر کوئیر در آنها محقق شده چه مواجهه‌ای داشته باشند مثلاً قدرت و فرهنگ و نهادهای آموزشی اگر به این نتیجه

شما در انتخاب موضوعی مثل رفتارهای خشن جنسی باید با دیدی که گفته شد به یک پروتکل و پروژه‌ی وضعیت چه در تاریخ و چه در تحولات و آسیب‌هایش تبدیل کنید تا پاسخ پرسش‌های آن حوزه را بتوانید بدهید.

ن.س: شماره ششم اشکالات چاپی بسیاری داشتید، به نظر میرسد حروف «د» مشکل فونت داشتند.

اقلیت: بله، متأسفانه در روز آخر مراحل فنی حرف «دال» در فایل صفحه‌بندی دچار مشکل شد. سعی کردیم نواقص را برطرف کنیم ولی اگر جایی از چشم ما پنهان ماند، امیدواریم که این مشکل فنی را بر ما ببخشید.

برسند که این پدیده اختلال یا انحراف هست در هر صورت این دو خوانش باید به چه برخوردهایی تن بدهند مثلاً شیوه‌ی فوکوئی را بر شیوه‌ی بودریاری باید مقدم داشت یا بالعکس؟ نهادهای جزائی را در امتداد کدام بازوهای اجرائی باید قرار داد؛ کلاً این یک مثال بود برای برخورد با موضوعی که شما انتخاب خواهید کرد؛ مباحث کوئیر تقریباً مشخص شده است و فهرستی کلی از آن در ویکی‌پدیاها هست ولی برای بررسی مثلاً پوزیشن‌های خاص خواستم به شما اینگونه خط دهم که آیا مثلاً یک پوز ویژه مثل سافت را باید به زمینه‌های رفتاری‌اش و روانی‌اش ارجاع داد یا به عوامل اجتماعی‌اش همان‌طور که در مباحث هویت کوئیر دیدید من پوزیشن‌ها را فقط یک اجراگری سکسی ندیده‌ام و ریشه‌های روانی و رفتاری آن را هدف گرفته‌ام.

اقلیت توالتی از واقعیت تا عنوانی دهان پر کن

عرشیا.پ

در شماره پنجم اقلیت مطالبی منتشر شد با عنوان اقلیت توالتی. در بخشی از مقاله نوشته‌ای به این گونه بیان شده: که گی‌های مدرن گی‌های دیگر که نویسنده آنها را گی‌های سنتی می‌خواند به همجنس‌بازی متهم می‌کند. می‌خوام نقدی داشته باشم بر این نوشته و ادعاهایی که در آن مطرح شده است. سال‌ها در اینترنت و بیرون از فضای مجازی با همجنس‌گراها و پدوفیل‌ها و همجنس‌بازها و... صحبت کردم. در قسمتی از مقاله آمده است که اقلیت سنتی که به گفته نویسنده اقلیتی است که با اینترنت و تکنولوژی دسترسی ندارند یا با آن آشنا نیستند ناچاراً و از روی استیصال به این گونه روابط روی آورده‌اند. مطالبی که حتی با گفته‌های خود نویسنده تناقضی آشکار دارد که در ادامه توضیح می‌دهم.

سوال این است که اقلیتی که نویسنده، آن را توالتی می‌نامد آیا واقعا اقلیت است؟ یا اگر بخش کمی از آن اقلیت است و بخشی بزرگتر آن همجنس‌بازها و پدوفیل‌ها تشکیل می‌دهد پس چرا باید نشریه اقلیت آن را با یک چوب بزند و همه‌ی آنها را اقلیت توالتی بخواند؟ یا اگر همه را اقلیت توالتی نخوانده و منظور همه‌ی آن اشخاص نبوده چرا سعی و تلاشی در تفکیک این افراد از هم نشده است در مورد اینکه کدام شماره‌های تلفن درست و کدام شماره‌ها نادرست است امار منتشر می‌شود، اما در مورد اینکه واقعا چند درصد از این شماره‌نویس‌ها جزء اقلیت به حساب می‌آیند آماری وجود ندارد؟ کسی که همجنس‌گراست آیا خود را با عنوانی چون «م*دم یا م*کنم یا زیر ۲۲ زیر ۱۸ م*کنم» خود را معرفی می‌کند؟ آیا اگر همجنس‌گرایی روشی برای ارتباط نمی‌شناسد اینگونه خود را معرفی می‌کند؟ می‌خوام از نویسنده مطالب بالا بپرسم آیا کسی که بیشتر به دنبال رابطه جنسی نوجوان‌های کم سن و سال است همجنس‌گراست یا پدوفیل؟ آن‌طور که شما مطلب می‌نویسید اصلاً مرزی بین همجنس‌گراها و پدوفیل‌ها برای شما وجود ندارد و در داستان حمزه و رسول و موارد دیگر بی‌تفاوت از موضوع رد می‌شوید.

سوال دیگری که مطرح می‌شود چرا تقریباً ۹۹ درصد افرادی که در توالت‌نویسی می‌کنند به دنبال پسرهای خیلی کم سن و سال هستند؟ چرا مثلاً مانند شبکه‌ی اجتماعی منجم که نمونه‌ای از ترکیب مختلف و سلیقه‌های بسیار در مورد فرد مطلوب دیده می‌شود در این توالت‌نویس‌ها دیده نمی‌شود؟ چرا در برخی از این توالت‌ها این توالت‌نویس‌ها تصاویر عریان بدن زنان را در کنار شماره‌شان نقاشی می‌کنند و درخواست رابطه با یک پسر را دارند؟ اصلاً این توالت‌نویسی‌ها نقض آشکار حقوق شهروندی دیگر شهروندان هست. باید در نظر داشت اکثر شهروندان دلشان نمی‌خواهد وقتی از سرویس بهداشتی استفاده می‌کنند چنین کلمات رکیک و زننده‌ای بر روی در و دیوار توالت مشاهده کنند. سرویس بهداشتی برای استفاده دیگری ساخته شده نه سکس کلاب است و نه جای آگهی سکسی، به ویژه که ممکن کودکان و خردسالان هم از این سرویس بهداشتی‌ها استفاده کنند که به شخصه شاهد این موضوع بوده‌ام. این موضوع تاثیر منفی عمیقی از روابط همجنس‌گرایانه بر دگرجنس‌خواهان جامعه خواهد گذاشت. حالا جای این سوال است که بپرسم نشریه اقلیت که پرونده‌ای برای این موضوع باز کرده چرا این موضوع‌های مهم را مورد بررسی قرار نداده است؟

این‌ها همه نشانه‌ها و ردپایی از همجنس‌بازها و افرادی که یا دچار همجنس‌گرایی کاذب هستند یا به اجبار و به دلایل مختلف دیگر به دنبال رابطه صرفاً جنسی با همجنس خودشان هستند است. نمی‌خوام بگویم در میان کسانی که توالت‌نویسی می‌کنند همجنس‌گراها اصلاً وجود ندارند. اما مسئله‌ای بزرگ و آزاردهنده‌ای که وجود دارد این است که مثلاً در شهر تهران بعضی از این توالت‌نویس‌ها شهرستانی‌هایی هستند که برای کار به تهران آمده‌اند و فضای پر از دخترهای اناتیک و ماتتیک تهران تحریک‌شان کرده و از آنجا که تیپ و ظاهر و مسائل مالی‌شان دخترهای تهران را حاضر با دوستی با چنین اشخاصی نمی‌کند ناچاراً و به قول خودشان به دنباله

ک*و*ن پسر (با عرض معذرت) هستند و حالا اقلیت نشریه‌ای که باید در مورد مسائل همجنس‌گرایان بنویسند پرونده‌ی ویژه‌ای برای آنها تشکیل داده و با آمارگیری‌هایی که معلوم نیست به چه دلیل است! وقت و پتانسیلی که باید به همجنس‌گرایان اختصاص دهد را به اینها اختصاص داده.

در حالی که رد پای پدوفیل‌ها حتی در نوشته‌های خود نویسندگان آشکار است و نویسندگان داستان حمزه را مثال می‌زنند که با اینکه ارتباط با پسر در دسر کمتری دارد به رابطه با نوجوان کم سن و سال روی آورده! و باز هم در ادامه مقاله اصرار دارد که اینها هم اقلیت‌اند و آن هم از نوع توالیش! خنده دار نیست؟! همجنس‌گراهای محترمی که در این سال‌ها در اینترنت برای اینکه چهره‌ی درستی از همجنس‌گرایان نشان دهند خون دل خورده‌اند و حالا اقلیت با نوشتن مطالبی در مورد پدوفیل‌ها و رابطه‌های بیشتر جنسی‌شان آنها را به همجنس‌گرایان نسبت دهند واقعا نویسندگان چه فکری در سر داشته؟ در شماره‌های قبلی اقلیت گفته شده که برخی از خانواده‌های بچه‌های اقلیت هم این نشریه را می‌خوانند آیا انصاف است پدری که پسرش همجنس‌گراست این مطالب را بخواند. پدری که احتمالا گذرش به توالت‌های شهر افتاده و افرادی با ادبیات و کلماتی مانند «می‌دم و می‌کنم و زیر ۱۸ و...» را مشاهده کرده را به عنوان همجنس‌گرا بشناسد.

انتقاد من این نیست که نباید به این افراد پرداخته شود و مطالبی در مورد آنها نوشته شود ولی نوشتن مطلب برای این افراد با عنوانی فقط دهان پرکن چون اقلیتی توالتی اشتباه‌ست. به این روابط باید از جهت آسیب‌شناسانه نگاه کرد. اصلا خود این عنوان و مطالبی که در ادامه آن آمده است به شخصی که اصلا با همجنس‌گراها آشنا نیست این ایده را القا می‌کند که این‌ها بخشی بزرگ از همجنس‌گراها هستند و سال‌ها خون جگر خوردن و تنهایی همجنس‌گراهایی که سعی در نمایاندن چهره‌ی مثبت به خانواده و جامعه و دوستان را داشته‌اند نادیده می‌گیرد. این موضوع به مانند این است که بخواهیم در مورد دگرجنس‌خواهان مطلب بنویسیم و به سراغ فاحشه‌ها و روابط نامتعارف آنها برویم و ژست روشن‌فکری بگیریم و بگویم این‌ها همان‌هایی هستند که بخش جداناپذیر و بزرگ روابط دگرجنس‌خواهانه را تشکیل می‌دهند و به هر دری زدن‌های این افراد را برای برقراری رابطه‌ی صرفا جنسی‌شان را به گونه‌ای طبیعی جلوه دهیم. همان طور که گفتم به این روابط باید از جهت آسیب‌شناسانه نگریست. باید در مورد این موضوع صحبت کرد که آیا آن حمزه یاد شده در آینده که رسول مردانه‌تر می‌شود باز هم حاضر به ادامه رابطه خواهد بود؟ اگر رسول به او وابسته شود چه پیش می‌آید؟ برای اینکه به شخصه چنین رابطه‌هایی را مشاهده کرده‌ام. در موردی خاص که رابطه‌ی یک پسر همجنس‌گرا که اکنون دوست من هم هست را با فردی که همجنس‌گرا نبوده مشاهده کرده‌ام آن شخص با سوءاستفاده از دوستم تا وقتی که نوجوان بوده همه کار برایش می‌کرده ولی اکنون که سنش بالاتر رفته است او را رها کرده و دوستم که به آن شخص وابسته شده است چندین بار دست به خودکشی زده است. امیدوارم این ژست‌های به ظاهر روشن‌فکرانه کنار گذاشته شود و به

واقعیت‌های جامعه همجنس‌گرایان نگاه شود.

جوابیه شایان.میم: گمان می‌کنم شما نیاز دارید یک بار دیگر مطلب را بخوانید. در درجه‌ی اول تیتیر پرونده «اقلیت توالتی» ست و در توضیح پرونده دلیل انتخاب این تیتیر آمده. من در این مطلب دقیقا تلاش کردم تا دید افرادی را که مانند شما فکر می‌کنند کمی بازتر کنم و بگویم پشت رفتارهای پرخطر آنها عدم آگاهی نسبت به خود و گرایش جنسی آنهاست و اینگونه قضاوت‌ها ما را از رسیدن به اهداف اصلاحی‌مان دور می‌کند. در تمام نمونه‌هایی که مثال زده شده و متن به شکل غیر مستقیم به این موضوع اشاره کردم چرا که گمان می‌کنم ایجاد گره در ذهن خواننده او را ترغیب می‌کند که به دنبال پاسخ برود.

جایی در متن مقاله‌ام در پرونده ویژه نوشته بودم: «به نظر می‌رسد به دلایل فرهنگی و شرایط اجتماعی حضور افراد دگرجنس‌گرا در روش‌های سنتی برای برقراری رابطه با همجنس‌گرایان بیشتر است.» البته می‌توانستم بنویسم: به نظر می‌رسد به خاطر عدم دسترسی دگرجنس‌گراها به جنس مخالف و سختی برقراری چنین رابطه‌هایی آن‌ها رو به کودک‌آزاری و تجربه با همجنس خود می‌آورند و این تجربه‌ها و اتفاقات در روابط سنتی بیشتر اتفاق می‌افتد؛ اما قاعده را برداشت خوانندگان اقلیت گذاشته‌ام تا هر کس فراخور چالش‌هایی که در ذهنش به وجود آمده به بررسی موضوع بپردازد.

همین طور درباره مرز بین همجنس‌گراها و پدوفیل‌ها باید اضافه کنم، دقیقا خلاف نظر شما را دوست دیگری داشت که در بازتاب شماره‌ی پیش منتشر شد و من نیز پاسخ دادم.

چنین گمانی که: ««شهرستانی‌ها» بعد از تحریک «دختران آنتیک تهران» شماره‌ای می‌نویسند و به رابطه با هجنس راضی می‌شوند» که شما ذکر کردید ضمن این که شاید در مثال فرزاد ۱۹ ساله منعکس شده باشد، یک پرسش را به هر ذهنی منتقل می‌کند: پس شماره‌هایی که در شهرستان روی دیوار توالت‌هاست از چه حاصلی‌ست؟

در آخر هم من نمی‌دانم که شما چطور به رد پدوفیلی در نوشته من رسیدید، اما لازم است بگویم بعد از چهار سال وبلاگ‌نویسی و فعالیت در زمینه دگرباش، خطا را بر خود نامحتمل نمی‌بینم و امیدوارم که این تنها برداشت شما بوده باشد و سعی خواهیم کرد که این نواقص را در نوشته‌های خود پوشش دهیم.

اقلیت: تمرکز شما و تاکید بر تنها یک مطلب از پرونده برای اقلیت این چنین القا می‌کند که ممکن است تمرکز شما به مقاله‌ی اول اختصاص یافته باشد و مطلب دو روان‌شناس مجله و همین طور دو مطلب دیگر در نظر تان نیامده باشد. در عین حال معترفیم که همیشه می‌شود کاری بهتر انجام داد و امیدواریم در صورت مشاهده قصور، موارد را گوشزد کنید و مجله خود را در این راه همراهی کنید تا با هم به یک فضایی شامل‌تر و کامل‌تر برسیم.

یاد اقلیتی



به نام پدر
یادی از نخستین فعال حقوق اقلیت‌های جنسی ایرانی
ساویر شفا‌ئی

ای دوست
در رهگذار ما
جام هزار حادثه بشکسته است
اما ما
مستان هشیاری هستیم
که از جراحت واقعه بیداریم
در راه‌های پر فراز و نشیب
از تراکم تردیدها خواهیم رست
پرچین را از گرد باغچه‌ها برمی‌چینیم
و غرور را بی‌غمی می‌آموزیم

اوایل دهه ۱۹۸۰ ساویز شفائی

این اشعار بدون ویرایش، بر اساس دست‌نوشته‌های ساویز منتشر شده‌اند.
شاید که اگر عمر فرصتی می‌داد و یا خود انتشار آن را بر عهده داشت،
دستی بر واژه‌ها می‌کشید و آرایش و نظم‌ی دیگر به آن می‌داد. به این معنی
نوشته‌ها و اشعار ساویز در میانه آمادگی برای انتشار متوقف مانده‌اند.
شادی.۱

ساویز، پدر دفاع از حقوق اقلیت‌های جنسی ایران

نگاهی به زندگی و کارنامه‌ی ساویز شفایی، فعال حقوق بشر، نویسنده و شاعر ایرانی

متین محمدی

از کشور همکاری را آغاز می‌کند به طوری که سردبیری مجله هومان را نیز می‌پذیرد؛ اما این فعالیت‌ها و اقدامات که در دهه‌ی پایانی ۶۰ خورشیدی اوج آن بود برایش هزینه نیز داشت. حسین ترک‌پور در همان مصاحبه می‌افزاید: «ساویز هم احتیاط می‌کرد؛ به‌خصوص از لحاظ امنیتی. چون تلفن‌های بدی دریافت می‌کرد؛ از تهدید گرفته تا فحش و بد و بیراه و او به همین خاطر احتیاط می‌کرد.» مهین شقاقی، مادر او در مصاحبه با اقلیت از تهدید به «آتش زدن خانه» می‌گوید که با دخالت شهرداری و پلیس فلوریدا روبه‌رو می‌شود.

اما این احساس خطر و احتیاط از ساویز هرگز مانع از ادامه مبارزه برای او نشد. ساویز در جلسات و همایش‌های مختلفی برای دفاع از حقوق همجنسگرایان شرکت می‌کرد و صدای همجنسگرایان ایرانی در دهه‌های پیش بود. سخنرانی‌های انگلیسی و فارسی او در دانشگاه‌های مختلف برای جامعه اقلیت‌های جنسی ایرانی ماندگار شد.

ساویز بسیار بسیار از زمان خود جلو بود. او پیش از هر کسی اقدام به آشکارسازی عمومی کرد و دفاع از حقوق اقلیت‌های جنسی را آغاز نمود. وقتی مقاله ساویز درباره اخلاق و تفاوت اخلاق فرمایشی با اخلاق پویا را می‌خوانیم، حرف‌هایی می‌شنویم که هنوز هم تازگی دارد در حالی که سال‌ها از نوشتن آن مقاله می‌گذرد. ما در قدردانی از ساویز هرچه کرده باشیم کم است و باید اعتراف کرد ضعیف عمل کرده‌ایم. می‌دانیم که آغاز کنندگان هر موضوعی را پدر آن می‌نامند و بیراه نیست اگر ساویز شفایی را پدر دفاع از حقوق اقلیت‌های جنسی بنامیم. کسی که آغازکننده‌ی درک بیشتر جامعه ایرانی از ما دگرباشان بود و امروز سیزده سال از تحمل رنج سرطان‌اش می‌گذرد. مردی که رفت اما جای پای بزرگی در تاریخ بجای گذاشت که هرچه از زمان بیشتر فاصله می‌گیریم، متوجه عظمت آن می‌شویم.

نوشتن و تجلیل از او برای ما به مثابه تجلیل از خودمان است. تجلیل و سپاس از تحمل رنجی که همه با هم برای رسیدن به اینجا کشیده‌ایم. همان جایی که اگر کسی در جمعی ما را انکار کرد، به او «بخندند». جایی که امروز ما تصمیم گرفته‌ایم برای خودمان و جامعه خودمان دست به قلم ببریم و به یک دیگر یاری برساییم. این جسارت در ما را ساویز و ساویزها ایجاد کردند. بدون شک توجه نکردن به پیشینیان مان، ما را از رسیدن به اهداف ضد همجنسگراهراسی/ستیزی دور می‌کند.

او در سال ۱۳۷۹ بر اثر سرطان در کنار مادر و همسر خود پس از ۱۱ سال زندگی مشترک دنیا را بدرود گفت. روحش شاد و راهش باقی.

ساویز شفایی متولد هشتم شهریور ۱۳۲۹ در ایران، با شعر و هنر بزرگ شد. محیط باز خانواده و میل اعضای خانواده برای تحصیل و فرهیختگی بستری برای او ایجاد کرد تا با فرهنگ و هنر پیوندی محکم برقرار کند. دفتر شعر او «ضیافت زندگی» است که چشمه‌ای از ذوق و هنر او را می‌رساند.

اما این تنها بخشی از علایق و دلبستگی‌اش بود. ساویز شفایی پیش از انقلاب در دانشگاه شیراز نخستین سخنرانی یا طرح مساله را درباره‌ی همجنسگرایی ایراد کرد. با توجه به تابو بودن مساله همجنسگرایی تا کنون هیچ خبرنگار مستقلی در ایران امکان جستجو برای یافتن خبر یا متن سخنرانی ساویز را نداشته است. این اقدام ساویز نشانه روحیه مبارز و مقاوم او در رسیدن به حقوق انسانی اقلیت‌ها بود. برادر ساویز در یادداشتی از زندگی او می‌گوید «در ۱۹۷۲، او به ایراد یک سخنرانی برای ارائه دادن نتایج بدست آمده از یک تحقیق که او درباره‌ی بررسی دیدگاه‌ها نسبت به گرایش جنسی در ایران انجام داده بود، پرداخت. این اولین بحث آزاد از این دست بود. سخنرانی همه را متعجب ساخت و چندین هزار نفر از هم سالان خویش را بدان جذب کرد.»

از سوی دیگر حسین ترک‌پور در مصاحبه با رادیو زمانه درباره‌ی سخنرانی او این چنین می‌گوید: «خود ساویز به همین موضوع هم اشاره کرد. او گفت در دهه هفتاد میلادی، دانشجوی رشته جامعه‌شناسی دانشگاه شیراز بود. آن موقع‌ها در دانشگاه، انجمن‌هایی مختلف سخنرانی‌هایی ترتیب می‌دادند. این سخنرانی‌ها لزوماً راجع به همجنسگرایی یا مسائل جنسی و جنسیتی نبود، بلکه راجع به مسایل مختلفی بود که در ایران جریان داشتند. البته الان مبحث را به‌طور دقیق یادم نمی‌آید، ولی فرض کنید مثلاً راجع به نابرابری‌های اجتماعی صحبت می‌کنند و ساویز در آن سخنرانی سوالی را مطرح می‌کند؛ اقشار مختلفی در ایران محروم شمرده می‌شوند، از جمله می‌توان به همجنسگرایان اشاره کرد. از سخنران پرسیده بود درباره محرومیتی که همجنسگرایان تجربه می‌کنند چه می‌توان گفت. حتماً فرد باید فقیر و دردمند باشد تا به‌عنوان یک فرد محروم از حقوق اولیه شناخته شود؟ سوال ساویز، بسیار تازگی داشت؛ حتی برای محیط دانشگاهی‌ای مثل دانشگاه شیراز.»

ساویز پس از آن در آمریکا و دانشگاه سیراکیوز به تحصیل و پژوهش روی می‌آورد و در همان دانشگاه آشکارا برای دفاع از حقوق اقلیت‌های جنسی فعالیت می‌کند. وی خود را در ایران و مبارزه با زبان فارسی تنها می‌دید اما با انجمن‌های حقوق بشری انگلیسی زبان در غرب برای دفاع از حقوق اقلیت‌های جنسی فعالیت می‌کند. بعدها با تشکیل گروه‌هایی از همجنسگرایان خارج



زندگی ساویز به نقل از gaytoday ❖ برگردان کاوه اهورایی

تصویر کمیاب بزرگ شده‌ی ساویز و جیم

مختلف اجتماعی - شامل جنبش صلح، جنبش ضد تبعیض جنسی علیه مردان که به خاطر رفتار فمینیست‌ها به وجود آمده بود و همچنین نگرانی‌های نژادی، قومی، انسانی و حقوقی - در ارتباط باشد.

او نقشی فعال در این جنبش‌ها داشت، با موقعیتی مثال زدنی، در منطقه اورلاندو، خواست که حقوق مدنی و پذیرش اجتماعی برای او و امثال او که روابط جنسی و احساسی قوی با همجنس خود داشتند، فراهم گردد.

ساویز یک فروشگاه مواد غذایی طبیعی، واقع در یکی از محله‌های خوب شهر باز کرد. جایی که او به دلایلی که پیشتر ذکر شد، در پی یافتن مواردی در ارتباط با حقوق همجنسگرایان بود. او تظاهرات‌ها و رویدادهای آموزشی را سازمان‌دهی کرد، در رادیو و تلویزیون ظاهر شد و جایزه اسپکتروم مرکزی فلوریدا را در سال ۱۹۹۵ به خاطر تلاش‌های مثال زدنی‌اش در جهت به رسمیت شناختن تنوع گرایش و هویت جنسی شهروندان آن منطقه، به دست آورد.

همچنین در ۹ مارس ۱۹۹۷، او موفق به دریافت هر دو جایزه «مرد فعال و مبارز» و «مرد نمونه» که جایزه دوش مشترک با جیم فورد، همدم زندگی خود بود، شد.

ساویز در سال ۱۹۹۳ به گروه هومان پیوست. هومان گروهی بین‌المللی برای دفاع از حقوق همجنسگرایان ایرانی بود. در ادامه او در دانشگاه مرکزی فلوریدا در برنامه MSW شرکت کرد، درحالی‌که همچنان در برنامه‌ریزی و سازمان‌دهی هومان نیز دخیل بود.

ساویز، به عنوان یک دانشجو در سال ۱۹۷۲، با یک پرسشنامه جامعه‌شناختی مسائل موجود را پیرامون گرایش جنسی به چالش کشید و پیشگام یک سخنرانی تحقیقی شد که به رفتار انسان‌ها می‌پرداخت. رفتارهایی رایج در ایران آن زمان که نسبت به محبت همجنس‌خواهانه می‌شد. ساویز با این انتظار که عده کوچکی گوش به حرف‌های او خواهند داد، زمانی که چند صد نفر از همسالان خود را در دانشگاه شیراز دید که گرد هم آمده‌اند تا سخنان او را بشنوند شگفت زده شد.

این جریان نشان داد که او می‌دانست، دانشجویان دیگر هم تشنه دانش بودند؛ دانش درباره موضوعاتی که به مدت خیلی زیادی در جامعه ایران مسکوت و پرهیزه مانده بودند. در میان این دانشجویان یک کنجکاوی طبیعی پدیدار گشته بود که او با استفاده از این فرصت، بوم سکوت چندین ساله را به قلم سخنان خود رنگارنگ کرد. او می‌دانست که در ایران، عشق بین دو همجنس، هر چند به زبان آوردنش سخت بود، با این حال، در نوع خودش رایج بود. ساویز در سال ۱۹۷۶، برای ادامه تحصیل وارد آمریکا شد. او در این مرحله از زندگی، مطالعات خود را درباره جنسیت و گرایش جنسی ادامه داد. در دانشگاه سیراکوس او به تدریج با جنبش‌های آزادی‌خواهانه همجنسگرایان مرد و زن همراه شد. در نهایت -در یک تصمیم آگاهانه و عامدانه- به عنوان یک همجنسگرا آشکارسازی کرد، در حالی که همزمان داشت در رشته جامعه‌شناسی با مدرک کارشناسی ارشد فارغ‌التحصیل می‌شد.

ساویز آن زمان که به فلوریدا نقل مکان کرد (دهه ۱۹۸۰)، در حال تکامل شخصیت خود بود و همزمان نظرات خود را در وادی سیاست ابراز کرد. او به سرعت دریافت که می‌تواند با نهضت‌های

مصاحبه با مهین شقاقی

مادر ساويز شفائی



دانشگاه شیراز این مسائل رو مطرح کرده. هر چند کاری که ساويز انجام داد سخنرانی نبود بلکه یک پرسش عمومی بود.

■ کمی درباره هنر ساويز به ما بگويد. از چه زمانی شعر می گفت؟

◀ از بچگی شعر می گفت، همین طور کارهای دستی و کارهای هنری می کرد، نمی خوام بگم زنونه ولی خیلی ظریف بود طوری که اگر پسرها دوست داشتند انجام بدهند شاید خجالت می کشیدند چرا که ممکن بود بهشون برچسب دخترتونه بخوره، حتی نقاشی هم می کرد که البته نه به معنی درستش بلکه به سبک خودش انجام می داد.

■ از چه زمانی به شکل عمومی آشکار سازی کرد؟

◀ البته در مدارکش هست اما دقیقا به خاطر ندارم. همچنین فعالیت دانشگاهی در دانشگاه سیراکیوز آمریکا داشت که خوب علنی بود ولی از نظر عمومی می تونم بگم، آنجا جمعیت ایرانی ها آنچنان نبود و بعد از این که در فلوریدا ساکن شدیم، بعضی ها دیده بودند و پیش خودشون پیچ می کردند. الان دقیقا یادم نیست اما یک روز در یکی از روزنامه های شهر مقاله ای نوشت و رسماً مسائل خودش رو مطرح کرد. مقاله درباره ی عدم تعصب در این مورد بود که ایرانی ها در این مورد خنده بودند و از اون موقع دیگه عکس العمل ها شروع شد. از فحاشی تا تهدید به آتش زدن خانه و این که باید از این شهر بروید. کار به جایی رسید که گروه هایی که از ساويز حمایت می کردند به مسئولین خبر دادند و شهرداری و پلیس وارد عمل شدند و تبعاً مثل بعضی از ایرانی ها که شورشون بیشتر از شعورشون هست، حرارت ها فرو نشست،

صدایی گرم و مهربان از پشت تلفن پذیرای ما بود. اگرچه کسالت داشت اما با صبر و حوصله پاسخ می داد. در پایان مصاحبه از او خواستیم کمی درباره ی بیماری ساويز برای ما بگويد که با حسرت از سرعت سرطان فرزند ارشد خود گفت. مهین شقاقی ۸۵ ساله، مانند روزهایی که همراه ساويز شفائی برای دفاع از حقوق همه ی اقلیت ها فعالیت می کرد، امروز نیز همچنان مقاوم بود و از پسرش برای ما گفت.

❖ آرش سعدی و شایان. میم

■ خانم شقاقی، لطفاً بفرمایید چگونه و از چه زمانی متوجه همجنسگرایی ساويز شدید؟

◀ من در سال ۱۹۷۷ که به آمریکا مهاجرت کردم متوجه همجنسگرایی ساويز شدم. از این موضوع شناخت کافی نداشتم اما بعداً متوجه رفتارها و حرکات همجنس خواهانه او شدم که پیش از این متوجه اون نبودیم. حتی ما به طرح پیشنهادش در دانشگاه شیراز توجه ای نکردیم که چرا خواسته بود راجع به این قضیه صحبت کنه. وقتی که من به آمریکا آمدم و با او زندگی کردم متوجه روابط او و افرادی شدم که با اونها معاشرت می کرد، خوب من آدم بی سوادى هم نبودم، در نتیجه متوجه شدم و وقتی باهاش صحبت کردم، با من در میون گذاشت. می تونم بگم اولش کمی متعجب و شوکه شدم، نمی تونم تفسیر کنم. ولی یک منع داشتم، هیچ وقت تعصب راجع به مسائل انسان ها نداشتم. در ایران هم این فعالیت ها رو می کردم. من پیش از این اقلیتی رو نمی شناختم که بخوام باهاش آشنا بشم ولی هر چه بیشتر متوجه شدم تصمیم گرفتم خودم هم در این راه مبارزه کنم. دیدن بچه های بی گناه که در معرض پیش داوری قرار می گرفتند و آموزش نمی دیدند هم روی من تاثیر گذاشت. عضو گروه پی فلگ (PFLAF) در آمریکا شدم. گروهی که هدفش ارتباط با والدین همجنسگرایان و آموزش آنها بود و از این طریق می خواست که از فرزندان همجنسگرا محافظت کنه. من در اونجا فعالیت می کردم و چون از یک کشور متعصب اومده بودم برای خانواده های آمریکایی حرف های من خیلی جالب و جذاب بود. چون با یک سری مسائل روبرو نشده بودند و من تاثیرات خشونت و تبعیض رو برای اونها از چیزی که دیده بودم می گفتم بنابر این با استقبال غیر منتظره ای هم هنگام سخنرانی هام مواجه می شدم.

■ شما از تصمیم ساويز برای سخنرانی مطلع بودید؟

◀ نه مطلع نبودم. وقتی به آمریکا آمدم متوجه شدم که او در

عده‌ای معاشرت‌شون رو قطع کردند و عده‌ای یواش یواش از عمل خودشون پشیمان شدند و برگشتند. در نهایت هم قبول کردند و پذیرفتند.

■ **این عکس العمل‌ها چه تاثیری بر روی ساویز داشت؟ آیا از تصمیم که گرفته بود پشیمون نشده بود؟**
 ▲ مطلقاً نه اون و نه من! افرادی هم که در شهر همجنس‌گرا بودند با اطمینان این که اسم اون‌ها فاش نشه آمدند و درد و دل‌هاشون رو و نگرانی‌هاشون رو مطرح کردند. من هم خیلی در این مورد خونده بودم.

■ از شما مشورت هم می‌گرفت؟

▲ مشورت نبود، با هم صحبت می‌کردیم که چگونه به یک فرد همجنس‌گرا کمک کنیم تا نگرانی‌اش درباره خانواده کمتر بشه. به او می‌گفتیم بالاخره خانواده تو رو قبول خواهد کرد و بعد من با خانواده‌ها صحبت می‌کردم؛ که خوب الان چه فرقی با دو یا سه یا حتی پنج سال پیش کرده... بالاخره با همون سیستمی که یاد گرفته بودم. گفتم، یک سازمان بزرگ بود به نام پی‌فلگ که از همون طریق من فعالیت داشتم و برام فرقی نمی‌کرد با خانواده‌ی والدین ایرانی صحبت می‌کنم یا آمریکایی یا هر جای دیگر.

■ فکر می‌کنید چه عاملی باعث شد تا ساویز به مبارزه روی بیاره و با تمام این ناملایمتی‌ها ادامه بده؟

▲ اعتقاد، اعتقاد به این که یک انسان تا جایی که به کسی آسیب یا آزاری نرسونده، برای انتخاب سبک زندگی خودش آزاد

هست. نه تنها اون، بلکه منم همین اعتقاد رو دارم. حق ندارم در زندگی کسی دخالت کنم مادامی که وارد زندگی کسی نشده. برای من و ساویز این منظره رو داشت که شما دلتون می‌خواه ساعت شیش شام بخورید یا ده، اگر به صلاح خودتونه و سلامتی شما در خطر نمی‌افته من حق ندارم به شما بگم که چطوری زندگی کنید. رنگ لباس، سبک زندگی، مذهب، همه چیز، اینها مسائلی هست که باید حق انتخاب آزادانه برای بشر قائل بود.

■ خانم شقاقی از زندگی خصوصی ساویز کسی چیزی ننوشته و ما دوست داریم در این باره سوال بپرسیم.

▲ چرا یک آقای که اتفاقاً خودش هم بر اثر سرطان فوت کرد، یک مقاله مفصل در اینترنت نوشته که اتفاقاً در اینترنت هم موجوده چون دو هفته پیش در مراسم سالگرد ساویز یکی از

سخنرانان به طور مفصل این مقاله انگلیسی رو از اینترنت خوند. ■ **ما می‌خواستیم بدونیم آیا ساویز در زندگی خودش کس خاصی رو داشته؟**

▲ بله اگر اسمش رو بزاریم ازدواج، ساویز با یک نفر ده سال و نیم، یازده سال زندگی کرد. از ازدواج‌هایی که بعد دو سه سال بهم می‌خوره مهربون‌تر، صمیمی‌تر بودند و تا روز مرگش هم با او بود.

■ فکر می‌کنید بتونیم او رو پیدا کنیم تا ابعاد شخصیتی دیگری از ساویز رو بشناسیم؟

▲ انگلیسی صحبت می‌کنه و البته می‌دونید دوازده سال از فوت ساویز گذشته و من نمی‌دونم. بعد هم به دلایلی که برای خودش قابل قبول بود و شاید برای این که زندگی مجددی رو شروع کنه از خودش به من خبری نداد. شاید فکر می‌کرد من ناراحت می‌شدم که البته من ناراحت نمی‌شدم چون این حق او بود وقتی ساویز نبود. من ازش اطلاعی ندارم. یک آقای آمریکایی بود و اینها ده سال و نیم با هم زندگی کردند.

■ شما از چه زمانی متوجه سرطان ساویز شدید؟

▲ سرطانش خیلی سریع پیش رفت... [چند ثانیه سکوت می‌کند]. وقتی برای چک‌آپ سالانه مراجعه کرده بود، دل‌دردهایی داشت که بعداً سرطان تشخیص دادند. در حدود حداکثر می‌تونم بگم یک سال از تشخیص تا فوتش.

■ خانم شقاقی اگر حرفی باقی ماند و نکته‌ای برای بیان دارید لطفاً بفرمایید.

▲ من با تمام ایرانیان از دولت تا ملت تا خانواده تا خود جوانان فقط یک صحبت دارم. در زندگی شخصی که مزاحم زندگی کس دیگری نشده و مربوط به خودش دخالت نکنیم و احترام برای همدیگه قائل بشیم. چه از نظر لباس پوشیدن، از نظر مذهب به همدیگر احترام بزاریم. همدیگه رو دوست داشته باشیم و به جای خشونت، محبت کنیم به خصوص در مورد خانواده‌ها و اولیای متعصب باید بگم، فرزند شما، فرزند شماست. فرض کنید اگر با یک عیب جسمی به دنیا می‌آمد، مثلاً دستش خمیده بود یا مشکلی داشت یا قدش کوتاه بود، آیا به خاطر اینها دور می‌انداختیدش؟ من نمی‌گم این یک بیماری است، این یک حالتی است از یک انسان و باید به تمام این عوامل انسانی احترام گذاشت. احترام به انسانیت، برای تمام انسان‌های دنیا.

ضیافت زندگی

معرفی شعر ساويز شفائی

۶۳ سال از زادروز ساويز شفائی می‌گذرد و او بین نسل جدید دگرباشان جنسی، غریب افتاده است. معرفی شعر او به صورت گذرا، شاید جدای از اینکه یاد و خاطرش را باری دیگر زنده کند، ما را با اندیشه‌های کسی که سال‌ها جلوتر از خودش زندگی می‌کرده آشنا می‌سازد؛ چرا که من معتقدم در حرف‌های او، دستورالعمل‌هایی وجود دارد که می‌تواند چراغی باشد که راه آینده فعالیت‌های ما را در عرصه حقوق دگرباشان جنسی و فراتر از آن حقوق بشر، روشن کند. «ضیافت زندگی» مجموعه‌ای ۲۵۵ صفحه‌ای است که به کوشش انتشارات آیدا در آلمان منتشر شده است.

❖ آرش سعدی

اگر ضیافتی برپاست، حتی اگر روشنایی‌اش را از باریکه‌ای امید و اعتقاد می‌گیرد؛ حتی اگر در این ضیافت زندگی با غم و اندوه نیز همراه است، جای او خالی نیست. ساويز در پی شیخ نیست که با چراغش در شهر چرخ بزند و انسانی پیدا کند، او خود را موسایی نمی‌داند که عصاره، کلامش را به فرق نیل دنیای آشفته امروز بکوبد، می‌خواست تنها با زلالی از آب دردهای یک عمر رفته بر تن و روحش را تسکین دهد.

«...مشتی خاکستر ز بودم را

به دست هرزه گردباد بسپارید

در میان بستر هیچ رود نام آور

معرفت یا عشق یا تقدیس جاری نیست

جویباری کوچک و گمنام هم کافیست

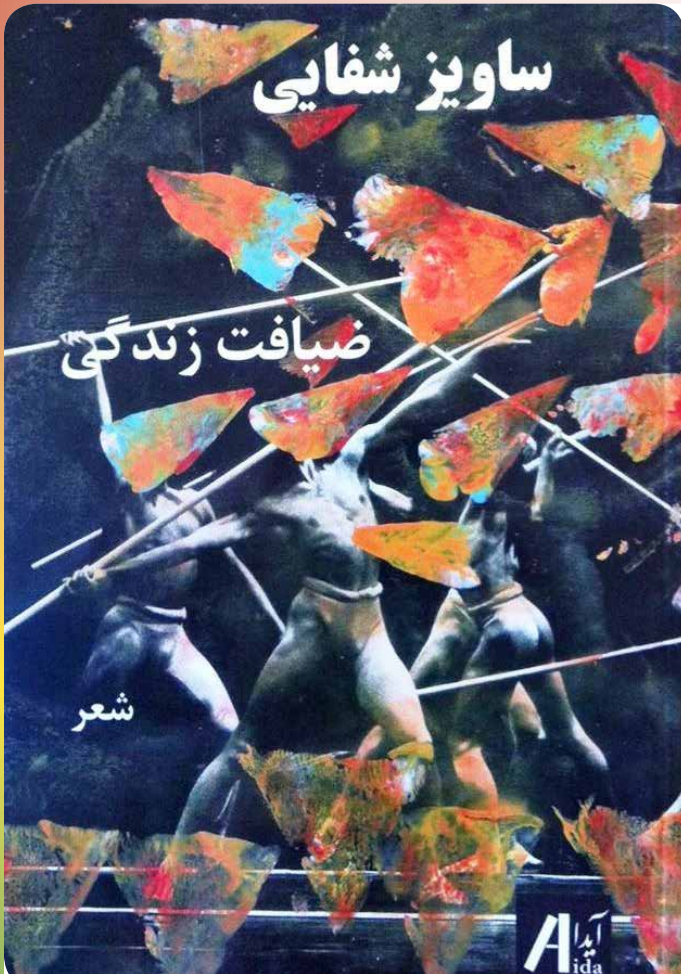
تا با زلال آب

آمیزم»

وقتی که زندگی‌اش را، نامه‌ها، مصاحبه‌ها و اشعارش را می‌خواندم، پیش خودم گفتم برای برپایی جهانی عاری از تبعیض و خشونت، برنامه و مانیفست کم نداریم. چکیده‌ای از زندگی پرمبارزه‌اش را می‌شود در اشعار نابش دید. خوبی‌اش این است با وجود اینکه صوتی از او در دسترس نیست با خواندن اشعارش، هر زمان و هنوز هم یک مبارزه و یک عشق از زبان او زمزمه می‌شود.

شاعر حتی پس از تحمل رنج‌ها و مشکلات فراوان - فهمیده‌تر پس دردش بیشتر در مواجهه با دگرباش‌ستیزی و تعصب و خشونت - هرگز ناامیدی را درون اشعارش مضمون نکرد و تک‌تک اشعارش در ظرفی از امید به آینده گنجانده شده است.

«...جشن عشق است



ضیافت هستی

گاه آشتی‌ست با صداقت خویش

فصل پیدایی و خودیابی...»

اگر قلب خواهش می‌تپد، چرا نگوئیم از سخاوت ماست، رنج را زینت و زیوری بدانیم که باید طرح‌های خیال را با آن آراست. دیگر زیر لب زمزمه نکنیم، نشاط موسیقی را چاشنی‌اش کنیم ... اینها همه طرح‌هایی است که از نظر من، برای داشتن زندگی‌ای مبتنی بر عشق و اخلاق کافی است که ساويز در اختیار ما قرار داده است. «...اندیشه را

رسایی آواز می‌بخشیم

قلب خواهش را

سخاوت تپیدن

طرح‌های خیال را

به زیور رنج می‌آراییم

زمزمه‌ها را

نشاط موسیقی می‌آموزیم

گام‌هایمان را

به تحرک رقص می‌سپاریم

و استواری‌مان را قامت حضور می‌دهیم...»

او همچنین در پی صداقت است، تشنه فروتنی است. انتظار

جادویی نازل شده از آسمان را ندارد:

«...جادویی آسمانی نیستی

که زمین رسم نیایش خویش را می‌داند

و بی شگردی

میزبان فروتن توست

از افسون خواب برمی‌خیزم

تا به نظاره‌ات

دل خوش دارم

و شوری بی‌کرانه را با تو همبازی شوم

بر طناب آسمان

پرده رنگین کمان را آویخته‌ای»

ساویز در شعر خود، هرگز اجازه نداد بغض اطرافیانش نسبت به همجنسگرایی او، به رفتار و عملکرد حرفه‌ای‌اش نفوذ کند که بر عکس از ماجراجویی‌ها و جنجال‌آفرینی‌ها دوری جست و با تکیه به عقل و علم و صبر برآمده از آن راه خود را پیش برد. ادامه فعالیت او در آمریکا، روحیه مبارزه‌طلبی و اخلاق‌گرایی او را تقویت کرد. این است که اشعارش از اخلاق و عشق غنی است.

شاید این گمان ایجاد شود که اشعار او شعارگونه هستند، اما او در عین حالی که دوات واقعیت را روی شعرش رها می‌کند، قلم خیال را جهت زنده نگاه‌داشتن امید به جنبش درمی‌آورد، معتقد است آزادی و عشق درخور ستودن هستند حتی اگر از روی نیاز فرد و جامعه باشد. همان قدر که در شعر، لطیف و ظریف است، به همان میزان در دفاع از غرور دگرباشان بی‌پرواست، غروری که او این‌گونه اظهارش می‌کند: «غرور همجنس‌گرایی زمانی معنی دارد که همجنس‌گرا نه به هویت جنسی خود بلکه به رشد، پایداری، سلامت اخلاقی، صداقت و مسئولانه رفتار کردن خود افتخار کند.»

او شعرش را تا حدودی موزون کرده تا آهنگی را همراه با خوانش شعرش کند اما در بند چهارچوب‌های سنتی نیست. خیال مطرح است و عشق و آزادی. او در اشعار خود، از دیگران جز توجه به اخلاق و امید و عشق چیزی نمی‌خواهد. او نخواست که نفی‌اش نکنند، خواست با آگاهی و علم - اگر قرار است گرایش جنسی‌اش را هدف قرار دهند - حرف‌هایش را به بوته بررسی و تحقیق گذاشت.

«خشم در من می‌مکد آرام

در سکوتی رنج‌آور

بسته‌ام لب

لیک در سرم غوغاست

بغض‌هایم بر گلویم راه هر فریاد می‌بندند

در دلم دردی‌ست در تکرار

عدل‌تان کو ای سیه‌کاران.

ناصحان دوست ظاهر

لیک در نشخوار و تکرار گمان و فرض

در میان وهم‌های زشت

- شعار پوچ -

حیرانند

این هیاهو را به جز کینه رسالت چیست؟

با شما بدرو، با شما بدرو

با چنین ننگی مرا کاری نخواهد بود

بودنم را خط بطلان برکشیدید، کفر دانستید

حرف ممنوع، شعر ممنوع، عشق ممنوع بود

من گیاه مهر را در شوره‌زاران چون توانم کاشت

خشم‌تان ارزانی خود باد

و مرا بدرو»

درست که از رنج و اندوهش بسیار می‌گوید، اما هرگز در شعرش این اجازه را به خواننده نمی‌دهد که ناراحت شود، بلکه برعکس می‌خواهد که شاد باشد و شادکام، می‌خواهد که از دریچه‌ی امید و زیبایی به همه دنیا، حتی رنج‌ها و اندوهش نگاه کنیم.

« هوس مردی بود بی‌چهره

که دست بر گردن سایه‌ام انداخت

و سایه‌ام گامی فراتر می‌رفت

و گم می‌شد.

و سایه‌ام در جوانی شهوتناک

رنگی دوباره می‌گرفت

من آینه را می‌دیدم

که از تصویرش پر می‌شود

آیا سرنوشت آینه گردان

خواهش‌های عصازن کور

و اضطراب‌های پیر و آبستن است

آیا دانستن

تفاله تجربه‌هاست در آغاز بویناکی

و خاکستر حوادث است

در ابتدای سرد بار فراموشی.

آیا زیستن

گم شدن در شهری غریب است

و انتظار کودک تردید بر چهارراه‌های تشویش

از برکه‌ی آینه‌ای سرد

ماهی کدام تصویر را صید خواهیم کرد

تا برهنگی‌ام را با رنگی فلس‌هایشان بپوشانم

در شهر و هم‌ها

لب‌هایم را

کدام شب

گرم خواهد گزید

و همزادم را

در تقلاست.»
چنان که در آخرین اشعارش، در زمان بیماری، حتی با یادآوری
رنج‌هایی که متحمل شده، تلاش را به یاد می‌آورد و معنای واقعی
«هنوز زیستن» را ناخنک می‌زند تا هم به خود و هم به دیگران
بگوید که عشق و آزادی عنصری بیهوده نیستند و آنها را تلاشی
و همتی زیاد لازم است که به دست آیند.
«...و تعداد روزها را با نوسان درد به یاد می‌آورم
بودهام
نظاره‌گر
بودهام در تلاش
بودهام در کلام و گویش
و هنوز زیستن را با توان‌هایم می‌سنجم»

از کدام اسارت خواهیم رست
تا مرا رها سازد
گام‌هایم
در پیچ پیچ دایره‌ها
خستگی می‌کوشد
و محبس
منشوری آینه اندود است
فریب ابعادش تا بی‌نهایت می‌گسترده
اما خاطره‌ام می‌داند
که هوای تازه
خوابی در آستانه‌ی فراموشی ست
و خون خشکیده
بر ناخن تلاش



Poems

Saviz Shafaie

اخلاق چیست و تفاوت اخلاق فرمایشی با اخلاق پویا کدام است؟

❖ ساویر شفائی

اخلاق زمانی سازنده است که آگاهانه و متکی بر اطلاعات درست و دقیق و در ارتباط با زمان و مکان و موضوع داوری باشد. اخلاق زمانی ارزشمند است که در ترفیع و تاکید ارزش‌های انسانی بکار رود. اخلاق زمانی پویا و ماندگار است که کاربرد آن در درازمدت به بهسازی و بهزیستی بیانجامد.

اخلاق پویا در خدمت محافظت گروهی ویژه و یا برای لطمه زدن و یا نادیده گرفتن حق و آزادی دیگر گروه‌ها به کار نمی‌رود. اخلاق‌های فرمایشی اگر که بر پایه فرضیات، کلی بافی، اغراق و افراط‌های ذهنی است به کج‌فکری می‌انجامد. اخلاق فرمایشی اگر در دفاع از دیدگاه محدود گروهی غالب و یا فرصت‌طلب باشد دیگر اخلاق نیست بلکه بهانه‌ای برای انحصاری کردن دستورالعمل‌هایی است که بی‌عدالتی را می‌گستراند.

دستورهای مذهبی و سنت که دلالت و قضاوت خود را بر پایه حدیث و روایات و شواهدی از زمان و مکانی بی‌ارتباط با واقعیات امروز قرار می‌دهند، کاربردی برای زمان حاضر ندارند. در شناخت و بررسی همجنس‌گرایی بجای کارگیری بهانه و توجیهات پوسیده و جمع‌بندی‌های کورکورانه و اطاعت از باورهای کهنه (که به ریا اخلاق خطاب می‌شوند)، نیاز به اخلاقی پویا در کنجکاوی و پژوهش و عدالت و صداقت است. شاید در تکرار متداول‌ها و در درجا زدن در رایج و معمولی و سنت سهولتی باشد. شاید در هم‌صدایی با عوام و عوام‌پسندانه، امنیتی باشد اما رشد اجتماعی و سیاسی نیازمند چالش و ارزیابی نظام‌های کهنه است. در مسئولانه برخورد کردن و رفتار نمودن نیاز به شهادت سیاسی و جسارت اخلاقی است. برای منطقی و عادلانه بودن لازم است که پیش‌داوری‌ها و باورهای کهنه را مرور کرد و اگر کاربرد و معنی ندارند، به کنارشان گذارد.

لازمه خوش‌اندیشی و عدالت، مقابله با جهل و کج‌فکری و تعصب‌هاست. موانع مذهبی و اخلاقی شناخت ارتباط‌های عاطفی و جنسی را مشکل می‌کند و آنها را در محدوده خصوصی و شرم‌آورها و ناگفتنی‌ها جای می‌دهد. خشونت علیه همجنس‌گرایان باعث می‌شود که حضور و آشکاری اجتماعی آنان محدود بوده و جز نمونه‌های افراطی و اغراق شده، مدل‌های محسوس برای قضاوت کمیاب باشد.

باورهایی که بر اساس کم دانستن، فرار از دانستن و یا زشت انگاشتن و وقیح پنداشتن است، افراد را به تعصب و ناآگاهی سوق می‌دهد. آن‌گاه که تنها خشونت‌های جنسی به شمار می‌آید و ارتباط و گرایش و تمایل و همبستگی‌های عاطفی و دلبستگی‌ها نادیده می‌ماند، قضاوت و ملاک اطلاعات محدود و گمراه‌کننده



است و دلالت و رفتار نشانه انحراف فکری.

از اساسی‌ترین اصول برای درک همجنس‌گرایی، متمایز دانستن آن و متفاوت شناختن آن از «همجنس‌باز» است. پسوند «بازی» دال بر هم‌بازی بودن نیست بلکه نشانه‌ای از بازی بازیگر غالب با بازیچه مغلوب است. همجنس‌بازی در گروه بهره‌کشی جنسی است. «همجنس‌بازی» یا پدیده «بچه‌بازی» (بهتر بگوییم کودک‌آزاری) متعلق به فرهنگ تجاوز، اغوا، وسوسه و بهره‌کشی جنسی است. در عمل جنسی از انتخاب و اختیار دوجانبه نشانه‌ای نیست و قربانی «بازیچه» قرار گرفته و حق و احترام و مرتبه و منزلتی ندارد. «همجنس‌بازی» چون دیگر خشونت‌های جنسی گاه به اجبار، ناچاری، تسلیم به خواسته غالب و سر فرود آوردن در مقابل تجاوزگر و حتی با حضور رفتارهای خشونت‌آمیز است. شناخت و مقابله با خشونت، آزار، آسیب، تجاوز و بهره‌کشی جنسی لازم است. این شناخت شاید کمک کند که ما آن را با «گرایش» یکسان نشماریم.

همجنس‌گرایی متکی بر گرایش و ارتباط سالم و با تاکید بر تصمیم و انتخاب آزاد و دوجانبه است. همجنس‌گرایی رابطه‌ای است که عادلانه، آگاهانه، آزادانه و مشتاقانه است. دو فرد با آگاهی از گرایش خود با قبول مسئولیت در مقابل یکدیگر و با شور و شوق رابطه برقرار می‌کنند. لذت، لذتی متقابل است و نه بهره‌کشی لذت‌ستان از لذت‌دهنده.

و به او عنوان «اواخواهر»، بچه خوشگل و یا مزلف داده می‌شود. مردی که در مردسالاری به مرتبه جنسی لذت‌ستان و تجاوزگر نرسد، خود در نزول در این نظام، مضحکه و طرد شده و تجاوز به او مجاز می‌شود. انگشت رساندن، لب گرفتن، دست انداختن و آزار نوجوانی که شکل و شمایل و یا رفتاری «مردانه» ندارد، متاسفانه در دبستان و دبیرستان و کوچه و بازار ناپیدا نبوده و مثال فراوان دارد.

در فرهنگ مردسالار توان و خواهش جنسی زن زمانی ارزش و اعتبار دارد که در خدمت ارضای مرد است. زن آزاده و یا همجنس‌گرایی که هویت جنسی خود را مایملک مرد و نقش جنسی خود را تمکین و ارضای مرد بشمار نیاورد، در نظام مردسالار، ناقض وظیفه «زنانگی» لقب گرفته، هویت و تمایل جنسی او بی‌معنا و بی‌ارزش خوانده شده و طرد می‌شود. زنی که «مردخواه» نباشد، در دنیای مردسالارانه زنی کامل محسوب نمی‌شود و گرایش او جز شوخی بی‌اهمیتی بشمار نمی‌آید. همجنس‌گراستیزی در خدمت مردسالاری و ستم جنسی به کار می‌آید. همجنس‌گراستیزی تثبیت‌کننده قوانین و محظوراتی است که ایفای نقش‌های جنسی را ضرورت می‌بخشد و به تاکید و بقای وظایف جنسی تعیین‌شده کمک می‌کند. خوار شمردن و آزار همجنس‌گرایان، هشدار است تا زن و مرد در قالب نقش‌های تکلیف‌شده خود باقی بمانند و به بازی غالب و مغلوب، فاعل و مفعول و زن و مرد ادامه دهند و کنترل، غلبه و برتری مرد را حفظ نمایند.

همجنس‌گراستیزی/گریزی و بیزاری، مجموعه سفسطه‌ها و تحریف و تعبیرهای متعصبانه است. نادیده انگاشتن عواطف،

گرایش‌ها و همبستگی‌ها و تاکید بر تجاوزها و خشونت و نابرابری‌ها است. همجنس‌گراستیزی/گریزی، فریب‌کاری و تقلب در شمارش اعداد و آمار است. به بازی اعداد و تفسیر مزورانه و ارائه آن در ذهن همجنس‌گراستیزان نگاهی بیاندازیم:

در برابر هزاران میخانه، محل ملاقات، فیلم، ویدئو، کتاب و مجله سکسی، فحش‌های خانگی و خیابانی که برای دگرجنس‌گرایان موجود است، همجنس‌گرایان نیز در تعدادی محدود مشتری بازار جنسی هستند، اما فریب‌کاران اخلاقی اعداد را معکوس جلوه داده و همجنس‌گرایان را تنها مصرف‌کنندگان این بازار خطاب می‌کنند. در مقابل ده‌ها کودک‌آزاری و تجاوز به خردسالان توسط دگرجنس‌گرایان، یکی دو مورد مشابه بین همجنس‌گرایان یافت می‌شود. چرا فریب‌کاران مبلغ همجنس‌گراستیزی از درک آمار و ارقام طفره رفته و تاکید دارند که کودک‌آزاری و همجنس‌گرایی یکی است؟ چرا بجای جلوگیری از بیماری‌های ایدز به حمله و محکوم

گرایش زمانی سالم است که به آزار و آسیب روانی، جسمانی، احساسی، بیولوژیکی و یا بهداشتی (اشاعه آگاهانه بیماری‌های مقاربتی) منجر نمی‌شود. گرایش زمانی سالم است که در محدوده سنتی اجبارها و نقش‌های تکلیف‌شده جنسی (غالب و مغلوب و فاعل و مفعول) نمی‌ماند. گرایش زمانی قابل دفاع است که شوق‌آفرین و ارتقاءدهنده است.

تن‌فروشی به دلیل نیاز مالی و بهره‌کشی جنسی به بهانه تفنن و تجربه در این معادله نمی‌گنجد. اگر ارتباط و رفتار جنسی منجر به خودآزاری و یا دیگرآزاری شود باید آن را آسیب و آزار خواند. در آن صورت رفتار جنسی وسیله انجام آزار بوده و بنابراین رفتار خشونت و آزار است نه لذت جنسی. من و دیگر همجنس‌گرایانی که به آگاهی و مسئولیت اجتماعی معتقدیم، آماده مقابله با پرخاش‌گری جنسی و آسیب‌هایی چون کودک‌آزاری، تجاوز و اشاعه بیماری‌های جنسی به علت بی‌مبالاتی هستیم. متاسفانه همجنس‌گراستیزان و متعصبان بیزار از همجنس‌گرایی، عاجز از درک تفاوت گرایش و آزارهای جنسی بوده و با زشت‌انگاری‌های خود هر ارتباطی را در محدوده تجاوز محک زده و نفی می‌کنند. عامل دیگری

که به همجنس‌گراستیزی کمک می‌کند، وجود تعاریف سنتی از جنسیت و نقش‌های متحجر جنسی برای مرد و زن می‌باشد. اگر دستورالعمل‌های سنت و مذهب مرد را مالک هویت جنسی زن، رئیس خانواده، فاعلی توانمند در وسوسه و اغوا بشمار آورد و زن را در نقش یک مطیع مرد و موظف و مسئول ارضای نیازهای مردی و محتاج به او تعریف کند، اگر ارتباط‌های جنسی در محور بهره‌کشی مرد و تمکین زن تعریف شود جایی برای برابری، انتخاب و گرایش

باقی نمی‌ماند. در فرهنگی با نقش‌های تعیین‌شده برای زن و مرد در رفتار جنسی، همجنس‌گرایان ناقض این نقش‌ها دیده شده و در نظام جنسی آن پذیرفته نمی‌شوند.

مرد همجنس‌خواهی که نتواند در درازمدت، همراه دگرجنس‌گرایان به بهره‌کشی و بازی‌های جنسی با «مفعول» زن ادامه دهد تا «مردی» خود را ثابت کند و زن همجنس‌گرایی که تاب نیاورد که گرایش جنسی خود را در قالب ارضای مرد محدود کند، در انحراف از رفتارهای چنین نظامی شناخته خواهند شد.

قسمتی از فراگیری نقش جنسی برای یک مرد نوجوان، متلک گفتن به دختر، دختربازی، کلفت‌بازی، جنده‌بازی و خانم‌بازی و بالاخره فارغ‌التحصیل شدن در نقش «مرد خانه» است. همجنس‌گرایی که خود را در مقام یک تجاوزگر تثبیت نکرده و وظیفه «خطیر» خود را در فرهنگ مردسالاری بازی نمی‌کند، خود مواجه با تنبیه و طرد شده و در مقام تحقیر «زن‌باره» خوانده شده

کردن همجنس خواهان می‌پردازند؟ و چرا مدعیان اخلاق از یک سو مخالف وصلت و زندگی پایدار همجنس‌گرایان هستند و از سوی دیگر آنان را محکوم به ارتباط‌های ناپایدار می‌کنند؟ چرا با وجود بالا بودن نرخ طلاق، خیانت و روابط بی‌فرجام میان دگرجنس‌گرایان، تنها رابطه همجنس‌گرایان مورد حمله قرار می‌گیرد و بی‌ارزش قلمداد می‌شود؟

چرا زمانی که دو همجنس با تلاش و تصمیم و برنامه‌ریزی و مقابله با سیستم قضایی می‌توانند به خواسته خود برای داشتن فرزند برسند، تصمیم آنان بی‌ارزش شناخته می‌شود ولی هزاران بارداری ناخواسته و اتفاقی میان دگرجنس‌گرایانی که نه قصد و نه توان نگهداری از فرزند را دارند طبیعی بشمار می‌آید؟ چرا منطق و آمار و واقعیت در چشم همجنس‌گرایان نادیده می‌ماند و ذهن آنان تنها از شعارهای دروغین، خشم و کینه‌های بی‌اساس، وحشت‌های واهی و حدس و فرض و گمان نادرست اشباع است؟ ایرانیانی که مدعی نوآوری و تازه‌خواهی هستند و جز با کامپیوتر ۳۰۰ مگاهرتز و حداکثر شتاب حاضر به کار نیستند و ماشین تحریر را قدیمی و کهنه می‌دانند، هنوز شعار سنت‌گرایی و کهنه‌پرستی می‌دهند و شناخت و درک همجنس‌گرایی را تازه و زود می‌دانند؟ چرا مزوران همجنس‌گراستیز به بهانه «اولویت نداشتن» موضوع همجنس‌گرایی، مروج تبلی فکری و اجتماعی و فرهنگی می‌شوند و دسیسه سکوت را تشویق می‌کنند؟ چرا مدعیان روشن‌فکری و آزادی‌خواهی و حقوق انسانی، از مسئولیت خود طفره رفته و عوام و مذهبیون را مقصر می‌دانند؟ خود را خوش‌فکر می‌خوانند و متجدد می‌دانند، اما نصیحت می‌کنند که ایرانیان و مسلمانان سنت‌گرا هستند و ظرفیت و شعور درک این پدیده را ندارند، خود را مدافع حقوق همه خطاب کرده اما همجنس‌گرایان را از «همه» حذف می‌کنند، خود را حامی آزادی شمرده اما را نیاز سیاسی می‌خوانند؟ در ایرانی بودن یا غیر ایرانی بودن، مسلمان و یا بی‌دین، زن و یا مرد بودن نه افتخاری است و نه ننگی، رفتار ما و آنچه به نام هویت اکتسابی و یا انتخابی خود می‌کنیم، می‌تواند باعث غرور و یا شرم شود. همجنس‌گرا بودن و یا دگرجنس‌گرا بودن و یا هویت قومی، مذهبی و ملی نه دلیل شرم است و نه بهانه افتخار؛ اما اگر غیر ایرانی بودن به تبعیض علیه ایرانی برخیزد، اگر سفید پوست به تحقیر انسانی با پوست تیره بپردازد، اگر مرد زن را ذلیل و ضعیفه بداند، اگر مسلمان خود را برتر و بهایی و یهودی را بی‌دین و کافر خطاب کند و اگر دگرجنس‌گرا هویت خود را طبیعی و همجنس‌گرا را منحرف بشناسد، آن وقت هویت جنسی، مذهبی، ملی و نژادی سبب خودپرستی و بهانه تحقیر دیگران شده و باعث شرم و ننگ است. در «دگرازاری» نه افتخاری است و نه غروری. نفی دیگران و برتر شمردن خود شرم‌آفرین است. انحصاری کردن امتیازات برای گروهی ویژه و دریغ آن از بقیه اقلیت‌ها، رفتاری ضد اجتماعی و ضد اخلاقی است که باید با آن مقابله کرد. غرور

همجنس‌گرایان، نه غرور به هویت جنسی است، بلکه افتخار به بقا آوردن، سالم ماندن و مسئولانه رفتار کردن در فرهنگی است که اطلاعات دریغ شده، حقوق پایمال گردیده و ستیز و آزار و بی‌زاری در انواع تحقیرها، تبعیض‌ها و آسیب‌ها رایج است. غرور همجنس‌گرایی زمانی معنی دارد که همجنس‌گرا نه به هویت جنسی خود بلکه به رشد، پایداری، سلامت اخلاقی، صداقت و مسئولانه رفتار کردن خود افتخار کند. دگرجنس‌گرا زمانی می‌تواند از هویت جنسی خود خرسند باشد که آن را بهانه‌ای برای آزار و خوار شمردن دیگران نکرده باشد.

همجنس‌گرایان محتاج دلسوزی، تحمل و یا قبول مشروط نیستند. «دلسوزی» بر حال مفلوک، «تحمل» آن کس که کم‌ارزش به حساب آمده و «قبول مشروط» به نام مرحمتی و لطفی در حق آنان که در قبولشان تردید است، نشانه‌های دیگر عدم برابری بوده و بر اساس خودبترشماری غالب و تحقیر ضمنی اقلیت است. آنچه همجنس‌گرایان می‌خواهند، عدالت در قضاوت، مسئولیت در رفتار و سلامت پندار و اندیشه در میان دگرجنس‌گرایان است. آنچه همجنس‌گرایان می‌خواهند خاتمه دادن به وقیح‌پنداری و زشت‌انگاری‌هاست. آنچه همجنس‌خواهان می‌خواهند سلامت‌سازی ذهن‌های آلوده از حدس و گمان و فرض‌های مضر و غلط است. آنچه ما می‌خواهیم پاک‌سازی مذهب و سنت از خشونت و کینه است. همجنس‌گرایان در مقابل رفتاری سالم و به دور از خشونت‌های جنسی، امیدوارند که دگرجنس‌گرایان نیز با انتخابی آگاهانه و مسئولانه به گسترش آگاهی‌ها و مقابله با تعصب‌ها بپردازند.

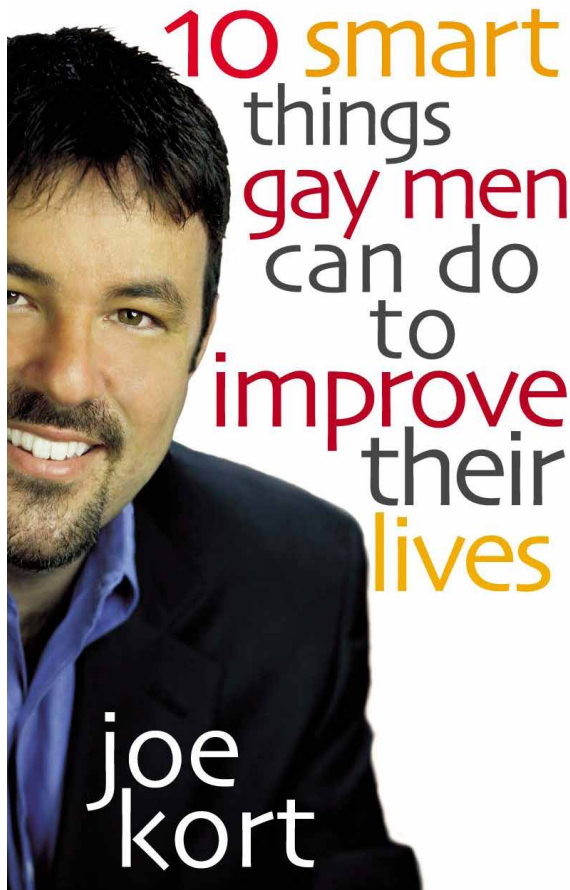
بقول خانم اعظم طالقانی «جنسیت در ایران معنای خوبی ندارد» حق با ایشان است. تا زمانی که جنسیت در محدوده مالکیت و تجاوز و وسوسه و اغوا تعریف شود، نمی‌تواند معنای خوبی داشته باشد. تا زمانی که بینش از همجنس‌گرایی در جوک و متلک و فحش و شوخی خلاصه شود، ما در آلودگی‌های ذهنی درباره جنسیت و همجنس‌خواهی در جا خواهیم زد.

نواندیشی و دگراندیشی قسمتی از رشد سیاسی، اجتماعی و فرهنگی است تا زمانی که آسیب‌های زن‌ستیزی، ستم جنسی و همجنس‌گراستیزی/آزاری/گریزی و بی‌زاری ناشناخته و ناگفته باقی بماند، نمی‌توان ضرری را که از آن حاصل می‌شود مهار کرد. بیابید تبعیض و تعصب‌ها را بهتر بشناسیم، محیط فرهنگی، اجتماعی و خانوادگی خود را التیام بخشیم و به گوناگونی گرایش‌های جنسی افراد و تنوع در هویت‌ها احترام بگذاریم. همجنس‌گرایان قسمتی از اقوام و آشنایان و دوستان و همکاران ما هستند، آسیب به آنان، آسیب به بافت اجتماعی است که دربرگیرنده جنس و رنگ و نژاد و گرایش‌های متفاوت است.

برگرفته از وبسایت هومان

مطالب منتشر شده در سرویس «یادداشت مهمان»، مقالاتی ارسالی از خوانندگان مجله است که بیانگر دیدگاه شخصی ایشان است. این دیدگاه‌ها لزوماً، منعکس‌کننده نظرات اقلیت نیستند.

❖ گروه سردبیری



بگوییم همجنس‌باز یا بگوییم دوجنس‌گرا

گفتن «همجنس‌باز» به آنها آسان است اما آیا آنها دوجنس‌گرایانی نیستند که تنها از قبول این مطلب سرباز می‌زنند و می‌ترسند؟

❖ نریمان

چند وقت قبل تو صفحات شریک‌یابی فیسبوک بودم که درخواست‌هایی که اونجا دیدم فکرم رو خیلی مشغول کرد. همه فاعل بودند. همه سن زیر ۲۵ می‌خواستند... و بعضی‌ها از کلماتی استفاده می‌کردند که به این معنی بود که تمام فحش‌ها و کلمات زشتی که برای یک رابطه همجنس‌گرایانه است، برای مفعول‌ها است. کلماتی مفعول‌ها رو منحرف و ضعیف، بی‌شخصیت و کوهی و فاقد مردانگی توصیف می‌کرد؛ اما فاعلین افرادی معمولی از اجتماع هستند که فقط از فرط مردانگی زیاد این کار رو می‌کنند. حتی با یکیشون تماس گرفتم و وقتی ازش پرسیدم چرا با ۴۰ سال سن فقط دنبال یک نفر کمتر از ۲۰ سال می‌گردد، برگشت و گفت که می‌خواهد این رو هم امتحان کند. بهش گفتم که فکر می‌کردم که همجنس‌گرا باشه اما الان می‌بینم که بچه بازه... خیلی جالب بود که بلافاصله همجنس‌گرا بودن خودش رو رد کرد و حتی تقریباً حاضر شد بچه‌باز بودن خودش رو قبول کند تا مبادا برچسب همجنس‌گرایی بهش بچسبد!

این‌ها همه با عده خیلی زیاد فاعلین در این صفحه‌ها، من رو به یاد نظریات دکتر کورت انداخت و بیشتر از همه به یاد مقاله‌ای که از اون در روزنامه چپ‌گرای لیبرال و طرفدار حقوق همجنس‌گرایان هافینگتون پست چاپ شده بود. اینطور که دکتر کورت بیان میکند افراد ۱۰۰ درصد استریت هم وارد رابطه با افراد همجنس‌خودشان می‌شوند و حتی این رو یک علت شایع مراجعه افراد به مطب‌های روانشناسی بیان می‌کنه. طبق گفته‌های دکتر کورت عده‌ای از انسان‌ها دگرجنس‌گرا هستند و به جنس مخالف علاقه‌مند می‌شوند، عده‌ای همجنس‌گرا هستند و به جنس موافق علاقه‌مند می‌شوند گروهی هم به هر دوجنس! او اما می‌گوید که بعضی از افراد دگرجنس‌گرا گاهی هوس می‌کنند که با همجنس خود رابطه برقرار کنند و یا داستان‌های همجنس‌گرایانه بخوانند یا فیلم‌های مربوط به روابط همجنس‌گرایان را نگاه کنند.^۱ علت این پدیده چه می‌تواند باشد؟ آیا آنها همجنس‌گرایانی هستند که نتوانسته‌اند هویت همجنس‌گرای خود را قبول کنند و در حال نقش بازی کردن هستند؟ نقش مردانی که به زنان علاقه‌مند هستند؟

نظریات دکتر کورت دلایل احتمالی این رفتار را از دیدگاه دیگری می‌نگرد. این نظریات او مخالفین خیلی زیادی هم دارد. او در جواب

اعتراضات فراوان به نظریاتش، نقطه نظر خود را مشخص‌تر بیان کرد و تاکید کرد که اعتقاد دارد گرایش جنسی افراد در زمان تولد مشخص می‌شود و قابل تغییر نیست. برخی همجنس‌گرا هستند و برخی دگرجنس‌گرا و گروهی دوجنس‌گرا. بعضی از دلایل جنجال‌آفرین دکتر کورت درباره دلایل رفتار جنسی مردان دگرجنس‌گرا با سایر مردان عبارتند از:

۱

تحت تجاوز قرار گرفتن در دوران کودکی؛ که باعث می‌شود شخص در بزرگسالی به صحنه جرم بازگردد و با بازسازی صحنه جرم، به نوعی احساس کنترل بر موقعیت تجاوز گذشته دست یابد.

۲

مشوق‌های مالی؛ که باعث می‌شود افراد به سمت روسپی‌گری یا بازیگری در فیلم‌های پورن روی بیاورند. چرا که به دلیل عرضه بسیار کمتر، درآمد سکس با مردان بسیار بالاتر از درآمد سکس با زنان است و این باعث می‌شود که بعضی از مردان دگرجنس‌گرا به سکس با مردان روی بیاورند.

1-http://www.huffingtonpost.com/joe-kort-phd/why-some-straight-men-are-romantically-or-sexually-attracted-to-other-men_b_3670740.html

۱۰

خلیه جنسی در زندانها؛ این افراد تنها به این دلیل با مردان رابطه برقرار می‌کنند که تنها گزینه ممکن است. به محض خروج از زندان این افراد دیگر با مردان ارتباطی نخواهند داشت.

از قول دکتر کورت، روانشناس و سکس درمانگر، گاهی رابطه مردان دگرجنس‌گرا با مردان چیزی نیست جز یک سکس ساده که آنها در آن لحظه و در آن شرایط به آن نیاز داشته‌اند یعنی همانطور که فروید می‌گفت «گاهی یک سیگار فقط یک سیگار است»

در مقابل تمام این نظریه‌های دکتر کورت، تئوری دیگری هم وجود دارد که البته علمی‌تر است و آن اینکه گرایش جنسی یک طیف پیوسته است و تمامی افراد روی کره زمین درجاتی از دگرجنس‌گرایی و همجنس‌گرایی را دارند و این همجنس‌گراهراسی درونی افراد است که به آنها اجازه اعتراف به همان اندک گرایش‌شان به همجنس را هم نمی‌دهد. به همین دلیل هم هست که مردانی وجود دارند که خودشان را دگرجنس‌گرا معرفی می‌کنند اما گاهی با مردان دیگر رابطه جنسی برقرار می‌کنند. هموفوبیا در این افراد باعث می‌شود که این افراد ترجیح دهند که به هر نحوی که هست خود را از گروه همجنس‌گرایان خارج کنند و بگویند: «ما دگرجنس‌گرا هستیم... ما همجنس‌باز نیستیم!»

دکتر کورت بیان می‌کند که نظریه‌اش به هیچ عنوان یک تئوری «علمی» نیست. بلکه تنها مبتنی بر تجربیاتی می‌باشد که از شکایات مراجعین دگرجنس‌گرا به مطبش به دست آورده است. نظریات دکتر کورت جنجال‌برانگیز بود و می‌دانم که اکثر شما همین فکر را می‌کنید؛ اما صفحات پارتیرابی فیس‌بوک و تجربیات شخصی‌ام با برخی از این افراد باعث شد که این مقاله را در مورد مردان دگرجنس‌گرایی که با مردان سکس دارند، بنویسم و به این دو نظریه موجود پیرامون این مطلب بپردازم. این نظریات برای من بحث برانگیز و گاهی آزاردهنده و در برخی موارد خطرناک و وحشتناک بودند؛ اما تصمیم نهایی را شما برای خود خواهید گرفت.

آنچه که مشخص است برای دوری از تناقض، اگر نظریات دکتر کورت را قبول نداریم احتمالاً زمان آن رسیده است که تمام انسان‌ها را موجوداتی با یک طیف گرایش جنسی ببینیم و در تمام مردان دگرجنس‌گرایی که با مردان دیگر رابطه برقرار می‌کنند درجاتی از گرایش جنسی به جنس موافق را قبول کنیم و دیگر به این مردان دگرجنس‌گرا القاب توهین‌آمیزی همچون «همجنس‌باز» و سایر القاب ندهیم.



۳

لذت بردن از ورود وسایل و دیلدو به مقعد؛ اغلب مردم این مورد را همجنس‌گرایی می‌دانند؛ اما این افراد تنها دگرجنس‌گرایانی هستند که به خاطر رسیدن به این لذت و از ترس قضاوت شدن توسط زنان، به همجنس‌گرایان روی می‌آورند... چون همجنس‌گرایان کسانی هستند که آنها را قضاوت نمی‌کنند.

۴

کنجکاوی‌ها و تجربیات جنسی اولیه؛ مردان تا سن ۲۵ سالگی امکان دارد که با مردان دیگر وارد رابطه شوند تا کنجکاوی خود را ارضا کنند.

۵

دسترسی آسان؛ برای بعضی افراد دگرجنس‌گرا که از لحاظ جنسی به شدت تحریک‌پذیر هستند، دسترسی به شخصی که بتوانند توسط او خیلی سریع خود را تخلیه کنند بدون اینکه وارد درگیری‌های عاطفی بشوند نعمت بزرگی است و از آنجا که مردان بر خلاف زنان برای رابطه جنسی معمولاً نیاز به یک شام رومانتیک ندارند، این افراد ممکن است با مردان رابطه برقرار کنند.

۶

کمبود پدر؛ این افراد دگرجنس‌گرایانی هستند که توجه کافی از پدران خود دریافت نکرده‌اند و این مقبولیت و توجه را اکنون در سکس با مردان می‌جویند.

۷

گرایش جنسی به مردان و گرایش عاطفی به زنان به طور هم‌زمان؛ گروهی از مردان دگرجنس‌گرا هستند که توسط رابطه با مردان به لذت جنسی می‌رسند و زنان نمی‌توانند این لذت را به آنها بدهند؛ اما این مردان همچنان از لحاظ عاطفی به زنان علاقه‌مند هستند و عاشق آنها می‌شوند و دوست دارند که با آنان زندگی کنند.

۸

اعتیاد جنسی؛ گاهی رفتار جنسی با مردان می‌تواند نتیجه اعتیاد جنسی باشد.

۹

خودنمایی؛ بسیاری از افرادی که به این دلیل به رابطه با همجنس خود روی می‌آورند، از گروه بدن‌سازان هستند. این افراد دگرجنس‌گرایانی هستند که از تشویق شدن توسط زنان و مردان لذت می‌برند و حتی ممکن است تا لاس زدن یا بیشتر هم برای جلب تشویق بیشتر پیش بروند.

تفاوت سلیقه‌ای چهره‌ای بخش نخست

ایرج



با کسانی که چهره زیبا دارند مرادوه داشته باشند؟ در سال‌های اخیر، دانشمندان به تئوری تکامل برگشته‌اند تا کمک‌مان کنند درک کنیم چرا بعضی چهره‌ها به نظر جذاب‌تر از بقیه می‌رسند. توجه به جذابیت ظاهری بخشی از طرح تکاملی ماست.

جذابیت چیست؟

جذابیت از اختلاط سه قدرت به وجود می‌آید «قدرت سخن‌گویی، حساسیت و کنترل» افراد جذاب علاوه بر اینکه احساسات خودشان را بهتر می‌توانند بیان کنند قادرند که دیگران را به انجام هر کاری برانگیزند. این افراد دیگران را خوب درک می‌کنند و می‌توانند به راحتی خودشان را جای دیگران بگذارند و همانند آنها احساس کنند. افراد جذاب اعتماد بنفس بالایی دارند و قادرند افکار و ایده‌های نو را عملی کنند. تحقیقاتی در این زمینه توسط پرفسور روانشناسی فرانک برنیری انجام شده. او معتقد است: «افراد جذاب به خوبی می‌توانند احساسات طرف مقابل‌شان را تقلید کنند و آنهایی که باهوش‌ترند حتی قادرند در یک گروه بزرگ این کار را ناخودآگاه انجام دهند، به حدی که حتی همانند دیگران نفس بکشند و بدنشان را تکان دهند. بعد از آشنایی با تمام این تحقیقات سؤال این است که «آیا جذابیت ذاتی است یا یادگرفته‌ای است؟» این سؤال پاسخ علمی ندارد، ولی محققین روانشناسی همگی معتقدند که: بعضی از رفتارها را می‌توان آموخت و رابطه بهتری با دیگران برقرار کرد، اما هیچ آموزشی نمی‌تواند انسانی را که جذاب نیست جذاب کند.

واقعا هر کس با دیدن چهره کسی دیگر، شیفته او می‌شود؟ چهره افراد چقدر در تصمیم‌گیری ما برای شروع یک رابطه واقعی و جدی حائز اهمیت و دارای امتیاز است؟

چهره زیبا یک مولفه‌ی ذاتی است و ما در پرداختن آن نقش خاصی نداشتیم و هر کس منحصرأ چهره ویژه‌ی خود را دارد. گاهی پیش آمده من و شما از چهره‌ای خوشمان بیاید ولی نزدیکان و دوستان از آن چهره تعریف نکنند و این آغازی باشد برای شروع یک تفاوت سلیقه «چهره‌ای» یعنی موضوع این مقاله! معیاری که ناگهان مهم می‌شود. این مقاله شامل سه بخش است که در بخش اول به اختصار در مورد تعاریفی اجمالی از جذابیت و ابعاد آن و بخش دوم در مورد راه‌های حصول جذابیت و بخش پایانی بررسی موشکافانه خواهد داشت بر جذبه و دفعه هر شخص.

حسن مه‌رویان مجلس گرچه دل می‌برد و دین بحث ما در لطف طبع و خوبی کردار بود

در فضای اینترنت، در خیابان، در اداره‌ای که برای انجام کارتان مراجعه می‌کنید، در محل کارتان و در جاهای گوناگون حتما به پست‌تان خورده مانکن‌ها و افراد خوش‌قیافه که واقعا توجه شما رو جلب کرده‌اند، جلب توجهی ذاتا موقتی و گذرا که بصورت لحظه‌ای توجه‌مون رو جلب میکنه و دوست داریم به سر و تیپ و اندام اون شخص نگاهی خاص داشته باشیم. چه چیز باعث می‌شود بگوئیم صورتی زیبا است؟ چه چیز باعث می‌شود همه دوست داشته باشند

اصلی ترین اولویت ما چیست؟

اولین چیزی که باید همیشه به یاد داشته باشیم این است که به دنیا آمده ایم تا انسانی با ویژگی ها و صفات والای انسانی و اخلاقی باشیم، پس هیچ چیز بر انسانیت و ویژگی های اخلاقی انسانی ما اولویت ندارد و تنها این صفات برجسته انسانی است که می تواند ما را به عنوان فردی جذاب و دوست داشتنی معرفی کند، شاید بارها در خیابان و مهمانی و محل کار با افراد زیادی برخورد داشتید که سعی می کنند تا با پوشیدن لباس های گران قیمت و شیک و یا انواع آرایش ها خود را دوست داشتنی نشان دهند اما نهایتاً موفقیتی را بدست نمی آورند و یا در حالی که متوهم کسب موفقیت هستند بیشتر وسیله ای برای سودجویی دیگران هستند.

به دنبال نگاه کسی نباشید

اغلب انسان هایی که تباه می شوند کسانی هستند که به دنبال جذب نگاه های دیگران هستند، این نگاه ها مثل یک رسانه و مثل یک پدیده پیش رونده کم کم شما را برنامه ریزی می کند، اجازه ندهید نگاه دیگران شما را برنامه ریزی کند چرا که ممکن است روزی جذابیت را غرق شدن شما در دریاچه ای از لجن یا مواد متعفن تعریف کند، حال آنکه اگر بدنبال خوبی های واقعی و کمال حقیقی باشیم همیشه مسیر ترقی روحی و اجتماعی را طی خواهیم کرد.

با تمام توان اعتماد به نفس مفید و سازنده را در خود تقویت کنید و بدانید تنها زمانی دوست داشتنی خواهید بود که خودتان باشید و برای خودتان بپوشید، بگویید، بشنوید و ببینید و بعد برای دیگران اندکی ملاحظه کنید تا فقط حقوق شان ازین هایی که شما را مشغول کرده

است، ضایع نشود. اینطور شما جذابیتی ادبی، منطقی و متعادل را سبب می شوید که با هر بادی ویران شدنی و نابودشدنی نیست و به نگاه کسی هم بند نیست.

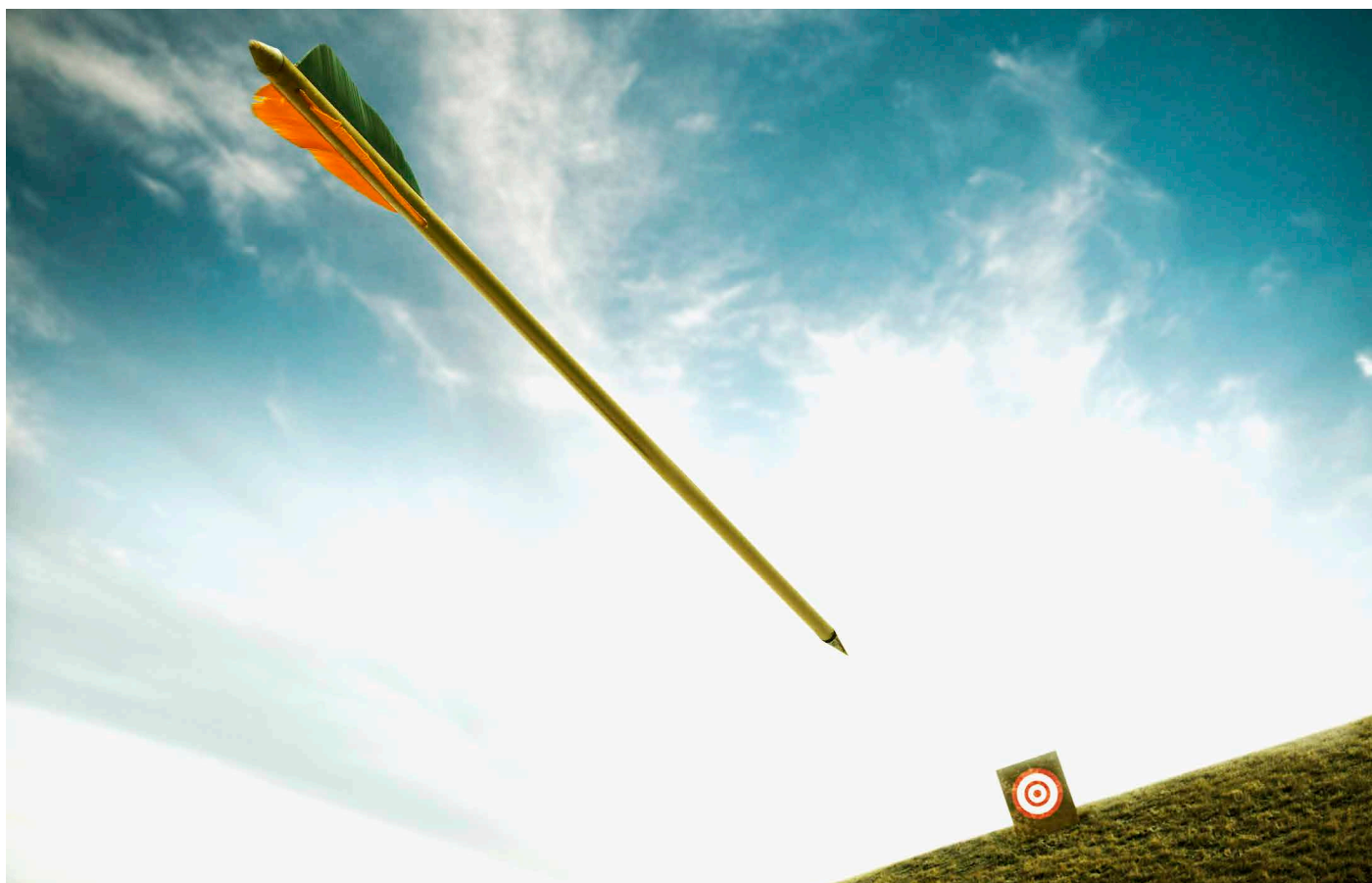
هدف از جذب دیگران را بدانید

بسیاری از ما مدت زیادی را صرف جذب افرادی می کنیم که بدلیل عدم هدفمندی و برنامه ریزی اساسا جذب شدن آنها جز دردسر و حاشیه هایی غیر مفید برای ما بهره ای ندارد، بنابر این هدف گذاری کنید. همین زمان فرصت و انگیزه های بعدی شما را برای دوست داشته شدن توسط دیگران در سطح غیر قابل تصویری کاهش می دهد، شما نیاز به این دارید تا زمانی که زنده هستید دیگران دوستتان داشته باشند و باید بدانیم صرفاً جذاب بودن یک هدف نیست و چه بسا می تواند این تمنای دائمی برای کسب جذابیت زندگی شما را با مخاطرات زیادی دست به گریبان کند.

با کسی باشیم که صد عالم است

عدد صد به معنای تکامل در صفات و ویژگی های عالی است که بنابراین هر کسی که تلاش کند عدد ۱۰۰ را بدست بیاورد طبیعتاً در این مسیر، اعداد پایین تر و ویژگی های ابتدایی تر را نیز بدست می آورد، پس فراموش نکنید که با خدا باش و پادشاهی کن و غیر آن هر چه می خواهی باش و گدایی کن که این گدایی شامل جلب و جذب محبت و احترام دیگران هم می شود که انگیزه ای است برای بدست آوردن جذابیت های بیشتر و سطح وسیع تری از نگاه دیگران.

منابع در دفتر مجله موجود است





جنسیت و کار (بخش نخست)

چندانی برای گفتن ندارند و بلکه به نظر می‌رسد که فرآیندهایی که به توضیح آنها پرداخته‌اند به لحاظ جنسیتی، بی‌طرف بوده است، یعنی اینکه به گونه‌ای کلی و عام از مفاهیم جنسیتی و تفاوت‌های آن، تاثیر نگرفته‌اند. بسیاری، این استنباط‌ها را مورد انتقاد قرار داده و بیان کرده‌اند که جنسیت، در فرآیندهای سازمانی جایگزین شده است، نه اینکه از آن جدا شده باشد. این مقاله به بررسی سه شیوه می‌پردازد که ممکن است در آنها، جنسی با امور اشتغال ادغام شده باشد. اول اینکه، جنسیت، سازمان اجتماعی کار را شکل می‌دهد که اصولاً در تبعیض جنسیتی مشاغل، حرفه‌ها و شرکت‌ها آشکار می‌شود. دوم، جنسیت، مفاهیمی را شکل می‌دهد که در آن، افراد به مشاغل، حرفه‌ها و فعالیت کاری خاصی اختصاص دارند و منجر به این می‌شود که برخی از مشاغل را برای زنان و برخی را برای مردان مناسب‌تر بدانیم.

سوم، جنسیت، «ارزش» مشاغل را شکل می‌دهد و منجر به این می‌شود که برخی مشاغل، با ارزش‌تر جلوه کند و دستمزد بیش‌تری برای آنها پرداخت شود.

برای توضیح این شیوه‌ها، از دیدگاه‌های فردگرایی^۳، کنش متقابل و نهادی^۴ استفاده خواهیم کرد.

به خاطر داشته باشید که تبعیض جنسیتی، به تمرکز مردان و زنان در مشاغل، حرفه‌ها و شرکت‌های مختلف اشاره دارد. در اینجا، توجه خود را به عواملی معطوف خواهیم کرد که به بهترین نحو توضیح می‌دهد که چرا زنان و مردان در مشاغل، حرفه‌ها و شرکت‌های مختلف و متفاوت کار می‌کنند. دیدگاه‌های فردگرایانه، کنش متقابل و نهادی، منظر دیگری از این موضوع را فراهم می‌آورد.

بررسی این دیدگاه‌ها، این امکان را فراهم می‌کند که به بازنگری مجدد هر دیدگاه بپردازیم و نگاه دقیقی به شیوه‌هایی که آنها برای بررسی جنسیت به کار برده‌اند، بیاندازیم. بنا به این دلیل که تبعیض جنسیتی، توجیه و یا دلیل واحدی ندارد، در هر دیدگاه مطالبی برای

این مقاله مجموعه‌ای است از نظرات پیتر برگر (Peter Berger)، توماس لوکمان (Thomas Luckmann)، کاتلین گرسون (Kathleen Gerson)، هوششیلدها (Arlie & Jennifer L. Hochschild)، مری جکمن (Mary R. Jackman)، لیزا کیستر (Lisa Keister)، استفانی مولر (Stephanie Moller)، مایکل کیمل (Michael Kimmel)، گری اورفیلد (Gray Orfield) و رابرت راثمن (Robert A. Rothman).

در شماره‌ی پیشین به بیان تاریخچه‌ی جنسیت و کار پرداختیم، اینکه چرا مردان و زنان به نوعی از کارهای خاصی خارج و داخل شدند و جنگ‌های جهانی و صنعتی شدن بر جنسیتی شدن کارها تأثیر گذاشت. این بار اما به مبحثی بسیار تخصصی‌تر برای همین موضوع می‌پردازیم. از آنجا که این مقاله طولانی است، ترجیح بر آن است که آن را در دو قسمت به شما تقدیم کنیم.

❖ دومی

کارل مارکس^۱ و ماکس وبر^۲، جامعه‌شناسان کلاسیک، پیرامون محیط کار سرمایه‌داری صنعتی، سخنان بسیاری برای گفتن داشتند. از دیدگاه مارکس، ابزارهای سرمایه‌داری، تولید، بهره‌وری و قدرت عظیم تولید را عنان گسیخته کردند، در حالی که روابط اجتماعی کاری برای کارگران، استثمارگرانه بوده و آنها را از خود منفک می‌سازد. وبر، توجه همگان را به تشریفات اداری (دیوان‌سالاری)* جلب می‌کند که تمام نهادها، از جمله نهاد کار را دگرگون کرده است. مشاهدات وبر و مارکس، سال‌های بسیاری است که اساس بررسی‌های جامعه‌شناسانه محیط کار را تشکیل می‌دهد.

با این وجود، هیچ یک از این دو نظریه‌پرداز، در مورد جنسیت حرف

۳ . individualism

۴ . mutual and institutional interactions

۱ . Karl Marx

۲ . Max Weber



عرضه کردن هست.

دیدگاه فردگرایانه

شیوه‌های مختلفی وجود دارند که ممکن است به تبعیض جنسیتی کارگران زن و مرد کمک کند. اول اینکه، ممکن است این-طور باشد که ترکیب جنسی یک شغل یا حرفه، تابع سلیقه‌ها، مهارت‌ها و توانایی‌های ویژه جنسیتی باشد. چنانچه زنان و مردان، واجد ویژگی‌های دسته‌های گوناگون باشند؛ ممکن است در کارهای متفاوت بهترین گزینه باشند. پس در این دیدگاه، مردان و زنان واقعا «قابل جایگزینی» با یکدیگر نیستند.

با وجود این، هرچند این بحث، به نظر خوشایند می‌آید، ولی از حمایت‌های تجربی محدودی برخوردار بوده است. شواهد اندکی مبنی بر این وجود که مردان و زنان در انجام کارهایی که معمولا توسط جنس مخالف آنها صورت می‌گیرد، ناتوان باشند. مثلا نتایج یک پژوهش تاریخی در زمان جنگ جهانی دوم نشان می‌دهد، هنگامی که مردان در دسترس نبودند، بسیاری از زنان، مشاغل را که در کل، مردها تا قبل از جنگ انجام می‌دادند، در دست گرفتند؛ همان‌طور که میلک من^۵ اشاره می‌کند، مشاغل که «اساسا مردانه بود، ناگهان در این دوره، دارای ویژگی زنانگی و جاذبه شد». دوره‌ی بسیج جنگی، نه تنها نشانگر انعطاف‌پذیری در تبعیض مشاغل مبتنی بر جنسیت بود، بلکه به صورت نموداری نشان داد که چگونه اصطلاحات شناساگر یک جنس می‌تواند، مشاغل را که زنان و مردان به آنها می‌پردازند، توصیف کند. بنابراین، بر مشاغل که تا پیش از جنگ مردانه تلقی می‌شد، در مدت جنگ و نیاز به کارگران زن، به عنوان مشاغل مناسب زنان برچسب مجدد زده شد.

جامعه‌پذیری^۶ جنسیت

فرآیند اجتماعی کردن جنسیت، نوعی دیگر از توجیه فردگرایانه برای

تبعیض جنسی است. همان‌طور که در فصل‌های قبلی ملاحظه کردیم، دیدگاه جامعه‌پذیری، بر شیوه‌هایی تاکید دارد که بر اساس آن زنان و مردان، ویژگی‌ها، توانایی‌ها، ارزش‌ها و مهارت‌های متفاوتی را بروز می‌دهند. در صورت تحقق این امر انتظار می‌رود تا حدی که رویکرد زنان و مردان به کار متفاوت باشد، گزینه‌های متفاوتی انتخاب کنند، و در نتیجه به مشاغل و حرفه‌های گوناگونی بپردازند. پژوهش توماسکوویک^۷ توجیهات جامعه‌پذیری اشتغال را تبیین می‌کند او چنین فرض می‌کرد، از آنجایی که نقش‌های سنتی جنسیت، در گذر زمان، تا حدی سست شده است، پس کارگران جوان، نسبت به کارگران مسن، تمایل کم‌تری به انتخاب مشاغل جنسیتی شده دارند. به عبارتی دیگر، چون جامعه‌پذیری به تمرین تغییر و دگرگونی می‌پردازد، پس برگزیدن حرفه‌ها نیز باید همین حالت را داشته باشد. او به این نتیجه رسید که فرضیه‌ی او، از جانب زنان تایید می‌شود در حالی که مردان از آن حمایت نمی‌کنند. زن‌های جوان، نسبت به زنان مسن، بیش‌تر، مایل‌اند به مشاغلی بپردازند که در آنها یکپارچگی جنسیتی وجود دارد، در حالی که مردان اینگونه نیستند.

در حالی که توجه جامعه‌پذیری حرفه‌های زنان و مردان خوشایند به نظر می‌رسد، اما کاملا رضایت بخش نیست. دو نوع نقد کلی درمورد این مباحث وجود دارد. اولی نقد تجربی بی‌پرده و صریح است: آیا شواهد تجربی با این توجیهات هم‌خوانی دارد؟ شاید درک انتقاد دوم، مشکل‌تر باشد، چون فرضیات نهفته‌ی توجیهات جامعه‌پذیری رفتارها را به چالش می‌کشد.

از لحاظ تجربی، تبیین جامعه‌پذیری مشاغل گوناگون زنان و مردان، از حمایت هر دو جنس برخوردار بوده است. مثلا با آنکه حرفه‌های آرمانی کودکان، تا حد زیادی جنسیتی است، ولی با بیش‌تر شدن سن و ورود آنها به دوران بلوغ، این تفاوت‌ها کم‌تر می‌شود. مثلا استروهر^۸ با مطالعه و بررسی دو مهد کودک به این نتیجه رسید که دختران، حرفه‌های سنتی زنان را ترجیح می‌دهند. با وجود این،

۷ . Donald Tomaskovic-devey
۸ . S. K. Stroehrer

۵ . Ruth Milkman
۶ . sociability

۱۹۹۰ مورد آزمایش قرار دادند. از مصاحبه‌شوندگان این مطالعه خواسته شده بود تا پنج ارزش کاری را به ترتیب از بیش‌ترین تا کم‌ترین ارزش در یک شغل، نام ببرند. برخلاف پیش‌بینی‌های نظریه جامعه‌پذیری، راو و اسنیزک به این نتیجه رسیدند که زنان و مردان، هر ارزشی را دقیقاً طبق اولویت‌ها طبقه‌بندی می‌کنند: احساس کمال، درآمد بالا، شانس پیشرفت، امنیت شغلی، و ساعت کاری کوتاه (از بیش‌ترین تا کم‌ترین). به علاوه، این پژوهشگران در گذر زمان، هیچ تغییر واقعی را در میزان تمایزات جنسیتی، نشان ندادند. ارزش‌های کاری، آنگونه که در این مطالعه به شمار می‌آمد، ارتباط بیش‌تری به عواملی چون سن، تحصیلات و اعتبار حرفه‌ای نشان می‌داد، تا جنسیت. تحقیقات لفقووتیس^{۱۵} نیز مباحث جامعه‌پذیری را به چالش می‌کشد. لفقووتیس، تفاوت‌های جنسیتی را در تقریباً ۵۰ گرایش شغلی، ارزش‌های کار، و واکنش‌های نسبت به کار بررسی کرد. در واقع، تمام تفاوت‌ها، با کنترل درآمد، تحصیلات و سطح شغلی ناپدید می‌شدند. به عبارت دیگر، تفاوت در گرایش‌های شغلی، ارزش‌ها و واکنش نسبت به کار که برخی آنها را به جنسیت نسبت داده‌اند، می‌توان آنها را به عنوان تفاوت در تحصیلات و درآمد بهتر شناخت. اما گونه‌ی دیگری از چالش تجربی جامعه‌پذیری، برگرفته از پژوهشی درمورد زنان و مردان در مشاغل غیرمعمول جنسیتی است. یکی از دیدگاه‌های جامعه‌پذیری دختران و پسرانی که جامعه‌پذیری متفاوتی دریافت می‌کنند، هر یک را به انتخاب گزینه‌های متفاوت وامی‌دارد. جداسازی جنسیتی در قلمرو این موضوع اتفاق می‌افتد. برخی از زنان و مردان آشکارا به مشاغل غیرمعمول جنسیتی شده نمی‌پردازند، بلکه به مشاغلی می‌پردازند که در آنها، جنسیت‌شان در اقلیت است؛ زنان مهندس می‌شوند، مردان در مدارس ابتدایی تدریس می‌کنند یا پرستار می‌شوند. از دیدگاه جامعه‌پذیری، این نتایج، مانند گزینش‌های شغلی سنتی‌تر باید حاصل جامعه‌پذیری اولیه باشد. آیا زنان و مردانی که وارد مشاغل غیرمعمول جنسیتی می‌شوند، نسبت به کسانی که مشاغل مبتنی بر جنسیت را انتخاب می‌کنند، با داشتن جامعه‌پذیری دوران کودکی، به گونه‌ای متفاوت، توجیه‌کننده این علایق حرفه‌ای غیرمعمول جنسیتی است؟ مثلاً زنانی که به نیروی دریایی می‌پیوندند، هویت جنسی زنانه‌ی خود و احساس زن بودن‌شان را حفظ می‌کنند. اکثر آنها به دلایل کاملاً عملی بودن و واقع‌گرایانه بودن کار به این مشاغل پیوسته بودند و تعداد انگشت شماری هم با آرزوی به چالش کشیدن نقش‌های جنسیتی سنتی به این مشاغل روی آورده بودند. به عبارت دیگر، زنان دریانورد مورد بررسی ویلیامز^{۱۶}، به سایر زن‌ها بسیار شبیه بودند، به همین طریق، ویلیامز، این نظریه را که مردانی که پرستار یا معلم می‌شوند، نسبت به مردان دیگر از مردانگی کم‌تری برخوردارند، رد کرد. در واقع او به این نتیجه رسید که مردان شاغل در حرفه‌های غیرمعمول جنسیتی، حتی تا زمان دانشگاه به این مسائل فکر نمی‌کنند و در اثر تجاری که به عنوان بزرگسال کسب کردند،

بررسی‌ها درمورد گروه‌های بزرگ‌تر، نشان‌دهنده‌ی شواهد اندکی از این گرایش‌ها بوده است. مثلاً مارینی^۹ و شو^{۱۰} نشان می‌دهد که مشاغل آرمانی^{۱۱} زنان جوان در گذر زمان دستخوش تغییر می‌شود. زنان جوان، نسبت به زنان مسن‌تر، تمایل کم‌تری برای مشاغل زنانه داشته و بیش‌تر به مشاغلی که حقوق بالاتری داشت تمایل نشان می‌دادند. این تغییرات، تاحدی در تمام طبقات اجتماعی و گروه‌های نژادی روی می‌دهد، هرچند، این امر درمورد زنانی با پیش زمینه اجتماعی و اقتصادی بالاتر، قوی‌تر است. در تحقیقات مارینی و شو، مشاغل آرمانی مردان، از زمان تولد تا بزرگسالی، نسبتاً ثابت بود. سرانجام، درمورد این امر تردید وجود دارد که آیا بین رویای افراد و اشتغال آنها در آینده، ارتباطی قوی وجود دارد یا خیر. پژوهش‌ها درمورد مشاغل فردی، این نظریه را به چالش می‌کشد که تبعیض جنسیتی، تفاوت‌های جنسیتی را در توانایی‌ها و مهارت‌ها منعکس می‌کند. مثلاً جاکوبس^{۱۲} به این نتیجه رسید که آرزوها، رشته‌های دانشگاهی و مشاغل زنان و مردان، نشانگر تغییرپذیری جنسیت گونه‌ی قابل ملاحظه‌ای است. به علاوه، هم در میان زنان و هم مردانی که آرمان‌ها، رشته دانشگاهی و مشاغل خود را تغییر می‌دهند، تنها رابطه‌ی ضعیفی بین جنس گونه و موقعیت اصلی هدف نهایی آنها وجود دارد. به عبارت دیگر، در حالی که مشاغل آرمانی، مهارت‌ها و انتخاب‌های زنان و مردان ممکن است از جنسیت تاثیر بگیرند، سلیقه‌های جنس گونه، انعطاف‌پذیر بوده و ارتباط مستحکمی با ترکیب جنسیتی شغل کارگران ندارد.

تحقیقات کاتلین گرسون جامعه‌شناس نیز، این بیانات را تایید می‌کند. توجه گرسون به تصمیم‌گیری‌ها درمورد کار و خانواده منجر به این امر شده که او به توجیه نقش تجارب کودکی افراد در زندگی آنها بپردازد. با توجه به بحث قبلی، تعجب‌آور نبود که تجارب و برنامه‌های دوران کودکی، اگرچه خیلی بی‌اهمیت نیستند، درمورد زندگی افراد در بزرگسالی توضیح بسیار مختصری ارائه می‌دهند. گرسون درمورد توجیه گروهی از مردانی که مورد بررسی قرار داده می‌گوید: «در میان مردانی که مسیر زندگی‌شان را بررسی می‌کنیم، برخی از آنها به خلق دوباره الگوهای محیط دوران کودکی خود پرداختند، اما اکثر آنها چنین کاری نکردند. در گذر زمان، این مردان تجاربی داشتند که منجر شد آنها به ارزیابی مجدد مفاهیم زندگی والدین خود و نگرش‌های پیشین بپردازند. تجارب دوران کودکی، نه آنها را در برابر موانع و چالش‌های بزرگسالی - در جهانی که به سرعت متحول می‌شود - آماده کرد و نه چگونگی کنش آن را مشخص کرد. برای آنها مفهوم دوران کودکی، صرفاً نقطه‌ی عطفی به شمار می‌آمد.»

آیا زنان و مردان، ارزش‌های شغلی متفاوتی دارند؟ شواهد تجربی تفاوت‌های جنسیتی در این زمینه اندک است. در بررسی که در این موضوع صورت گرفته، راو^{۱۳} و اسنیزک^{۱۴} اطلاعات مربوط به دوازده نمونه‌ی ملی از جمعیت ایالات متحده را بین سال‌های ۱۹۷۳ تا

۱۳. Reba Rowe
۱۴. William E. Snizek
۱۵. Joel Lefkowitz
۱۶. Christine Williams

۹. Margaret Mooney Marini
۱۰. X. Shu
۱۱. ideal
۱۲. Jerry Jacobs



با این فرصت‌ها وفق دهند.

مطالعات طولی که به آزمایش چگونگی تغییر ترکیب جنسیتی مشاغل در گذر زمان و معرفی عوامل مربوط به تحول عمدتاً زنانه (یا برعکس)، می‌پردازند، به ما در شناخت عوامل ایجادکننده‌ی دیدگاه جنسیتی کمک می‌کنند. رسکین^{۱۷} و روس^{۱۸} در تحقیقات خود در زمینه‌ی تغییر ساختار جنسیتی مشاغل، اینچنین نتیجه‌گیری کردند که ترکیب جنسیتی مشاغل و حرفه‌ها با الزامات ویژه‌ی جنسیتی، رابطه‌ی کمتری دارند و بیش‌تر عرضه و تقاضای کار مردان و زنان، و نیروهای اجتماعی مربوطه که دائماً مطلوب بودن نسبی مشاغل و حرفه‌ها را تغییر می‌دهند، مد نظر دارند.

نظریه سرمایه‌ی انسانی

توجیهات جامعه‌پذیری انتخاب شغلی، این انتخاب‌ها را ناشی از برخورد افراد با والدین، هم‌سالان و سایر افراد می‌داند. اقتصاددانان، معضل انتخابات شغلی و کارگران جنسیتی‌شده را موشکافانه‌تر بررسی می‌کنند. آنها استدلال می‌کنند که افراد اصولاً تحت تاثیر محاسبات اقتصادی و به دنبال کاهش هزینه‌ها و افزایش دستمزدها، انگیزه‌ی گزینش شغلی را در میان شغل‌های دیگر، پیدا می‌کنند.

برای درک این که چگونه این امر، در موضوعات جنسیتی اعمال می‌شود، باید به بررسی سرمایه‌ی انسانی بپردازیم. سرمایه‌ی انسانی به مواردی اشاره دارد که بهره‌وری فرد را افزایش می‌دهد. نظریه‌پردازان سرمایه‌ی انسانی به این نکته اشاره می‌کنند که مردم بر روش سرمایه‌ی انسانی خود از طریق کنش‌هایی مانند، تحصیل در دانشگاه یا شرکت در دوره‌های افزایش مهارت شغلی، انتظار دارند که این سرمایه‌گذاری برایشان مقرون به صرفه باشد. بنابراین، دو نفر که سرمایه‌گذاری متفاوت می‌کنند، به نوع و میزان متفاوتی از سرمایه دست می‌یابند. به علاوه، این نظریه‌پردازان فرض می‌کنند که افراد از لحاظ اقتصادی منطقی و معقول هستند؛ یعنی سعی دارند که از سرمایه‌گذاری نامناسب و مسدودکننده، منابع مالی و اموری که درآمدش کم‌تر از هزینه باشد، اجتناب کنند.

نظریه‌پردازان سرمایه‌ی انسانی بر این باوراند که زنان و مردان، به طور میانگین، سرمایه‌گذاری انسانی متفاوتی می‌کنند؛ در نتیجه در بازار کار، واقعا «جایگزین» افراد دیگر نمی‌شوند. آنها به گونه‌ی

آنها را دنبال می‌کنند. بنابراین، تحقیقات ویلیامز این نظریه را به چالش می‌کشد که جامعه‌پذیری جنسیتی در دوران کودکی، منجر به این واقعیت می‌شود که مردان و زنان، در بزرگسالی، مشاغل متفاوتی را انتخاب کنند.

این به چالش کشیدن‌ها، ناشی از توجیهات جامعه‌پذیری، توأم با طرح سایر انتقادات به این رویکرد بوده است. نظریه‌ی جامعه‌پذیر شدن، فرض را بر این می‌گیرد که مردم انتخاب‌هایی می‌کنند و اینکه این گزینه‌ها، در اثر تجارب اولیه، به ویژه تجارب دوران کودکی، شکل می‌گیرد، در حالی که تجارب اولیه مهم به شمار می‌روند، اما جامعه‌شناسانی مانند گرسون، ویلیامز و سایرین، به این موضوع می‌پردازند که گزینش شغلی افراد، بیش‌تر تحت تاثیر شرایط دوران بزرگسالی است تا تجارب دوران کودکی و نوجوانی؛ به خصوص اینکه مردم بیش‌تر به فرصت‌ها واکنش نشان می‌دهند و اغلب در پی راه‌هایی هستند که هرگز سال‌های پیشین، رویای آن را در سر نداشته‌اند، مثلاً مورد ویلیامز که ورود خود را به مدرسه‌ی ابتدایی و تدریس در آنجا را این‌گونه توضیح می‌دهد:

«رشته‌ی هم‌اتاقی من آموزش و پرورش بود و به من گفت که این تنها کلاسی است که می‌توانی در آن شرکت کنی و بدون انجام تکالیف نمره‌ی A بگیری ... نسبت به واحدهای آموزش و پرورش بی‌میل بودم ... حتی از فکر تدریس هم متنفر بودم ... اما او گفت همین یک دوره ... به یک مدرسه می‌روی، فقط در انتهای اتاق می‌نشینی و تماشا می‌کنی، این تنها کاری است که باید انجام دهی. من هم همین کار را کردم؛ به کلاس اول فرستاده شدم و عاشق میز و نیمکت‌های کوچک بچه‌های کوچولو شدم و در واقع ... بعد از آن، کاملاً کشته مرده‌ی این کار شدم.»

واضح است که این مرد، هیچ‌گاه آرزوی تدریس در مدرسه‌ی ابتدایی را نداشته و فقط پیشنهاد دوست خود را پذیرفته است. او دریافته بود که از چیزی لذت می‌برد که هیچ‌گاه فکر نمی‌کرده آن را به عنوان شغل انتخاب کند. این مثال به توضیح این امر کمک می‌کند که چرا آرمان‌های شغلی - به ویژه آنهایی که پیش از بزرگسالی شکل می‌گیرند - این چنین پیش‌بینی‌های ضعیفی به شمار می‌رود. ممکن است مردم با قرار گرفتن در برابر فرصت‌های جدید در پیش رو، و مسدود شدن فرصت‌های دیگر، آرزوهای خود را تغییر داده و خود را

متفاوتی به چشم کارفرما می‌آیند؛ و بنابراین مشاغل متفاوتی انجام می‌دهند. چرا باید سرمایه‌گذاری در زمینه‌ی سرمایه‌ی انسانی به واسطه‌ی جنسیت تفاوت داشته باشد؟

نظریه‌پردازان سرمایه‌ی انسانی این امر را با یک واقعیت ساده توضیح می‌دهند: زنان بچه می‌زایند، اما مردان نه. با آنکه تمام زنان بچه ندارند، اکثر آنها قادر به انجام این کار هستند و یا برای آن برنامه‌ریزی می‌کنند. این نظریه‌پردازان معتقدند که این امر «راهبردهای» سرمایه‌گذاری و سرمایه‌ی انسانی زنان را دگرگون می‌کند و آنها را به سمت مشاغلی سوق می‌دهد که برای بچه دار شدن و پرورش فرزند تحت فشار و جریمه قرار نگیرند. با وجود این به نظر، پول‌چک^{۱۹} به این دلیل که مردان بچه نمی‌زایند و مسئولیت‌های اصلی او را به عهده ندارند، سرمایه‌گذاری انسانی آنها متفاوت است. به عقیده‌ی پول‌چک، مردها مشاغلی را برمی‌گزینند که در گذر زمان، سرمایه‌ی انسانی آنها «افزایش قیمت داشته» یا ارزش آن زیاد شود. بنابراین، نظریه‌ی سرمایه‌ی انسانی توضیحی را در زمینه‌ی تبعیض جنسیتی ارائه می‌دهد که بر انتخاب زنان و مردان، به ویژه در تصمیم‌گیری‌شان درباره‌ی سرمایه‌ی انسانی، و میزان آن و برآورد آن در آینده‌ی شغلی‌شان تأثیر می‌گذارد. نظریه‌ی اجتماعی شدن، بازگوکننده‌ی این واقعیت است که هنگامی زنان و مردان وارد بازار کار می‌شوند، با هم فرق دارند. کارفرماها به این تفاوت‌ها، واکنش نشان می‌دهند، اما آنها را ایجاد نمی‌کنند. دو کاربرد دیگر هم برای این نظریه وجود دارد که شایان ذکر نیست. اول اینکه، این دیدگاه توضیح می‌دهد زنانی که هرگز ازدواج نکرده و فرزندی نمی‌زایند نسبت به سایر زنان، تمایل کم‌تری برای کار در مشاغل عمدتاً زنانه دارند؛ به عبارت دیگر، این زنان در بازار کار، بیش‌تر رفتاری «مانند مردان» دارند. دوم اینکه، نظریه‌ی سرمایه‌ی انسانی ایجاب می‌کند که مشاغل عمدتاً زنانه، بیش‌تر از مشاغل دیگر با زایش و پرورش فرزندان سازگار باشد. اگر زنان منطقی رفتار کنند و به دنبال مشاغلی بروند که نگهداری از بچه را تسهیل کند، پیش‌بینی نظریه‌ی سرمایه‌ی انسانی این است که مشاغلی که زنان به آن می‌پردازند، نسبت به مشاغلی که اکثراً مردان به آن مشغول‌اند، بیش‌تر پذیرای بچه‌ها خواهد بود.

نظریه‌ی سرمایه‌ی انسانی نیز مانند توجیهات جامعه‌پذیری از روی خوش گمانی توضیحی برای تبعیض جنسیتی ارائه می‌دهد که این توضیح دست کم، با برخی از حکمت‌های مرسوم منطقی - که شغل‌های زنان را به نسبت شغل‌های مردان، با بچه سازگارتر می‌داند - هماهنگی دارد. با این وجود، نظریه‌ی سرمایه‌ی انسانی، علی‌رغم خوشایند بودن احتمالی، توجیه رضایت بخشی از تبعیض جنسیتی ارائه نمی‌دهد؛ پائولا اینگلند^{۲۰} و فارکاس^{۲۱}، در برخی از تحقیقات نشان می‌دهند که در مشاغل عمدتاً زنانه، ورود مجدد، پس از ترک شغل آسان نیست.

بلر^{۲۲} و توماسکوویک دوی با به چالش کشیدن اظهار نظر دیگری

از این نظریه‌پردازان، به این نتیجه رسیدند که زنان مجرد و بدون بچه، مانند زنان متأهل و بچه‌دار مایل‌اند که به مشاغل عمدتاً زنانه بپردازند. به عبارت دیگر، زنانی که «مانند مردان می‌باشند» (یعنی، مسئولیت اصلی کودکان را به عهده ندارند) در اشتغال به حرفه‌های مردان، مانند سایر زنان هستند.

چالش دیگری که در زمینه‌ی توجیهات سرمایه‌ی انسانی در تبعیض جنسیت وجود دارد، منبعث از تحقیقی است درباره‌ی مشاغل و ویژگی مشاغلی که با بچه دار شدن و پرورش کودکان سازگار است. برخلاف باور عامه، زنان، حتا افراد بی‌فرزند، ویژگی‌های شغلی را تشخیص می‌دهند که در مقایسه با مشاغل عمدتاً زنانه، در مشاغل عمدتاً مردانه، قابل دسترس‌تر است. مثلاً گلاس^{۲۳} و کاماریج^{۲۴} به این نتیجه رسیدند که مردان و زنان، انعطاف‌پذیری و راحتی انجام کار را به عنوان عاملی که تضادهای شغلی - خانوادگی آنها را کاهش می‌دهد، تشخیص می‌دهند. با وجود این، در نمونه‌های آنان، نه مادران شاغل علاقمند به نگهداشتن کارهایی با این ویژگی‌ها، و نه مشاغل عمدتاً زنانه، چندان مایل نبودند بیش‌تر از سایر مشاغل، واجد کاهش تضاد شغلی - خانوادگی باشند.

در نهایت، مشکل اصلی در توجیهات سرمایه‌ی انسانی در زمینه‌ی تبعیض جنسیتی، اعتبار ادعاهای مطروحه درباره‌ی تفاوت‌های جنسیتی در خصوص سرمایه‌ی انسانی است. بسیاری از پژوهشگران، سال‌های تحصیل را به عنوان معیار مفیدی برای سرمایه‌ی انسانی در نظر می‌گیرند. با وجود این، حتا در بالاترین سطوح تحصیلی، در این مقیاس، فاصله‌ی بین زن و مرد کم است. در سال ۲۰۰۰ زنان، ۵۷ درصد افراد در حال تحصیل، ۵۸ درصد مدارک کارشناسی ارشد، و ۴۲ درصد مدارک دکترا را به خود اختصاص دادند (بخش آموزش ایالات متحده ۲۰۰۱). با وجود این، اگر تفاوت‌ها در سرمایه‌ی انسانی، تبعیض جنسیتی را توجیه می‌کند، انتظار داریم که تبعیض جنسیتی، با آهنگی بسیار تندتر از گذشته، کاهش یابد، فاصله‌ی تحصیلاتی از بین رفته ولیکن زنان و مردان به کار کردن در زمینه‌هایی که تحت تسلط جنسیت خودشان می‌باشد، ادامه دهند. سایر معیارهای سنتی سرمایه‌ی انسانی، مانند سابقه‌ی کار، گرایش‌های مشابهی را نشان می‌دهد. زنان و مردان، از لحاظ انواع چیزهایی که از آنان کارکنان مولدتری به نسبت سنین ۲۰ سالگی، می‌سازد، یکسان هستند. به طور خلاصه، شواهد اندکی برای اثبات این ادعا وجود دارد که تبعیضات جنسیتی در مشاغل، بازتاب تفاوت‌های جنسیتی در سلیقه‌ها، مهارت‌ها و توانمندی‌های مربوط به شغل می‌باشد.

بنابراین، دیدگاه فردگرایانه، تنها بخشی از این فرآیندها را توجیه می‌کند. این بدین معنی نیست که مسئولیت‌های زنان در قبال بچه، به تجارب آنها در بازار کار مربوط نمی‌شود، بلکه پژوهش‌ها نشان می‌دهد که این مسئولیت‌ها، دلیل تبعیض جنسیتی در مشاغل نیست.

منابع در دفتر مجله موجود است.

Mary Blair-Loy . ۲۲
Jennifer L. Glass . ۲۳
Valerie Camarigg . ۲۴

Solomon Polachek . ۱۹
Paula England . ۲۰
George Farkas . ۲۱



ما «متفاوت‌ها»!...

مروری بر شواهد علمی درباره تفاوت‌های
همجنس‌گرایان با سایر مردم
❖ صدرا اعتمادی

از معانی این چینی گرایش خود را قابل مشاهده نمایند. پاره‌ای از پژوهش‌ها، در حوزه همجنس‌گرایی، همسو با فرضیه‌ی تفاوت مغز افراد همجنس‌گرا، بر تفاوت‌هایی که این افراد از نظر توانایی‌های شناختی یا فیزیکی دارند، متمرکز شده‌اند. مثلاً برخی پژوهش‌ها حاکی از این است که به طور متوسط، استخوان‌های بازوها، پاها و دست‌ها در مردان دگرجنس‌گرا بلندتر از مردان همجنس‌گرا و در زنان همجنس‌گرا بلندتر از زنان دگرجنس‌گرا است. یعنی مردان همجنس‌گرا از این نظر تا حدی زنانه و زنان همجنس‌گرا تا حدی مردانه هستند (مارتین و جاین^۲، ۲۰۰۴- به نقل از کالات، ۲۰۰۷). تفاوت طول این استخوان‌ها در اوایل زندگی-پیش از بلوغ- بین دخترها و پسرها آغاز می‌شود و بنابراین این تفاوت‌ها احتمالاً با هورمون‌های پیش تولدی ارتباط دارند. زنان همجنس‌گرا ممکن است از نظر وزن، سنگین‌تر و عضلانی‌تر از زنان دگرجنس‌گرا باشند (پرکینز^۳، ۱۹۸۱). البته این امر ممکن است بازتاب اهمیت ندادن آن‌ها به ظرافت بدنی (به عنوان یک عامل جذابیت جنسی در برابر جنس مخالف) باشد.

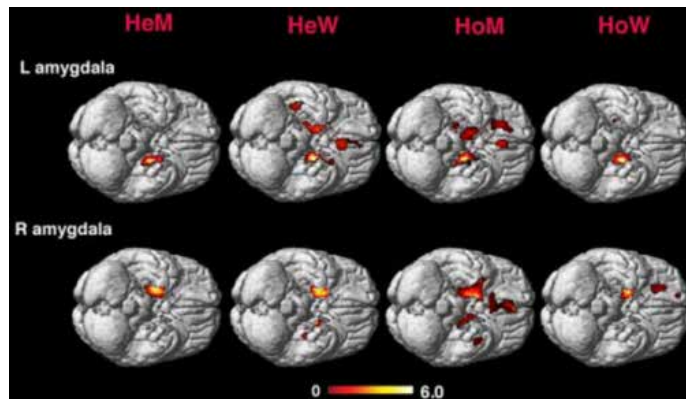
گوناگونی‌های بیولوژیک و روانی افراد همجنس‌گرا از دیرباز مورد توجه دانشمندان زیست‌شناس و روان‌پزشکان قرار داشته است. تا مدت‌ها مردم همواره کنج‌کاو بوده‌اند که بدانند همجنس‌گراها چه شکلی هستند؟ چه اشتراکات یا تفاوت‌هایی با سایر مردم دارند و آیا این تفاوت‌ها آشکار یا بارز است؟ هم‌اکنون می‌توان با توجه به آنچه در ادامه می‌آید به این سوال پاسخ داد: خیر. تفاوت‌ها بارزند اما نه به این معنا که برای دیگران قابل تشخیص باشد. هرگز تفاوت‌های جسمی آنقدر آشکار نیست که در محیط غیر پژوهشی قابل دیدن باشد. این گونه نیست که فردی با دیدن ظاهر یا چهره‌ی یک فرد بتواند به گرایش او پی ببرد (لباس و پوشش و اطوار و رفتار را فاکتور بگیرید که می‌تواند گمانه‌زنی‌هایی را مطرح کنند). لذا اقلیت‌های جنسی تا هر زمان که مایل باشند میتوانند اقلیت غیر قابل مشاهده^۱ باقی بمانند. تفاوتی که بین آنها و دیگران وجود دارد قابل پنهان کردن است. یعنی مانند سیاه‌پوستان، «اقلیت» بودنشان آشکار نیست. مگر اینکه خودشان مایل باشند با مدل‌های خاص پوشش، آرایش موها و گوشواره یا سایر زیورآلات و با استفاده

Perkins ۳

۱. Invisible minority

۲. Martin & Jain

طور متوسط کمتر است. این تفاوت، می‌تواند ناشی از تفاوت در هسته فوق‌کیاسمای افراد همجنس‌گرا باشد (رحمان و سیلبر، ۲۰۰۰). از نظر نوروسایکولوژی، مطالعات زیادی حاکی از آن است که حداقل در مورد مردان همجنس‌گرا، برخی توانایی‌های شناختی آن‌ها به سمت توانایی‌های زنانه تغییر یافته است. مثلاً آن‌ها در تکالیف مربوط به



چرخش ذهنی (که مردان بهتر از زنان انجام می‌دهند) ضعیف هستند و در عوض، مانند زنان در روانی کلام، بهتر از مردان دگرجنس‌گرا عمل می‌کنند (گلادو^{۱۲} و همکاران، ۱۹۹۰؛ نیوه^{۱۳} و همکاران، ۱۹۹۹؛ مک کورمیک و ویتلسون^{۱۴}، ۱۹۹۱؛ ساندرز و رازفیلد^{۱۵}، ۱۹۸۶؛ ساندرز و رایت^{۱۶}، ۱۹۹۷؛ وجیسین^{۱۷}، ۱۹۹۸؛ ویلموت و بریرلی^{۱۸}، ۱۹۸۴). آن‌ها همچنین در تکالیف بینایی-حرکتی، که مردان به طور خاص در آن مهارت بیشتری نشان می‌دهند، عملکردی ضعیف‌تر از مردان دگرجنس‌گرا (اما نه ضعیف‌تر از زنان دگرجنس‌گرا) دارند (هال و کریمورا^{۱۹}، ۱۹۹۵).

جهت‌گیری جنسی، در انسان ممکن است تحت تأثیر سطوح استروئیدهای پیش از تولد قرار گیرد. این تأثیر از طریق خطوط نوعی (معمول - تیپیک) جنس (در دگرجنس‌گرایان) و خطوط غیر نوعی (غیرمعمول - آتیپیک) جنس در همجنس‌گرایان، اعمال می‌شود. برخی شواهد مربوط به تفاوت‌های ناشی از گرایش جنسی در شاخص‌های جسمی، از نقش هورمون‌های جنسی پیش از تولد، پشتیبانی می‌کند. نظریه‌ی رقابت^{۲۰} ادعا می‌کند همجنس‌گرایی انسان به علت نوعی بی‌ثباتی در رشد^{۲۱} رخ می‌دهد. زیرا این، نشان‌دهنده نوعی تغییر جهت از الگوی نوعی گونه، یعنی دگرجنس‌گرایی است. شواهد مربوط به نرخ بالای چپ‌دستی در میان همجنس‌گرایان پشتیبانی محدودی را در تایید این نظریه فراهم کرده است. با این حال، شواهد درباره‌ی «ناقربینی نوسان‌دار»^{۲۲} از برخی فرضیات عصبی-تحویلی درباره همجنس‌گرایان، حمایت می‌کند. اصطلاح «ناقربینی نوسان‌دار» به

به دلیل این که رشد توده استخوانی و بافت و ماهیچه‌های بدن، تحت تأثیر مکانیزم‌های مغزی قرار دارد، ممکن است بخش‌هایی از فیزیک بدنی زنان همجنس‌گرا به سوی مردانگی تغییر شکل داده باشد (بوگارت^{۲۳}، ۱۹۹۷).

داده‌ها درباره قد این زنان ناهماهنگ‌تر است. برخی مطالعات حاکی از این است که آنان از سایر زنان بلندتر هستند (مانند گریفیتس^{۲۴} و همکاران، ۱۹۸۴) در حالی که برخی مطالعات، نشان می‌دهد نه تنها تفاوت معناداری بین بلندی قامت این زنان و سایر زنان وجود ندارد، بلکه حتی زنان همجنس‌گرا، گرایش به کوتاه‌تر شدن دارند (مانند کنیون^{۲۵}، ۱۹۶۸). این فرضیه‌ها در پژوهشی (بوگارت، ۱۹۹۷) مورد آزمون قرار گرفته است. طبق بررسی‌های مقایسه‌ای، زنان همجنس‌گرا قد و وزن بالاتری نسبت به گروه گواه داشتند. اما زودتر از زنان دیگر به بلوغ نرسیده بودند (بوگارت، ۱۹۹۷).

یک مطالعه نشان می‌دهد زنان همجنس‌گرایی که خود را به عنوان بوج^{۲۶} می‌شناسند، در کودکی ناهم‌نوایی جنسیتی بیشتر، دور کمر و کفل بزرگتر، سطح تستوسترون بزاقتی بیشتر و تمایل کمتری برای داشتن بچه، نسبت به زن‌هایی دارند که خود را فمه می‌دانند (سین^{۲۷} و همکاران، ۱۹۹۹- به نقل از رحمان و ویلسون، ۲۰۰۳ الف). با این حال، فمه‌ها نیز، نسبت به زنان دگرجنس‌گرا، ناهم‌نوایی جنسیتی بیشتری نشان می‌دهند. به طور کلی، مردان همجنس‌گرا از نظر تکوین پیکری و احتمالاً تناسلی، بیشتر مردانه هستند. اما از نظر وزن، قد و بروز ریش (بلوغ) ممکن است زنانه‌تر باشند. همجنس‌گرایان هر دو جنس، بیشتر از دگرجنس‌گرایان ممکن است چپ‌دست باشند و این فراوانی در زنان همجنس‌گرا بیشتر است. چپ‌دستی در زنان همجنس‌گرا با صفات مردانه‌ی بیشتری همراه است. اما در مردان این گونه نیست (رحمان و ویلسون، ۲۰۰۳ الف).

یکی از تفاوت‌های نورواناتومیک بین افراد همجنس‌گرا و دگرجنس‌گرا در هسته فوق‌کیاسما دیده شده است که محل تنظیم ریتم‌های شبانه‌روزی و رفتار جنسی است. این هسته در مردان همجنس‌گرا بزرگ‌تر و طولی‌تر است (سواب و هافمن^{۲۸}، ۱۹۹۰- به نقل از رحمان و ویلسون، ۲۰۰۲ الف). در راستای این یافته، رحمان و سیلبر^{۲۹} (۲۰۰۰) چرخه خواب و بیداری را به عنوان یک تابع جهت‌گیری جنسی که تحت کنترل هسته فوق‌کیاسما قرار دارد، مورد بررسی قرار دادند. متوسط طول مدت خواب و بیداری در گروه زنان و مردان همجنس‌گرا با گروه زنان و مردان دگرجنس‌گرا، در یک دوره ۱۶ روزه مقایسه شد. نتایج نشان داد که افراد همجنس‌گرا زودتر از خواب برمی‌خیزند و دیرتر به خواب می‌روند و طول دوره‌ی خواب آن‌ها به

۱۲. Gladue
۱۳. Neave
۱۴. McCormick & Witelso
۱۵. Sanders & Ross-Field
۱۶. Wright
۱۷. Wegesin
۱۸. Willmot & Brierley
۱۹. Hall & Kimura
۲۰. competing theory
۲۱. (developmental instability) (DI)

۲۴. Bogaert
۲۵. Griffiths
۲۶. Kenyon
۲۷. Butch = «بوج» اصطلاحی در ادبیات همجنس‌گرایی که به زنان همجنس‌گرایی اطلاق می‌شود که ظاهر و پوشش و صفات مردانه دارند. به زنان همجنس‌گرایی که ظاهر، پوشش و نقش زنانه را ایفا می‌کنند «فمه» گفته می‌شود.
۲۸. Singh
۲۹. femme
۳۰. Swaab & Hofman
۳۱. silber



یک انحراف ارگانسمی از قرینگی دوطرفه‌ی برخی اندام اشاره دارد. گرچه ارتباط این ناقرینگی با گرایش جنسی در برخی مطالعات تایید نشده است (مانند رحمان، ۲۰۰۵).

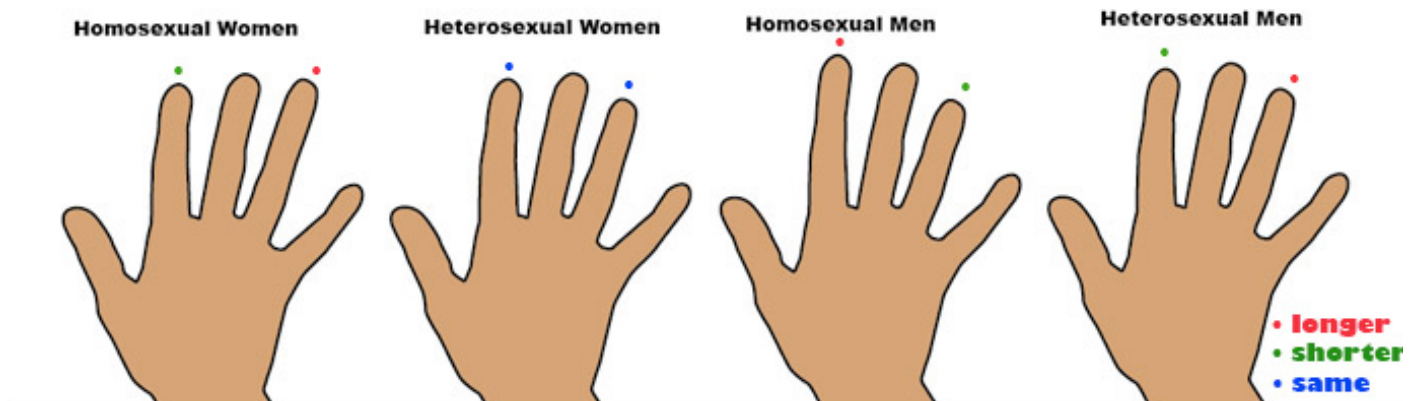
نسبت انگشت دوم به چهارم^{۲۳} یکی از مشهورترین نسبت‌هایی است که تحت تأثیر آندروژن تغییر می‌کند. در زنان، انگشت دوم یا اندکی بلندتر از انگشت چهارم یا هم اندازه‌ی آن است. در حالی که در مردان، انگشت دوم تمایل دارد که کوتاه‌تر از انگشت چهارم باشد. این یک ویژگی نوعی است که در فنوتیپ (تیپ پدیداری) گونه‌ی انسان مشاهده می‌شود. هر قدر این نسبت (نسبت انگشت دوم به چهارم) متفاوت از حدی باشد که در زنان و مردان به طور عام دیده می‌شود، نشان‌دهنده‌ی قرار گرفتن فرد در معرض سطوح بالاتر (درمورد جنین ماده) یا پایین تر از حد لازم آندروژن (درمورد جنین نر) است. مطابق بسیاری از مطالعات (مانند رحمان و ویلسون، ۲۰۰۳؛ ب، رحمان، ۲۰۰۵) (نسبت انگشت دوم به چهارم، در زنان و مردان همجنس‌گرا متفاوت از نمونه‌های دگرجنس‌گرا است).

چندین پژوهش، بین نسبت اندازه‌ی انگشت دوم به چهارم و سطح تستوسترون در زنان همجنس‌گرا ارتباط معناداری یافته‌اند. به طور متوسط، زنان همجنس‌گرا، نسبت به زنان دگرجنس‌گرا، انگشتان کوتاه‌تری دارند (رحمان و ویلسون، ۲۰۰۳؛ ب؛ ویلیامز^{۲۴} و همکاران، ۲۰۰۰؛ لیپا^{۲۵}، ۲۰۰۳) و این کوتاهی انگشتان دست، در زنان همجنس‌گرایی که خود را بوچ می‌دانند، بیشتر از آن‌هایی است که خود را فمه معرفی می‌کنند. زنان همجنس‌گرای بوچ از نظر فیزیکی و شخصیتی بیشتر مردانه هستند و دارای سطوح بالاتری از استروئیدها (تستوسترون) هستند. بنابراین فعال بودن آن‌ها اغلب به وسیله هورمون‌ها هدایت می‌شود و بسیاری از ویژگی‌های آن‌ها مشابه مردان دوجنس‌گرا است. زنان همجنس‌گرای فمه، اغلب سابقه‌ی یادگیری‌های بعد از تولد دارند و [گرایش] آن‌ها اغلب توسط عوامل روانی-اجتماعی هدایت می‌شود (پیرسی، دوچرتی و دابز^{۲۶}، ۱۹۹۶).

از نظر بیولوژیکی، پسران همجنس‌گرا در مقایسه با هم‌تایان دگرجنس‌گرای خود، به طور متوسط شش ماه زودتر به بلوغ می‌رسند و این احتمالاً به دلیل ساختار عصبی-هورمونی متفاوت (به طور خاص تفاوت در هیپوتالاموس قدامی) آن‌هاست. نتایج مشابهی درمورد دختران وجود ندارد و داده‌ها درمورد پسران نیز قطعی نیست (بوگارت، فریسن، کلن ترو^{۲۷}، ۲۰۰۲- به نقل از ساوین ویلیامز، ۲۰۰۵).

یک پژوهش (ون آندرز و هامپسون^{۲۸}، ۲۰۰۵) حاکی از این است که عملکرد زنان همجنس‌گرا^{۲۹} در آزمون‌هایی که توانایی‌های فضایی را می‌سنجند، به طور معناداری برتر از زنان دگرجنس‌گرا است. این برتری با فرضیه‌ی قرار گرفتن این زنان در معرض آندروژن در دوران پیش تولدی، قابل تبیین است. همچنین طبق این بررسی، بین داشتن تخیلات جنسی با همجنس و عملکرد فضایی در زنان، رابطه‌ی مثبت وجود داشت. به علاوه، زنان همجنس‌گرا، درحوزه‌ی توانایی‌های کلامی نیز به طور معناداری برتر از زنان دگرجنس‌گرا عمل نمودند که موجب فرضیه احتمال هوش عمومی بالاتر در آن‌ها می‌شود. برخی پژوهشگران (موفات^{۳۰} و هامپسون، ۱۹۹۶) سطح تستوسترون جاری در خون را در عملکرد فضایی افراد موثر می‌دانند. اما طبق پژوهش مذکور، بین سطوح تستوسترون زنان همجنس‌گرا و دگرجنس‌گرا، تفاوتی دیده نشد.

منابع در دفتر مجله موجود است



۲۷. Bogaert, Friesen, & Klentrou
۲۸. van Anders & Hampson
۲۹. Non- heterosexual women
۳۰. Moffat

۲۲. Fluctuating asymmetry
۲۳. the 2D:4D ratio
۲۴. Williams
۲۴. Lipa
۲۶. Pearcey, Docherty & Dabbs

پوزیشن سافت؛ به مثابه‌ی یک نامدلول در مهندسی میل بخش نهم

❖ مسعود ایرانی



هستی را پیوسته در مرزهای جیغ‌کشان و لهیده‌ی جان به داوری کشیده‌اند و جهان را از شبکه‌های تنگ واژن‌ها به نظاره خاسته و آغوش‌ها را با بیرق‌های فالیک و سببیت رئالیستی در نیش می‌پزند، گویی همیشه باید چیزی برای تف شدن و چکیدن از فاضلاب تن بر تاس سود و زیان بشری سوسو زند.

اما آدمی همواره پهلوی دیگری نیز در کنار داس‌های دروگر جهان حادث‌اش تعبیه کرده و بر رفِ عقیم کلمات تهی، نشانده است؛ دهلیزی که وزن مرگ با تخدیر تهی کند می‌خواهد کیسه‌ی خود را از سهم تنفر کیهانی‌اش سبک سازد؛ اما دو آغوش که چون نسیم و چمن بر پاهای خسیس زمان می‌پیچند، هیچ پادزهری برزخ دریاهاشان را توفانی نخواهد کرد؛ غایت همین شناوری است، همین هبوط و بر بازوی مجسم هستی دام چالهِی غرور دفن کردن. از لبه‌های دیواره‌ی سکوت پائین لغزیدن، نجوا کردن، گل گفتن مهر شنیدن، شفاف گریه کردن و بغض عفونی را عق زدن و بلعیدن تنهایی‌های خویش؛ به راستی کدام عضله‌ی جهانی است که این همه پیکان از تن آدمی بیرون کرده باشد؟!

بیش از آدمی، نشانه‌ها و امپراطوری رمزگان‌های اوست که نفرین و طلسم شده‌اند؛ سکس و شکنجه در این کدگذاری بر بدن‌ها به اتفاق رسیده‌اند و هر دو با یک منطق، منطق لذت و سائیدگی معنا در سایش‌های تنانه. پوزیشن سافت از منطق لذت به غریزه‌های ژرف‌تر آدمی تراگسیل و فراروی کرده است، به گفتمان قرار، به جمهوری سکوت دو چشم زلزله در هم، مقامره‌ی عریانی، برهنه شدن از تاسی که رقیب آسمانی بسترها بر چرخه‌ی سگی عمر و احتمالات فانی‌اش می‌ریزد.

آدمی را یک منطق نیست و همه‌ی منطق‌ها در رویکردهای او سر در انحلال و استحاله خمانده‌اند! در امتداد عشقه‌های ران و بازوهایش، جهان نیز ماهیچه‌ها و کشاله‌هایش را می‌دواند، جهان شرائین اراده‌ی او را چون استیکی خوش‌گوار در کام بلع دارد تا تن او درمعه‌ی گیتی به نفخ نیفتد. با ماتریال‌های رو به گسترش کوئیر این سنخ از گفتمان‌ها، روی در کثرت بیشتری در معبدهای جهان مدرن خواهد گذارد.

(پی‌نوشت: چیزی که باید به عنوان تکمله یا تبصره بیافزایم نفی این تلقی است که چنین پوزیشن غیر تولیدی رو صرفن به حوزه‌ی همجنس‌خواهانه منسوب می‌کنه؛ در حالی که واقعن چنین نیست

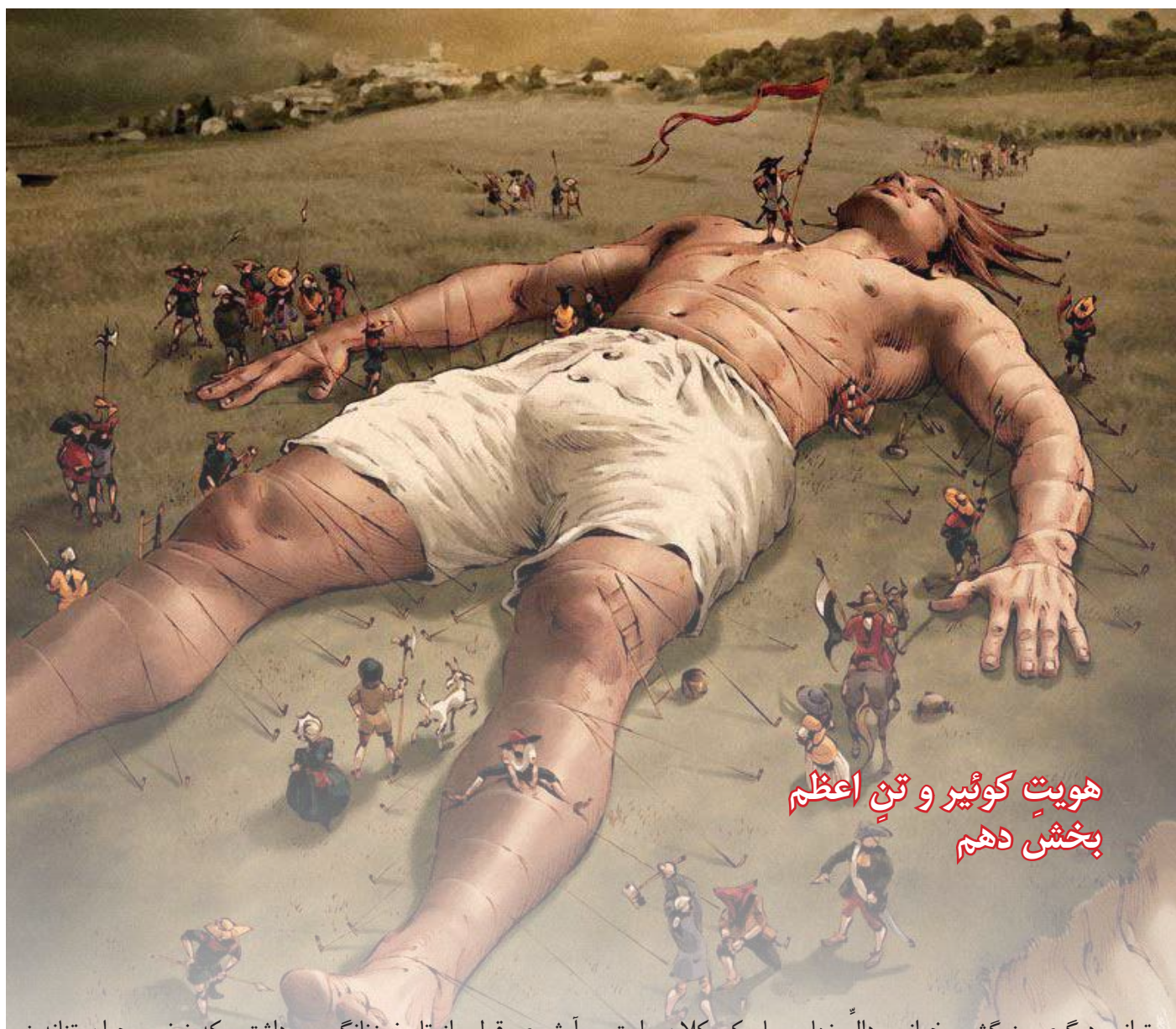
تن مدرن معبدی است گشوده به عهدی جدید؛ میل هارد و سادگونه در گفتمان تناسلی شکل گرفته است؛ منطق چنین گفتمانی در حوزه‌ی تمدن و زایش و تنی که محصول ستم اجتماعی و باروری است عشق را نیز در تابلویی از گرسنگی جنسی به قاب نشانده است؛ مشخصه‌ی ایدئولوژی و خشونت، نگاه رئالیستی به اندام جنوبی است؛ در حالی که تنانگی رسته از بورژوازی جنسی، آغشته به لیبیدوی حیات است که نسبتش با واقعیت میل، نسبتی اکسپرسیونیستی و سوررئال است؛ با هومر که در ادیسه‌ی خیال همسفر می‌شوی به زنی می‌رسی که پشم‌های ارغوانی دریا را به دوک خویش می‌ریسد؛ آن سوتر اما خشایار شاه خشمناک بر همین دریا صفیر تازیانه می‌کشد. هر چه ضرب‌آهنگ تولید و ارزش‌های مالکیت تنانه از تاریخ بدن، فسخ و کند مضراب‌تر شود، اقتصاد تن در مبادله‌ی دال‌های تنانه، به میل‌های جنسی شادان‌تر و رمانس‌تری پای خواهد سائید. واژه‌های گوشه‌دار و کنایه‌آمیز زبان جنسی (چون ک*ونی و روسپی و پتیاره و ک*ون‌کن و ک*س‌کن) همه محصول امپراتوری کامیابی جنسی است اما تن فراسوی چپاول ارگاسم، زبانی دارد که از قلم قضیب جوهر نمی‌گیرد و در مقعد و واژن نیاز لمبر نمی‌تکاند و خش نمی‌اندازد بر متن عزیمتی که زیر سیطره‌ی هراس و سرکوب، گرگ جنسیت‌اش را نیز فربه کرده است.

در این معبد مدرن باید به نرمی آواز برکشید نسیمی از بخور تن در منطق تحریک، کافی است تا باسن ارگاسم را بجنبناند؛ انگار کن در چینه‌دان خیال آهوئی بر برکه‌ی واژگانت پوزه خیسانده باشد، یا به پوره‌ی بادام و روغن، انگبین غلتیده باشد! خیال هم اینجا درازدست‌تر و پاک‌دامن‌تر از عقل کارافراست شاید، چون به گونه‌ای تمام‌عیار با تن به مثابه‌ی یک معبد و در اندامی آئینی رفتار می‌شود که بیرون از دال‌های منطق مبادله است. دیالکتیک التهاب، سوژه‌ی تنانه را نیز در بستر هیستریک غوطه می‌زند؛ التهاب، زبان مبادله‌ی هارد در ابژه‌ی پدیدارهای جنسی است؛ املائی که گفتمان بازده و سود و سنتز، بازتولید و دیکنه‌اش می‌کند، منطق فالیک و تسخیر دال‌ها. پارادایم‌هایی که پیش‌تازنده به سمت نقض دیسپلین‌های جنسی چرخش کرده‌اند زهدان نمادپردازانه‌شان در باروری استراتژی‌های جنسی زایاتر عمل می‌کند به طوری که در کارناوال جنون‌آمیز و پادساختارهای میل، همواره افق تازه‌ای از مدار انجماد و رخوت بر آن‌ها غصروف تهی می‌کند.

پوزیشن سافت نیز در چرخه‌ی ناهموار کشف، همواره دندانده‌ایست، ارزش‌گذاری بر رادیکال بودن یا رمانتیک بودن اقسام پوزیشن‌های جنسی، لغزیدن به مغاک دیکتاتوری ذات‌گرایانه است که وزن گوارای

رو در دسته‌های هتروسوسیالیت و هوموسوسیالیت با همین منطق مبادلات عاطفی و سافت به توضیح نشست؛ مثل تجمعات و کارناوال‌ها و فستیوال‌های اجتماعی که پاره‌ای از کنش‌های الصاقی انگیزه‌ی بسیاری از حضور در این جنس اجتماعات است.

بلکه در حوزه‌ی دگرجنس‌گرایی نیز همه‌ی مصارف ابره‌های میل پیرامون منطق تناسل به طواف نیفتاده‌اند؛ آنجا نیز منطق لذت و میل و آرگاسم‌های روانی چرخش و مساحت وسیعی رو به خودش اختصاص داده؛ بیرون از این دو حوزه نیز می‌توان روابط اجتماعی



هویت کوئیر و تن اعظم بخش دهم

آرشیوی قطور از تاریخ زنانگی می‌داشتیم که نبض بحران تنانه زیر انگشتان او ریتم می‌گرفت و به سجح می‌افتاد و در بغل شبلی سنگ بر صلیب امر تنانه گسیل نمی‌کرد، اما می‌بینم که تاریخ زنانه خود منکوب مرزهایی است که چرخش شلاق ارگانیزم بر فراز سرش، از او چنان سوژه‌ای هیستریک به جا گذاشته که زبان فرهنگی و بوطیقای اندیشه‌ی فمینیسم را نیز هم چنان، آغشته به عفونت مقاربتی و زخم واژن تاریخی خویش کرده است؛ عفونتی که بر تن گفتمان بدن و میل می‌دواند و حتا روی ابره‌های فاقد جنسیت و نرینگگی نیز، بزاقت لزج کابوس‌های صفرائی و غرورهای گواتری‌اش را می‌پاشد و این مرگ گفتمان و سنگواره گشتن زبان را در پی آیندش حتمیت بخشیده است.

در «زن دیوانه‌ی زیر شیروانی» سوزان گوبار و ساندرا گیلبرت، به خوبی می‌شود حس کرد که فمینیسم گرچه قضیب را فرو گذاشته است

می‌توانی دیگری بزرگش بخوانی، دالّ نهایی یا یک کلان‌روایت، یک سوپژکتیویته‌ی متجسد؛ که همه‌ی سایه‌هایت را درون آبشخور دال‌های خودش مستحیل و شرطی می‌سازد؛ مانند شرطی شدن چشم‌ها به بازتاب سایه‌ها بر غار افلاطون! مهم این است که تن اعظم از درون یک ارگانیزم و امر آئینی می‌بلعدت؛ در غیاب مطلق ارتباط، از میدان مغناطیسی ساحتی کلان‌تر باردار می‌شوی همان که ویرلیو «زیباشناسی ناپیدی»‌اش می‌خواند؛ درون یک غیاب رها شده‌ای و از افسون تنک و خنکای تعلیقی که بر جانت می‌دواند فربه‌ی می‌گیری، یک ارگانیزم دقیق همین گونه کارکرد می‌یابد و خرده دال‌هایش را آرایش می‌بخشد.

اما تن دادن به ارگانیزم و ماشین هنجارین نعوظ، اگر درمان هزار فلاتی (همان دولوز) بود که گرگ‌های مقعد آدمی را می‌مکند و اهلی می‌کنند؛ امروز باید به جای تاریخ ۱۰۰ ساله‌ی فمینیست،

اما هنوز پوزه در تحلیل قلم می‌چرخاند؛ هنوز ستونی می‌جوید برای اعتماد؛ برای تکیه‌ی ماخلوبای بشری‌اش؛ برای تعزیت به رویاهای زخم‌خورده‌اش، باز باید سر در بالشی و خدعه‌های خیالین دیگری فرو کند، چرا که هنوز گرگ‌هایش بلشویک‌هایی نشده‌اند که گوشت نامدلول‌های تن خود را سق بزنند و به رمه‌ی فانتاسم‌های چوپان منطق‌های بو گرفته شبیخون نبرند، هنوز باید راوی دانای کل و سوم شخص‌هایی باشد که در اقتصاد زبانی فاقد شناسه‌اند؛ مثل روسپی‌ای که خود را به آسمان تسلیم کرده اما زمین بر او تحمیل شده است و نرینه‌سالاریِ نعوظم‌دار، اسپرم از زهدانش سبک نمی‌کند و رقیب آسمانی تا کنون نشان داده است که در کدامین سوی چنین بسترهایی ایستاده است، آری در سوبه‌ی ارگانیزم و استحاله‌ی دال‌ها تا ته مقعد مصرف که تن اعظم را در همه‌ی پیشخوان‌های اجتماع به چشم آورد، امروز رسانه، دیروز شاید یک سوپژکتیویته‌ی دیگر این رقیب ناپیدای آسمانی را نمایندگی می‌کرد؛ چه می‌دانیم، اما مهم مکانیزم این دال‌نهایی است که از مجرای ارگانیزم خود را بر تن روسپی‌هایش تا کنون تحمیل کرده است.

ارگانیزم، قرنطینه‌هایی دارد، بله و شلاق‌هایی، نیز بازجوهای؛ صد البته تخدیرهایی؛ افیون‌هایی که مرگ سیاه به یغمای یک دم آن‌ها، کمین کرده و ناخن می‌چونند؛ مگر سرمای فاجعه از تن خویش بسترند، ته این برهوت وجدانی است دهان بسته، چون کرکسی افتاده بر جگر، که اجازه نمی‌دهد هیچ بازیگری به تعبیر رولر بال، بزرگ‌تر از خود بازی شود.

کوئیر فرهیخته‌ی امروز، بر نرد رویکردها و رهیافت‌هایش، (خواه از سر جبر و ضرورت یا انقیاد تاریخی و یا استراتژی و تاکتیک، فرقی نمی‌کند) به هر حال دارد در اینرسی جاپاهای فمینیست دیروز با شتابی اثیری مکیده و بلعیده می‌شود؛ هنوز بوطیقای فرهنگ با قضیب قلم است که گرده‌اش را خارش می‌دهد. دغدغه‌های این قضیب تنک اسپرم مگر چه ساحتی از افق پارادایم‌های رویداد و مقعد پیش آمده‌ها را می‌تواند پوشش دهد؛ آیا آینه گرفتن بر شیارهای دویده از شلاق بر تاریخ سرکوب و نابرابری بر تاریخ فمینیستی پهلویی رادیکال چرخاند تا بر ما نیز این حکایت راست افتد؟! گوشت نامدلول در پیکر بدن بدون اندام ما، چنان نحیف و نزار است که خود را تنها در شکم گفتمان رسواساز به تاویل نشسته‌ایم (پاردمش دراز باد آن حیوان خوش علف!).

اما با این همه آینه‌گردانی، ارگانیزم بر بستر تن اعظم، هنوز سخت‌جانی می‌کند؛ از تونل لایبرنت‌های اغواگرش که فرو شوی، می‌بینی دالان‌های پیچاپیچ فراوانی را جنب منطقه الفراغ بر درازدامنی و آسوده‌بالی لذت‌هایت نیز، تعریف و تعبیه کرده است؛ وقتی می‌توانی با سوژه‌ی شیزو شده، در خیابان‌های تن گام زنی و حتا شتاب‌گیری و نردبام رقابت از زیر پاهایت کشیده نشود؛ نقاب بر چهره زنی و هویت مردد خودت را در بافت و نسوج متلون لایه‌های بوقلمونی اجتماع، لباسی فاخر و خلعتی احترام‌برانگیز، بیوشانی و در خلوت تنهایی‌ات با خال و خط و چشم و لب سیمین تنی همجنس یا نانجنس، همه‌ی ماسک‌ها و نقاب‌هایت را در وان و تشت تعمد غوطه دهی و از ثقل

ملالت‌بار هویت جمعی، خرقه تهی کنی و نیلوفر گردی بر ساقه‌ی ران چند من گوشت لخت شده؛ دیگر چه نیاز به مبارزه؛ چه نیاز به سکسکه‌های اسکیزوفرن و غلغلکی که شئون اجتماعی و هویت راستین‌ات را، تخطئه و تکفیر و به مخاطره اندازد؟!

اجتماعی که خود رانه‌های شیزوتیک را در دل کارناوال‌های بالماسکه‌ای‌اش تولید و تبلیغ می‌کند باید هم مدال افتخاری به سینه‌ی بلشویک‌های تو نیاویزد؛ اما از پی آن که چهره‌ی گرگ درونت به مرگ لبخند نزند همواره مقادیری جوهر کمرنگ در چینه‌دان دوات تنهایی‌هایت برای استمناء مغزی، سرازیر می‌کند؛ تا ذیل همین تن اعظم قد کشی و جرئت کنی و بگویی: آری جهان مجرم است؛ تاریخ، تلخ و دریا که زبان، کژتاب و این متافیزیک بوی گرفته، زرد و گاهی هم چون مدفوع ذهن‌های بزرگ قهوه‌ای و بدبو، در همه‌ی این بوها که از فراغت‌های تنگ و ترش روشنفکرانه‌ات استشمام می‌شود به قول آرتو فکر، تنها به مقعدش اتکا کرده است؛ بی هیچ قلب و روحی که از بخار مدفوعش متصاعد شود و گند بزند بر دماغ دال‌های مشددی که ضمانت هنجارین خویش را از پوزخند میان دو ران فالوس اعظم کسب می‌کنند.

در کلان روایت‌ها لزومی ندارد که شگردهای اخته‌ساز، همواره در پای ابره‌های طرد و سرکوب هزینه شود؛ گاهی هیچ استیلائی به رخ کشیده نمی‌شود و فرآیند جذب، همه‌ی ابره‌های اختگی را سیراب می‌کند؛ کارد بر گلویت می‌نهد چرا که پیش‌تر کلروفرم‌ها را در شاه‌رگ‌های حیاتی‌ات تزریق کرده است.

خطوط گریزت را، حتا دست و پا زدن در حلق بسمل گویانت را، دیواری برای مشت کوفتن‌هایت، چاهی برای تهوع خفقان‌هایت، آسمانی هم برای تمام جیغ‌هایت، پیش‌بینی کرده‌اند؛ راست این که فهم کرده‌اند سوژه‌های اخته، گاه بیش از ابره‌های فالیک نیاز دارند که به پاهای منحنی تخلیه و هیجان ببیچند؛ ارگانیزم با همه‌ی هیولاشی‌اش، در عمق مصارف هویتی سوژه‌هایش چنین سازوکارهایی را هم برای تخلیه و عق زدن حفر کرده است.

مهم‌ترین کارویژه‌ی یک ارگانیزم پویا، فرجام‌شناختی کردن انرژی‌های جمعی است؛ چنان که کارکردهای تناسلی را در یک کنش اجتماعی میل رهگیری می‌کند و می‌پروراند سامانه‌های لذت را نیز، در قعر گلوگاه‌های مصرف و تخدیر و تسکین، خاموش می‌سازد؛ بشر هنوز تشنگی‌اش چنان خشک زبانی پیدا نکرده که بین خاموشی و سیراب شدن تفاوت گذارد؛ گواه می‌طلبید هان گواه: تاریخ شراب و می و موسیقی و بنگ در بغل ما مدفون است و فکرت اگر راحت جان‌ها بُدی / باده نجستی خرد و موسیقی.

نظم ارگانیک هیچ کلان فرهنگی در چرخه‌ی بازتولید هژمونی‌اش با انسداد فرآیندها از خود قلمروزدایی نمی‌کند حتا اگر به حرمت می ۲ ساله و محبوب ۱۴ ساله آویزد.

(این قسمت پاسخ به درخواست یکی از دوستان بود که برای دال اعظم خواهان تشریح نمونه‌ای بود؛ ارگانیزم و بوروکراسی دال‌ها، یکی از دینامیزم‌های حیاتی در نفس‌گاه‌های کلان‌دال‌هاست.)

کنجکاو دوگانه

آیا شما خودشناخته، کنجکاو-دوگانه^۱ هستید؟ این ناهمگونی را چگونه یافته‌اید، جذاب و یا شورش‌ی؟

منتشر شده در تاریخ ۲۵ ژوئن ۲۰۱۳، توسط دکتر «جرمی شرمن»

برگردان ژوبین رها

این یک سوال جنسی نیست اما همچنان بشدت سوالی خصوص در زمینه ویژگی شخصیتی اساسی می‌باشد.

چه زمانی شما در تفکرات‌تان پی به یک ناهمگونی بردید، آیا در این مورد کنجکاو هستید؟

هنگامی که فردی در می‌یابد که شما دو موضوع متضاد را بیان می‌کنید، آیا شما فکر می‌کنید که، «خب حالا این موضوع جالب است، من موظف هستم تا چیزهایی را از طریق بررسی موقعیت دو کیفیتی‌ام (دو طرفه‌ام) بیاموزم؟»

یا اینکه آیا ناخودآگاه سمت دیگری را نگاه می‌اندازید، موضوع را عوض می‌کنید، ناهمگونی را منکر می‌شوید، روحیه مبارزه‌طلبی خود را بخاطر گستاخی‌اش تمسخر می‌کنید، یا تنها صحبت را به آب و هوا می‌کشانید؟

من از حامیان کنجکاوی-دوگانه خودشناخته هستم، اما پس از آن کنجکاو-دوگانه هستم. یک کنجکاو-دوگانه خودشناخته بودن همیشه برای من خوب بوده است. بیشتر ۴۵۰ مقاله‌ای که در اینجا^۲ نوشته‌ام پاداش غنی من برای تجسس در ناهمگونی‌های خودم می‌باشد، که بیان یا باورمند بودن به دو موضوع متضاد را به خودم گوشزد می‌کند.

بسیاری از ما ادعا می‌کنیم که خودشناخته کنجکاو-دوگانه هستیم. بنظر می‌رسد که نشانه‌ای از ذهن باز می‌باشد که در فرهنگ ما فضیلتی بحساب می‌آید که همه ما می‌خواهیم ادعا کنیم که دارای آن می‌باشیم. من به چنین خودتملق‌گویی‌ها عقیده ندارم. برای من، آنچه که ما را هدایت می‌کند اصل نیست، بلکه قیمت است؛ چقدر می‌ارزد و چه چیزی به ما می‌دهد.

اگر شما فواید قابل اطمینانی را از کنجکاو-دوگانه بودن خودشناخته بدست نخواهید آورد، دلیلی وجود ندارد که شما هرگز بهای چنین کنکاشی را بپردازید. در برخی حلقه‌ها بخود آمدن در خصوص ناهمگونی‌هایتان بسیار هزینه‌بر است، مانند فرهنگ‌های خشن که در آن‌ها بروز اولین نشانه ناهمگون بودن شما مانند این است که با لکه خونی در یک سلسله مراتب خطرناک بازی کنید. مردم آماده حمله هستند، مانند اینکه اگر شما در مورد موضوعی متناقض باشید، شما

۱. Bi-curious: لغتی تخصصی در زمینه گرایش‌های جنسی و عاطفیست که معادلی در زبان فارسی برای آن نیافتم، اما اشاره به کنجکاوی-دوگانه در گرایش به دو جنس موافق و مخالف دارد، بنابراین از واژه کنجکاوی-دوگانه استفاده کردم.

۲. منظور سایت تخصصی «روان‌شناسی امروز» می‌باشد که نویسنده این مقاله، برای آن



دروغگو، احمق، بازنده و یکی از بی‌دست‌وپاهای مسابقات تلویزیونی خواهید بود. این بهای بسیار سنگینی‌ست که باید پرداخته شود و بسیاری از ما گه‌گاه پرداختش کرده‌ایم بطوری که اگرچه ما تمایل داریم که مدعی کنجکاو-دوگانه بودن خودشناخته باشیم، اما اطمینان نداریم که می‌توانیم از پیش بریباییم.

من شانس این را داشته‌ام که در برخی حلقه‌های آکادمیک نادر که قاتل نیستند مراوده داشته باشم، در جایی که چشم گروه‌های تحقیقاتی بر جایزه بود، ما بر سوالات تمرکز کردیم و نه بر وضعیت، همه ما خواستار و قادر به اثبات مواردی هستیم که ناهمگونی‌هایمان بروز می‌دهند، خواهان این هستیم که آنها را به یکدیگر نشان دهیم و بدون از دست دادن موقعیت آنها را اکتشاف کنیم. من برای ۲۰ سال عضوی از یک تیم تحقیقاتی بوده‌ام که بخاطر ندارم در آن حتی برای یکبار هیچ کدام از ما به دیگری انگ می‌بچسباند و صحبت را به یک رقابت سلسله مراتبی بیاندازد. من خوش‌اقبال هستم. بنا بر آنچه دیده‌ام بسیاری از مراودات آکادمیک بسیار بیشتر از آن خشن هستند. و هنوز افراد دانشگاهی باید بهتر بشناسند، حداقل در تئوری. تاریخ روشن‌فکری به راستی با نوشته‌های «افلاطون» اوج گرفت، این اولین مرتبه‌ای‌ست که ما می‌توانیم فردی را ردیابی کنیم که در زمان واقعی و بر روی کاغذ (در واقع پاپیروس) خود را می‌شناسد، بنابراین ما می‌توانیم ناهمگونی‌هایش را بشناسیم و از آنها بیاموزیم. «هوم»^۳ می‌گوید: «حقیقت از بحث‌های میان دوستان سرچشمه می‌گیرد»، که می‌تواند شامل دوستانه رفتار کردن با خود در زمانی که در خصوص موقعیت خود از طریق معاینه نفس بحث می‌کنید، هم باشد.

علم بطور گسترده‌ای ناهمگونی‌ها را در تلاشی برای مدل‌های همواره بهتر گونه‌ای که مسائل هستند، زیر و رو می‌کند، مدل‌هایی که باید با مدل‌های بهتر که ما باید کشفشان کنیم، عقب رانده می‌شوند. ما افراد دانشگاهی و دانشمندان خوب می‌دانیم که ایده‌های جدید از درون کشاکش‌های بین ایده‌های موجود بوجود می‌آیند. همانطور که فیلسوف «هگل» برای همین ادعایش معروف است، ما از میان

می‌نویسد:

<http://www.psychologytoday.com>

۳. David Hume فیلسوف و تاریخ‌شناس بریتانیایی قرن ۱۸ میلادی

ایده متضاد در مغز می‌باشد و همچنان توانایی عمل کردن را حفظ کردن...»



تعداد کمی از افراد می‌دانند از آنجا به کجا می‌روند، گرچه: «...فردی که باید، بعنوان مثال قادر باشد تا ببیند که اشیاء ناامید هستند و هنوز به این عنوان شناخته می‌شوند که خودشان را وارونه کنند. این فلسفه در اوایل بزرگسالی‌ام شکل گرفت، زمانی که غیر محتمل و ناپسند را دیدم، اغلب «غیرممکن» به واقعیت می‌پیوست.» آنچه که خوب است اما جایی که از اینجا می‌روم نیست، فیتزجرالد، حقیقتاً تنها هنوز یکی دیگر از آن تشویق‌های «تنها انجامش بده» جامع پیشنهاد می‌دهد که من تنها از روی عدم خلوص به آن معتقدم. برای کنجکاو-دوگانه درون‌گرایانه، این موضوع در خصوص نگه داشتن همزمان دو ایده متضاد در ذهن و تصمیم‌گیری آنچه در آن مورد باید انجام داد، می‌باشد و همچنین چگونگی استنتاج که می‌تواند به معنای همراهی با یک ایده و یا دیگری باشد، یا برخی استنتاج‌های دوگانه، اما به هر حال چه چیز توانایی روبرو شدن از چهار سمت با این واقعیت را دارد که شما آنها را ترجیح می‌دهید نگه دارید تا اینکه اخبار انحراف ناهمگونی خود را منعکس سازید. این نوعی هوش درجه اول است که من تحسین می‌کنم و شوقش را دارم.

برخورد ایده‌های مان و مذاکرات نتیجه‌بخش مابین آنها پیشرفت می‌کنیم: یک استدلال (نظریه)، ضد استدلال (نظریه نقیض) و بحث نتیجه‌بخش، بینش (استنتاج)‌های جدیدی را بوجود می‌آورد. بنابراین شما اگر قادر نباشید اشاره کنید که نظریه و نظریه نقیض شما با هم برخورد دارد، اگر نتوانید بگویید که: «بلی، من حدس می‌زنم که در آن مورد دو نظر دارم.» نمی‌توانید به یک استنتاج جدید برسید. البته، همگی ما در مورد موضوعات دارای دو نظر هستیم. اعتراف به اینکه در مورد مساله‌ای شما در دو راهی تصمیم‌گیری هستید، آغاز یک کنکاش است و خودش شکست بای-کیوریاسیتی^۴ نمی‌باشد. اما بودن بر سر دوراهی تصمیم‌گیری می‌تواند احساس ناپایداری ایجاد کند و اگر شما فکر می‌کردید که نظرتان در خصوص موضوعی ثابت‌تر باقی مانده است، این موضع‌گیری در ابتدا تواضع است. زمانی که فکر می‌کنید که حقیقت را بیان می‌کرده‌اید در حالی که بر روی یک سکوی محکم برنامه‌ریزی شده به جای سکوی لرزان ایستاده بودید، احتمالاً در برابر سکوی لرزان مقاومت می‌کنید و هر چیزی می‌گویید تا ثبات قدم را بدست بیاورید. زمانی که ناهمگونی‌تان را به چالش می‌کشید، ممکن است واکنش دفاعی ناگهانی و سریعی را با گفتن جملات زیر احساس کنید:

«مشخصاً شما منظور من را اشتباه دریافته‌اید.» (تماماً مشکل از شماست، من که فرد باهوشی هستم.)
«چه، یعنی من مجبورم مراقب کلمه به کلمه‌ای که به شما می‌گویم باشم؟!» (تماماً مشکل از شماست، شما فرد بدی هستید.)
«خب، شرط می‌بندم که شما هم ناهمگون هستید.» (نسخه بزرگ‌سالانه این جمله «می‌دانم که شما ناهمگون هستید، اما من چه هستم؟!»)

«هی، هیچکس واقعیت را نمی‌داند، تنها در جستجوی راز هستند (نوع بیان روشنفکرانه گفتن ساکت شو.)»
و یا اینکه ممکن است تنها نظر مخالف خود را تکرار کنید، از این طرف و آن طرف بگویید تا طرف بحث‌تان را خسته کنید تا بگذارد برود.

دلایل بسیاری وجود دارد که ممکن است احساس کنیم قادر نخواهیم بود به برخورد ایده‌هایمان توجه داشته باشیم. اگر برای پیش رفتن در طول روز بستگی به انتخاب بین دو ایده متفاوت دارید، اگر آنها دیوارهای حامل پشتیبان احساس‌تان نسبت به خود هستند و یا شما را قادر می‌سازند تا شغلتان را حفظ کنید و یا خانواده‌تان را شاد نگه دارید، بسیار سخت‌تر خواهد بود که بطور عقلانی کنجکاو-دوگانه باشید؛ اما همچنین اگر شما اعتقاد دارید که تفکراتی که تا بحال داشته‌اید، برای شما این حق را بدست آورده که ادعا کنید صحیح‌ترین حقیقت را یافته‌اید، -نیازی به تفکر بیشتر نیست- شما فکر خواهید کرد که از کنجکاو-دوگانه عقلایی، فارغ‌التحصیل شده‌اید!
یکی از مشهورترین خطوطی که کنجکاو-دوگانه درون‌گرایانه را پیشنهاد می‌کند، این فرم اف اسکات فیتزجرالد^۵ است: «آزمایش یک هوش درجه اول، توانایی نگاه داشتن همزمان دو

پرده نشینی زنان همجنس گرا

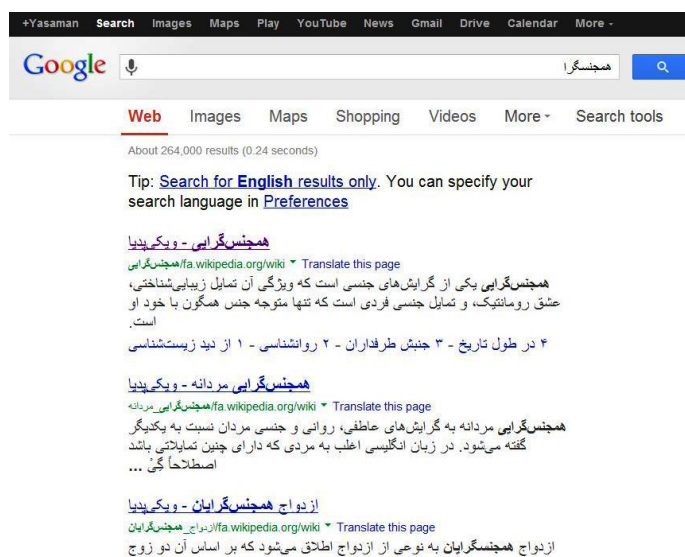
بخش نخست

در این شماره و ۳ شماره آینده مقالاتی رو در اختیارتون میزارم که در آن به جستجوی زنان همجنس گرا و علت نبودن نامی از آنان در تاریخ تمدن های مطرح جهان پرداختم.

❖ یاس آسمون

لزبین، زنان همجنس گرا، طبق زن، زانی که به همجنس خود میل عاطفی و جسمانی دارند، زنان مردنما، فاحشگان سیر شده از مردان، باکره هایی که هرگز جسم مرد را دریافت نکرده اند و به همجنسان خود اکتفا کرده اند.

اینها چه کسانی هستند؟ کجایند پیشینگان همجنس گرای ما، مادران طبیعت ما در تاریخ همجنس گرایی؟ چرا حتی تابوشکنانی همچون لزبین ها باز هم در تاریخ بعد از مردان همجنس گرا قرار می گیرند؟ هر فردی با یک بار نوشتن واژه همجنس گرا در گوگل به انبوه اطلاعات فراوان علمی و غیر علمی در رابطه با همجنس گرایان می رسد اما از این انبوه مطالب تنها بخش بسیار کوچکی به طور اختصاصی به زنان همجنس گرا تعلق دارد. چرا زنان در گذر تاریخ همیشه در پستوخانه های فراموشی قرار می گیرند؟ آیا این به دلیل هزاران سال مردسالاری نهفته هست یا عدم علاقه خود این افراد به ابراز وجود؟ عمق فاجعه را به راحتی در عکس زیر میتوان دریافت:



آیا چیزی در مورد همجنس گرایی زنانه در ویکی پدیای فارسی وجود دارد؟ جواب منفی است.

همجنس گرایی از دوران بسیار قدیم در تمام جوامع بشری کم و بیش وجود داشته برخلاف تصور رایج که اکثر مردم کشورهای آسیایی را هوموفوب (دگرباش ستیز) و محل بدی برای زندگی همجنس گرایان می دانند جالب است بدانید که همجنس گرایی در فرهنگ کشورهای آسیایی وجود داشته و حتی مورد قبول بوده. برای مثال در بین النهرین



در ۱۲۵۰ سال پیش از میلاد برای مردی که به دروغ به دیگری نسبت مفعول بودن در رابطه همجنس گراییانه دهد یا به مردان تجاوز جنسی کند مجازات در نظر گرفته می شد ولی ممنوعیتی برای روابط آزادانه میان دو مرد وجود نداشته. در کشور چین هم در ۷۷۰ سال پیش از میلاد همجنس گرایی مردان جرم محسوب نمیشده و در ژاپن همجنس گرایی هرگز در این کشور به عنوان یک گناه توسط دین و جامعه ژاپن دیده نشده است. در کشور ایران هم با وجود مجازات اعدام برای مردان همجنس گرا در دوران هخامنشیان و ساسانیان، در ایران پس از اسلام با همجنس گرایی و روابط همجنس گراییانه برخوردی صورت نمی گرفته و مجاز بوده است. اما چیزی که جلب توجه می کند عدم صحبت از همجنس گرایان زن می باشد در ایران قدیم عملاً هیچ مدرکی برای اثبات وجود همجنس گرایی زنان وجود نداشته و شعر و داستانی در این باره سروده نشده؛ تنها اشاره ای کوچک به همجنس گرایی زنانه وجود پیمان خواهری بین زنان بوده که در آن زنی هدیه ای را که شامل چرمی به شکل آلت مرد بوده برای زن دیگر می فرستاده و اگر گیرنده هدیه را قبول می کرده بین آن دو پیمان خواهری شکل می گرفته.

در ایران باستان به زنان همجنس گرا «طبق زن» گفته می شده که خود واژه طبق زنی به معنای این است که دو زن شرم خود را بر یکدیگر بمالند.

در دگرواژه (واژه نامه دگرباشان) طبق زنی به معنی مالیدن اندام تناسلی دو زن بر یکدیگر برای ارضای غریزه جنسی تعریف شده است. این واژه در ادبیات پارسی به گونه ای منفی به کار برده شده است و البته عمل طبق زنی را هم عملی شنیع دانسته اند و از نظر دینی آن را مستوجب مجازات می دانستند. مساحقه نیز کلمه ای دیگر است که برای زنان همجنس گرا استفاده می شود و معنی ای مانند طبق زنی دارد و مانند واژه لواط در فقه استفاده می شود. از جمله واژه های دیگر که در ایران مورد استفاده قرار می گرفته میتوانیم به صفت سعترباز اشاره کنیم. که دو معنی دارد:

۱. زنی که چرمینه بندد و با زن دیگر مجامعت کند و آن چرمی است که بصورت آلت تناسل دوخته‌اند.

۲. بی‌باک، دل‌آور.

حقیقتی که طی جستجوهای انگلیسی و فارسی به آن رسیدم این بوده که در ژاپن، چین، تایلند، ایران و بیشتر فرهنگ‌های آسیایی و حتی در یونان و قبایل قدیمی آفریقایی، پدیده‌ی همجنس‌گرایی مردانه امری شناخته شده بوده که در ادبیات و هنر هر کشور، به نحوی خودش را بروز داده اما در میان انبوه نقاشی‌ها، روایات، مجسمه‌ها و اشعار، اثر چندانی از همجنس‌گرایان زن دیده نمی‌شود. تنها چیزی که از وجود همجنس‌گرایی زنانه خبر می‌دهد وجود واژه‌هایی مانند طبق‌زن و سعترباز می‌باشد و شاید تنها بتوانیم سافوی جزیره لسبوس، شاعری که ۲۵۳۹ سال قبل آشکارا از عشق خود به زنان در شعرهایش سخن می‌گفته اسم ببریم. در آن دوران و سده‌های بعد سافو به شدت مورد تمسخر کمدی‌نویسان قرار گرفت اینکه زنی احساسات فردی‌اش را آشکارا بیان کند، برای آتی‌ها مایه‌ی خنده بود، به‌خصوص که حتی در نمایشنامه‌های‌شان بازیگر زن نداشتند و مردان، نقش زنان را بازی می‌کردند.

این طرز برخورد یونانیان آن دوره، نشانگر طرز تفکر جامعه بوده که اعتقاد داشت، زن را باید از زندگی اجتماعی دور نگه داشت و شهرت و احترام سافو به این هنجار اجتماعی عدم حضور زنان در جامعه لطمه می‌زد. با این حال سافو به مقام و احترامی در میان یونانیان دست پیدا کرد که کمتر زنی در آن دوران همپای او ماندگار شد. به طوری که سقراط و افلاطون او را گرامی می‌داشتند.

از این دید که به مسئله زنان و پدرسالاری حاکم بر جهان نگاه کنیم مسئله‌ی عدم وجود همجنس‌گرایان زن به خوبی خودش را روشن می‌کند. زنان چه همجنس‌گرا و چه دگرجنس‌گرا افرادی بودند که در بسیاری از تمدن‌ها شهروند دوم محسوب می‌شدند حق اظهار نظر و شرکت در اجتماعات را نداشتند و افرادی بودند که کمی وضعیت بهتری نسبت به بردگان داشتند. اگر هم استثنایی در تاریخ در مورد زنان وجود داشته باشد که نامشان در تاریخ ثبت شده و در دوران خود افرادی شناخته شده و مورد احترام بوده‌اند. بعضاً این احترام و شهرت را یا با ذکاوت از طریق دوستی و پشتیبانی با مردان مطرح دوران خود بدست آورده‌اند و یا برای رسیدن به آن به نوعی بخشی از زن بودن خودشان را انکار و مخفی کردند. (اشاره به محدود جنگجویان و فرماندهان زنی که در تاریخ آسیای دور و میانه تنها نامی از آنها به یادگار مانده.)

پس در این نوشته از ابتدا به نقش زنان پیش از تمدن و بعد از آن در طول تاریخ می‌پردازیم.

قبایل اولیه

ویل دورانت آغاز کشاورزی را آغاز تمدن می‌داند زیرا انسانی که به قصد زراعت در سرزمینی به صورت ثابت سکونت کند و غذا برای روز مبادایش ذخیره کند زمانی که نگرانی‌اش از حیث خوراک رفع شود

۱. Pyramid maslow

به فکر ساختن خانه و معبد و مدرسه می‌افتد و سپس ممکن است اختراعاتی متناسب با نیازهای روزش انجام شود حیوانات را اهلی کند و از آنها کار بکشد و سرانجام به نیاز اهلی کردن نفس خود و پرورش اخلاق بپردازد. این عقیده‌ی دورانت بسیار شبیه به «هرم مزلو»^۱ است که فلاسفه نیز به آن معتقدند.

هرم مزلو، در مورد نیازهای اساسی انسان است. به اعتقاد مزلو نیازهای آدمی از یک سلسله مراتب برخوردارند که رفتار افراد در لحظات خاص تحت تأثیر شدیدترین نیاز قرار می‌گیرد. هنگامی که ارضای نیازها آغاز می‌شود، تغییری که در انگیزش فرد رخ خواهد داد بدین گونه است که به جای نیازهای قبل، سطح دیگری از نیاز، اهمیت یافته و محرک رفتار خواهد شد. نیازها به همین ترتیب تا پایان سلسله مراتب نیازها اوج گرفته و پس از ارضا، فروکش کرده و نوبت به دیگری می‌سپارند.

هرم مزلو

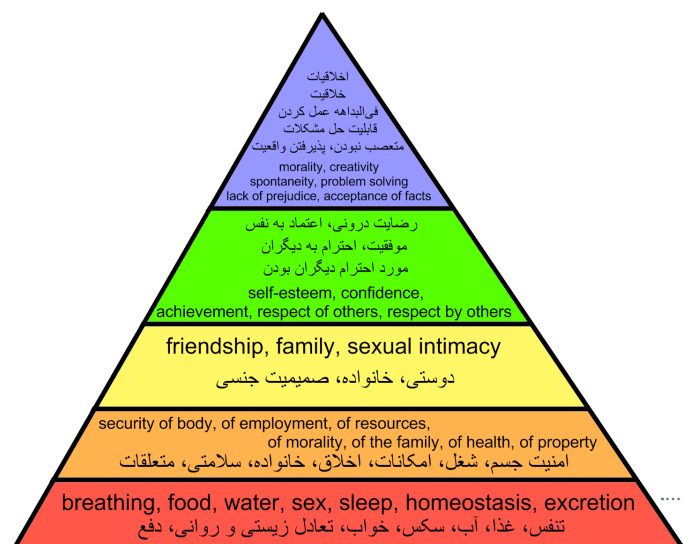
در این نظریه، نیازهای آدمی در پنج طبقه قرار داده شده‌اند که به ترتیب عبارتند از:

۱. نیازهای زیستی: نیازهای زیستی در اوج سلسله مراتب قرار دارند و تا زمانی که قدری ارضا گردند، بیشترین تأثیر را بر رفتار فرد دارند. نیازهای زیستی نیازهای آدمی برای حیات خودند؛ یعنی: خوراک، پوشاک، نیاز جنسی و مسکن. تا زمانی که نیازهای اساسی برای فعالیت‌های بدن به حد کافی ارضا نشده‌اند، عمده فعالیت‌های شخص احتمالاً در این سطح بوده و بقیه نیازها انگیزش کمی ایجاد خواهد کرد.

۲. نیازهای امنیتی: نیاز به رهایی از وحشت، تأمین جانی و عدم محرومیت از نیازهای اساسی است؛ به عبارت دیگر نیاز به حفاظت از خود در زمان حال و آینده را شامل می‌شود.

۳. نیازهای اجتماعی: یا احساس تعلق و محبت؛ انسان موجودی اجتماعی است و هنگامی که نیازهای اجتماعی اوج می‌گیرد، آدمی برای روابط معنی‌دار با دیگران، سخت می‌کوشد.

۴. احترام: این احترام قبل از هر چیز نسبت به خود است و سپس قدر و منزلتی که توسط دیگران برای فرد حاصل می‌شود. اگر آدمیان



توانند نیاز خود به احترام را از طریق رفتار سازنده برآورند، در این حالت ممکن است فرد برای ارضای نیاز جلب توجه و مطرح شدن، به رفتار خراب کارانه یا نسنجیده متوسل شود.

۵. خود شکوفایی: یعنی شکوفا کردن تمامی استعدادهای پنهان آدمی؛ حال این استعدادها هر چه می‌خواهد باشد. همان طور که ملو بیان می‌دارد: «آنچه انسان می‌تواند باشد، باید بشود».

همان طور که واضح است، صمیمیت جنسی، در مرحله سوم قرار دارد پس این موضوع کاملاً طبیعی است که در قبایل اولیه که بشدت درگیر رفع نیازهای طبقات اول و دوم خود بودند خانواده و دوستی و گرایش‌های جنسی به شکل امروزه وجود نداشته و به آن اهمیتی نمی‌دادند. حتی وجود سکس هم در طبقه اول در راستای تولید مثل و ایجاد افراد بیشتر جهت به وجود آمدن امنیت در برابر حوادث خارجی انجام می‌شده نه بر اثر عشق و صمیمیت بین دو فرد بالغ.

پس با این مقدمه به نقش زنان در قبایل اولیه می‌پردازیم:

زنان در ابتدای تاریخ وضعیتی بسیار متفاوت از دوران‌های بعد از خود و شکل‌گیری تمدن‌های عظیم داشتند. از آنجایی که هرچقدر به فرزندان توجه بیشتری نشان داده می‌شد احتمال زنده ماندن‌شان هم بیشتر می‌شد و مدت زمان بیشتری در پناه خانواده می‌مانده‌اند این امر باعث می‌شد در هنگام جدا شدن از خانواده کارآزموده‌تر باشند و چون مادر عهده‌دار نظم خانواده بود در ابتدا پدر منزلت ناچیزی داشت. حتی در آن دوره معتقد بودند مردان نقشی در به وجود آمدن کودک ندارند. با توجه به اهمیت دادن بسیار زیاد قبایل اولیه به داشتن تعداد افراد زیاد جهت پیدا کردن غذا و دفاع از قبیله در برابر حوادث و اینکه تصور می‌شد زن به تنهایی کودک را ایجاد می‌کند می‌توان تصور کرد چه احترام و منزلت زیادی به جنس مونث می‌شده حتی بعدها هم که نقش روابط جنسی در آبستنی زنان مشخص شد باز هم زنان چندان در پی یافتن پدر فرزندان‌شان نبودند. زنان متعلق به پدر یا برادر خود و یا قبیله‌ی خود بودند و با آنها زندگی می‌کردند. روابط خواهر و برادر، بسیار صمیمانه‌تر از روابط زن و شوهر بود و شوهر هم در قبیله خود با مادرش زندگی می‌کرده و مخفیانه همسرش را می‌دیده است. به همین دلیل رابطه‌ی پدر و فرزندان بسیار ضعیف باقی می‌مانده زیرا در این قبایل زندگی خانوادگی معنایی نداشته و زنان و مردان جدا از هم بودند و حتی مردی نمی‌توانسته در میان عموم با زنی ظاهر شود حتی اگر همسرش باشد. بدلیل این گونه مرزها بود که در مردم اولیه روابط نامشروع میان مردان شکل گرفت و این‌گونه مردان توانستند خود را از زنان دور نگاه دارند. به این ترتیب در آن دوره خانواده: یعنی زنی که همراه فرزندان در قبیله خود با مادر و برادران و خواهرانش زندگی می‌کند. البته با این وجود نوعی ازدواج وجود داشته که زناشویی سرخانه اسم دارد در این مورد مرد به قبیله‌ی زن می‌پیوندد و به والدین او خدمت می‌کند اما باز هم ارث از مادر به کودکان می‌رسد. حتی سلطنت هم از جانب مادر بود که منتقل می‌شده البته این مسئله با مسئله مادرشاهی یکی نیست زیرا زن باز هم اختیاردار تمام و کمال دارایی نبوده و نقشش بیشتر تسهیل روابط خویشاوندی بود. درست است که در تمام جوامع اولیه بدلیل

نقش زن در تقسیم غذا او دارای قدرت بوده و حتی در قبایل مختلف انواع قدرت و سلطه زنان را می‌توان مشاهده کرد (از جمله زنان هندیشمردگان حتی می‌توانستند رئیس قبیله را انتخاب کنند و یا در قبایل ایرکوئوی زنان حق برابری با مردان در رای دادن و اظهار نظر داشتند) اما باز هم در بیشتر قبایل وضع زن با برده‌ها فرقی نداشته. ناتوانی زن بدلیل عادت ماهانه که مانع از حمل سلاح برایش می‌شده و مصرف شدن نیروی زن در راه وضع حمل و بزرگ کردن کودکان او را مجبور کرد به مقامی پست قانع شود. ممکن است تصور شود که با پیشرفت تمدن وضع زن بهتر شد در حالی که این موضوع صحیح نیست و ما با مشاهده‌ی وضع زن در تمدن‌های بزرگ در ادامه این نوشته متوجه این موضوع خواهیم شد. چیزی که باید حتما مورد توجه قرار بگیرد این است که زنان در قبایل اولیه بازیچه‌ی دست مردان نبودند و به اندازه مردان شجاع و باهوش بودند هنگامی که مردان در پی شکار می‌رفتند این زنان بودند که کشاورزی را رونق دادند، ساخت پارچه را آغاز کردند و هزاران هنر خانگی دیگر را توسعه دادند. اگر در آن دوران زنان ناتوان را رها می‌کردند نباید آن را بخشی از فطرت آن مردم دانست بلکه عملی بوده که براساس شرایط محیط و زمان آن دوره انجام می‌شده که همیشه قوی‌ترین و کاری‌ترین افراد باعث بقای قبیله می‌شوند. اما با توسعه صنعت و کشاورزی جنس قوی‌تر کنترل امور را بدست گرفت و با توسعه دامپروری منبع تازه‌ای از ثروت به چنگ مرد افتاد و حتی کشاورزی که روزگاری عمل پیش پا افتاده‌ای بود در نظر شکارورزان در آخر بدلیل منفعت مالی مرد را به سمت خود جلب کرد و باعث شد مردان، زنان را از تنها منبع مالی‌شان دور کنند و خود کنترل اوضاع را بدست بگیرند.

با پیشرفت کشاورزی و استفاده از گاوآهن که نیازمند قدرت بدنی زیاد بود مردان کم‌کم کشاورزی را بدست گرفتند و در آخر دارایی‌های قابل انتقال انسان از قبیل حیوانات اهلی، محصولات زمین بیشتر شد. زن فرمان‌بردارتر شد و مرد در این دوره از تاریخ خواستار زنی وفادار شد که فرزندان خود مرد را به دنیا بیاورد و بزرگ کند و چون قدرت به مرد انتقال پیدا کرد و حق پدری شناخته شد انتقال ارث به جای مادر، از پدر به فرزندان انجام شد.

با به وجود آمدن خانواده پدرشاهی، زن و فرزندانش جزئی از ممالک مرد شدند. زن تا ورطه‌ای سقوط کرد که به عنوان مال بعد از مرگ شوهر به ارث می‌رسید و یا حتی بعد از مرگ شوهر او را هم می‌کشتند. مردان به آزادی روابط جنسی خود ادامه دادند و زنان مجبور به عفت‌داری پیش از ازدواج و وفاداری مطلق به شوهر پس از ازدواج شدند. به دنیا آمدن دختران منفور شد و همه جا زن از مرد ارزش کمتری پیدا کرد در جزیره فیجی ارزش زن به قدر یک تفنگ بود و راحت خرید و فروش می‌شد. زنان را از ورود به معابدی که حتی سگ‌ها هم اجازه دخول داشتند منع کردند و اینگونه بود که تمدن انسان متمم با به بردگی کشیدن هم گونه‌ی خود آغاز شد و خشت اول چون کج نهد معمار تا ثریا دیوار کج خواهد رفت.

منابع در دفتر مجله موجود است



اقلیت اینترنتی

پرونده‌ای درباره‌ی تأثیر مدرنیته
بر زندگی اقلیت‌های جنسی ایرانی

در ابتدا لازم است این توضیح داده شود که مدرنیته در این پرونده، به معنای قرن بیست و یکم و تکنولوژی نیست. بلکه استفاده از روش‌هایی برای برقرار کردن ارتباط بین دگرباشان جنسی است که شاید چند سال پیش، یک همجنس‌گرا آن امکان را نداشت. عصر، عصر مدرنی است اما شالوده‌هایی به قدمت سنت دارد و در همین عصر، عده‌ای خود یا ناخودآگاه در صدد احیای سنت‌ها هستند و در برابر آن، تکنولوژی با این عظمت، مجبور است با همتای قدیمی خود یعنی سنت کنار بیاید. تأثیر تکنولوژی بر روابط مساله فراگیری است، آنچنان فراگیر که برای بحثی کامل نیاز به علوم توأمان روان‌شناسی، جامعه‌شناسی، انسان‌شناسی، سنت‌شناسی و روش‌شناسی هستیم. بی‌شک با یک مقاله و یک پرونده و یک مجله نمی‌توان بحثی به چنین ژرفایی را پوشش داد، اما اظهار نظر در یک بحث سازنده، می‌تواند گرمایی از شعله‌ی این کارزار را به دستان ما برساند.

آرش سعدی





آرامش مدرن

♦ آرش سعدی

جاهایی از این قبیل؛ اما حالا باید به فیسبوک دگرباشان جنسی نگاه کنیم، به منجم‌هایشان، به نیم‌بازهایشان، به سایت‌هایی که عضوند، به آی‌دی‌هایی که در پالتاک و یاهو و ... دارند؛ تا همان گونه که در ابتدا اشاره شد، دستی از دور بر این شعله داشت که سرانجام آیا این روابط ایمن‌تر شدند؟ سالم‌تر هستند؟ کارآمدی‌شان قابل قبول است؟ بحث به اینجا خلاصه نمی‌شود، اگر پای شناخت و معرفت یک دگرباش به خودش را هم به میان آوریم که او در کدام حالت می‌تواند به شناختی منطبق‌تر بر آرامش خاطر او، برسد؟ تکنولوژی آیا زندگی دگرباشان را راحت کرده یا پر دغدغه؟

بی‌شک برای اویی که سال‌ها روابط خود با دیگران را در مهمانی‌ها، پارک‌ها و مدرسه‌ها کلید زده یا اویی که سال‌ها بدون روابط دلخواه، خود را از جامعه اقلیت‌های جنسی دور نگه داشته، آشنا شدن با دنیایی که سلامش را صفر و یک‌ها به دیگری می‌رسانند نه جنبش دهان، یک تجربه پر از هیجان خواهد بود. این واقعه به عکس نیز صادق است، برای آنهایی که ذهن‌شان پر است از عکس و پروفایل و اطلاعات دیجیتال و آنالوگی، برخوردی اتفاقی و حضوری که منجر به یک رابطه (جنسی، عاطفی، کاری و...) شود، هیجانی شگرف به بار خواهد آورد. آسیب‌های هر یک مشخصند و سودمندی‌هایشان هم همینطور، در مقالات بعدی نیز به آن اشاره شده، لذا در اینجا از آن می‌گذریم.

روش برقراری یک رابطه، برخاسته از هدفی است یا خود یک هدف است؟ حتما می‌شود برای هر دو نمونه‌هایی را ذکر کرد. اینکه یک نفر از روش دوست‌یابی منحصر به فرد خود لذت می‌برد آن هم به دلیل آزمون و خطاهایی که در طول عمرش انجام داده، می‌تواند او را در جایگاهی قرار دهد که برای زنده نگاه داشتن این سنت و عادت درونی‌اش به دنبال رابطه‌های مورد نظرش باشد؛ اما اگر بپنداریم در این جریان، شخص برای رسیدن به یک «آرامشی» یا یک «لذتی» بارها و بارها در روش‌هایی که دیگران امتحان کرده و نتیجه گرفته‌اند، شکست خورده، اعتماد به نفسش را از دست داده، تحقیر شده و تنها گشته، بعید نیست که روش‌های سنتی و مدرن را همواره در جنگ ببیند و پیروز را همانی بداند که آخرین رابطه موفقیت‌آمیز را برایش به ارمغان آورده است.

در شماره پنجم مجله، به این بحث پرداخته شد که دگرباشان دیروز چگونه رابطه برقرار می‌کردند، اما همان جا هم با قطعیت نمی‌شد بیان کرد که دگرباشان امروز آیا طوری دیگر رابطه برقرار می‌کنند؟ یا اینکه آیا دگرباشان دیروز، امروز هم همانگونه در پی روابط خود هستند؟ اصلاً آیا افرادی هستند که بین روش‌های براقری رابطه‌ی دیروزین و امروزین در آمد و شد باشند؟ در آن مورد ما به توالت‌های عمومی رفتیم، پارک‌ها را دیدم، باشگاه‌های ورزشی را نگاه کردیم و

تأثیرپذیری

رادیو و تلویزیون، برای آنهایی که تشنه اطلاعات هستند، امروز همان جعبه جادویی است که می‌تواند ده سال دیگر هم آنها را سر جایشان می‌خکوب کند. درست که برنامه‌های متنوع در راستای آگاهی‌بخشی در زمینه اقلیت‌های جنسی، چپستی‌شان، حقوق‌شان و انتظارات‌شان، بسیار پرفایده هستند اما همین رادیو و همین تلویزیون برنامه‌هایی را هم پوشش می‌دهند که جانب‌دارانه و سیاست‌کارانه در پی عقب‌گرد و یا در جا زدن مثال‌زدنی هستند. پذیرش اینکه همجنس‌گرایی، یک مساله خصوصی است و نه حقوقی و قانونی و ... به حد زیادی به پوشش همین برنامه‌های صوتی تصویری وابسته است. اینکه فرهنگ یک جامعه چه بخواهد و قانونش چه انعطافی نشان دهد و مردم چه رضایتی داشته باشند، همه و همه با همین جعبه‌هایی جادویی است که مسیری برای تأثیرگذاری بر زندگی دگرباشان هموار می‌کنند. تأثیری که به قطع نمی‌توان گفت، مثبت است یا منفی؛ اما نباید از این موضوع نیز غافل ماند که ابراز عقیده، حتی عقیده اشتباه قدمی به سوی جلو است، چرا که نگفتن و ندیدن علاوه بر افزونی غفلت، فرصت نقد را هم از بین می‌برند. وجود رسانه‌های مستقل رادیویی و تلویزیونی تنها شاه‌رگ اطلاع‌رسانی درست و موثر به ذهن افراد است؛ تأثیری که نخست، فرد دگرباش، سپس خانواده او و در نهایت جامعه را دست‌خوش تحول می‌کند.

امروز اگر خیلی هم کم‌رو باشیم، یا گرفتار و پرمشغله باشیم، می‌توانیم بدون مراجعه به نهادهای یا به کسی، در خلوت خود به دریای الکترونیکی مطالب آموزشی دست پیدا کنیم. دگرباشان فردا درباره امروز ما همان حرفی را خواهند زد که ما در این جایگاه برای دگرباشان دیروز سخنرانی می‌کنیم! شاید آنها با آموزش و پرورش صحیح، فرهنگ خانوادگی و شخصی درست (که به این زودی‌ها در ایران ما قابل پرداختن نخواهند بود) و جامعه‌ای مترقی، هرگز تحت تأثیر روش‌های برقراری رابطه قرار نگیرند، یا خیلی کم متأثر شوند. آنها تاریخ ما را خواهند خواند که چگونه منجم داشتیم، فیسبوک داشتیم و محصولات اروتیک و پورن تماشا می‌کردیم، یا اینکه ساعت‌های خود را در چتروم‌ها و پشت پروفایل‌ها می‌گذرانیدیم تا به در کس آید! پس غریب نیست اگر برخورد دگرباشان قدیمی‌تر با یکدیگر را در بوته بررسی قرار دهیم.

حقوق

در اینجا لازم است که نگاهی بر حقوق و احقاق آنها کنیم. طبیعتاً وبلاگ‌نویسی، مجله‌نویسی و فیلم و مستندسازی راهی است برای اطلاع‌رسانی، خودشناسی و رابطه گرفتن با دیگران اما چه تأثیری دارد بر حقوق دگرباشان جنسی؟ اهمیت این قضیه را با مثالی می‌توان شرح داد. تصور کنید در جامعه‌ای هستید که دگرباشان جنسی به صرف گرایش خود مجرم شناخته می‌شوند، شما حق اعتراض به این جرم‌انگاری را ندارید چرا که به خاطر همراهی با مجرم، خود مجرم تلقی می‌شوید. تصور کنید قانون اینقدر شکننده و بسته است که دادوستد مداومش با عرف اجتماعی شرايطی را به جز سکوت و

تحمل برای شما ایجاد نمی‌کند که عدالت‌خواهی کنید؛ اما امروز با نوشتن یک بیانیه و قرار دادن آن در وبلاگ یا وبسایت خود، دادن یک ایمیل به نهادهای بین‌المللی حقوق بشری، ضبط یک ویدیوی ساده و قرار دادن آن در یوتیوب، به اشتراک‌گذاری واقعه در فیسبوک و از این دست موارد، می‌توانید مجراهای حمایتی و قانونی را که پیشتر به ناحق از شما گرفته شده بود، برای خود باز کنید. بیشتر از اینکه به تکنولوژی به چشم برقراری رابطه جنسی یا عاطفی یا موارد مشابه نگاه کرد، می‌بایست قدر دان آن بود که این امکان را فراهم آورده که با یک تماس اینترنتی، بتوانیم دیگران را از حوادث مربوط به دگرباشان جنسی مطلع کنیم.

وبلاگ‌نویسی بین دگرباشان جنسی، ده سالی است که رونق دارد، گاهی اگرچه خود صحنه‌ای پرمخاطره برای نویسندگان بوده اما در مجموع می‌توان فهمید که گامی مثبت در اطلاع‌رسانی بوده است. یک نویسنده جوان برای اینکه بتواند از عهده نقدی که به مطلبش وارد می‌شود برآید، کتاب می‌خواند، مقاله ترجمه می‌کند و یاد می‌گیرد سند و منبع برای حرف‌هایی که می‌آورد داشته باشد. خواننده در مواجهه با وبلاگ‌نویسی این‌چینی، حتی اگر همجنس‌گرایی را پیش از این در ذهن خود نمودی از شیطان‌پرستی، بی‌شرمی و بی‌عفتی می‌دانست، حالا می‌داند که با یک «آگاه» و یک «مطلع» طرف است، می‌خواند و می‌پرسد تا به جواب برسد تا بتواند جواب دهد. چه بسا کسا که این‌گونه و پس از این کلنجارها هوموفوبیای‌شان (دگرباش‌ستیزی‌شان) فروکش کرده و وجود تنوع و تفاوت بشری را به رسمیت بشناسند.

امروز اگر خبری به گوشمان می‌رسد، می‌توانیم برای پی بردن به حقیقت خبر، خبرگزاری‌های مختلفی را بررسی کنیم، می‌توانیم نقد کنیم و به محتوای دگرباش‌ستیزانه اعتراض کنیم حتی اگر آن محتوا، استفاده از «همجنس‌باز» در زیرنویس یک فیلم باشد.

باید خوش‌بین بود و نگاه کرد. باید در این راه آسیب‌پذیری را باحوصله و اطلاع‌رسانی کاهش داد. شاید امروز با وجود تکنولوژی‌های مختلف، مراقبت از حریم خصوصی دشوارتر شده باشد اما در برآیند خود، امکان پیگیری و نقد را هم فراهم آورده است. امروز بحث بر سر اینکه آیا همجنس‌گرایی وجود دارد یا ندارد نیست، بلکه درباره حریم خصوصی افراد و روابط‌شان باید صحبت کرد. این اندیشه باید جا بیافتد که اگر خواهان برخورداری روابطی سالم بین دوستان خود و افراد جامعه خود هستیم، چه سنت و چه تکنولوژی را در راستای احقاق حقوق بشر به کار گیریم.





تجربه‌های من از ماهواره و شبکه‌های اجتماعی اینترنتی

من قصد دارم در این نوشته به برخی از تجربه‌ها و برداشت‌های خودم از رابطه‌ی اقلیت‌های جنسی ایران و تکنولوژی بپردازم. در دو مورد اول تجربه‌های خودم از تأثیر برنامه‌های ماهواره‌ای در شناخت خودم و آگاهی‌دهی به خانواده‌م رو می‌گم و در دو مورد دوم تجربه و نگاه خودم از سایت‌های منجم و فیسبوک رو واستون می‌نویسم.

محمد

تأثیر برنامه‌های مربوط به اقلیت‌های جنسی، بر روی دگرباشان جنسی

دقیقن یادم نیست چند سالم بود که واسه اولین بار واژه «همجنس‌گرا» به گوشم خورد. فکر کنم ۱۷ سالم بودش. اولین بار توی برنامه شباهنگ صدای امریکا بود. فکر کنم مجری برنامه لونا شاد بود و گزارشی رو از آثار هنری یه نقاش نشون می‌داد که اشاره به همجنس‌گرایی او می‌کرد. من شوک شدم. «همجنس‌گرا!!!». (اون موقع شبکه‌های ماهواره‌ای مثه الان انقد زیاد نبودن. همین صدای امریکا زمان و روزهای پخشش خیلی کم و محدود بود) دفعات بعد یادمه آرشام. پ. رو در صدای امریکا دیدم. یک گی خیلی راحت جلوی دوربین یک شبکه نشسته و از خودش و هم احساس‌هاش حرف می‌زنه. واسم قابل باور نبود. یاد گرفته بودم که این موضوع یک تابوی خیلی بزرگ هست که همیشه باید در خفا و اونم با احساسی آمیخته با گناه همراه باشه. آرشام. پ. (تا جایی که من می‌دونم) این تابو رو در رسانه‌های دیداری-شنیداری فارسی زبان شکوند. شبکه‌های ماهواره‌ای مثه قارچ بالا می‌اومدن. برنامه‌ها و حرف‌هایی با تم تمسخر و تحقیر دگرباش‌های جنسی دیده می‌شد. برای نمونه خانم بدری. ه. که مجری برنامه‌هایی در شبکه‌های لس‌آنجلسی بودن در کمال حماقت و بی‌خردی در جایی می‌گن «انقدر به هم بدی نکنید! هر کسی بدی می‌کنه نتیجه کارش رو می‌بینه، ولی خیلی‌ها نمی‌فهمن بلایی که سرشون میاد نتیجه کارهای بدشون بوده! مثلاً خدا با آدم‌های بد یک کاری می‌کنه که سرطان می‌گیرن یا خدا بهشون یک بچه گی میده... ولی نمی‌فهمن این سرطان یا این بچه گی نتیجه اون کارهای بدشون بوده!»!

یا در شبکه‌های سیاسی مخالف حکومت ایران برای تحقیر و تمسخر افراد طرفدار حکومت، اونا رو همجنس‌باز یا بچه‌باز خطاب می‌کردن. (برای نمونه اشاره مدام به حوزه علمیه قم)

با گذشت چند سال و تغییراتی که در سطح جامعه جهانی در زمینه حقوق افراد ال‌جی‌بی‌تی رخ داد، نگاه رسانه‌های برون‌مرزی هم کم‌کم تغییر کرد. پخش سریال‌های تلویزیونی که در اون‌ها شخصیت‌های

همجنس‌گرا حضور داشتن و یا پخش آنونس فیلم‌هایی که درباره‌ی همجنس‌گرایان هست این روزها به راحتی در شبکه‌های فارسی زبان از جم‌تی‌وی و فارسی‌وان تا شبکه من و تو دیده میشه. استفاده از واژه «همجنس‌گرا» در صداگذاری و زیرنویس برنامه‌ها جا افتاده. البته گاهی لغزش‌هایی دیده میشه. مثلاً یادمه در قسمتی از برنامه «دختران کاپ کیک» که از شبکه من و تو پخش می‌شد از کلمه ناپسند «همجنس‌باز» برای ترجمه واژه «گی» استفاده شد.

با همه‌ی این اوصاف فکر می‌کنم یک دختر یا پسر زیر بیست سال کویر ایرانی که مخاطب رسانه‌های برون‌مرزی هست خیلی راحت‌تر میتونه به شناختی از گرایش خودش برسه و نیازی به طی کردن هفت خوان رستم دگرباش‌های جنسی چند دهه قبل از خودش رو نداره.

موزیک ویدیوهای خارجی تأثیر خوبی روی من گذاشتن. مثلاً همیشه موزیک ویدیو کیتی پری Fire work رو نگاه می‌کردم تا به صحنه بوسیدن دو پسر توی بار برسه. یا وقتی ریحانا Tiamo رو می‌خونه و عشق‌بازی دو زن رو نشون میده یا پینک که وقتی آهنگ Raise your glass رو می‌خونه و در موزیک ویدیوش بوسیدن دو مرد رو نشون میده و چه وقتی در آهنگ Dear mr president به موضوع همجنس‌گرایی اشاره می‌کنه؛ و البته لیدی گاگا با موزیک Born this way که روحی تازه در کالبد دگرباش‌های جنسی می‌دمه تأثیر بسیار خوبی بر من مخاطب همجنس‌گرای ایرانی گذاشتن اونم در سکوت مطلق خوانندگان مارکت ایرانی. (خانوم شهره حمایتشون از دگرباش‌های جنسی ایرانی رو اعلام کردن و انگار قول یه آهنگ رو به دگرباش‌های جنسی دادن که البته فعلاً خبری ازش نشده!)

الان کافیه شبکه‌های ماهواره‌ای رو بالا پایین کنین. تا ببینیم اوضاع رسانه‌ها در این زمینه نسبت به هفت هشت سال پیش چقدر عوض شده. از پخش برنامه‌های اپرا در شبکه فارسی‌وان که به همجنس‌گرایان توجه می‌کنه، شبکه بی‌بی‌سی فارسی و صدای امریکا که در برنامه‌هاشون به مسایل دگرباش‌های جنسی می‌پردازن. شبکه

و برنامه‌های مستند و یا سریال‌های تلویزیونی در این زمینه پخش کنن، تابوی «همجنس‌گرا» شکسته می‌شه. خانواده‌های ایرانی در این زمینه یا اطلاعی ندارند یا در اکثر مواقع اطلاعات غلط دریافت کردن. برای نمونه روانشناسی به نام میترا بابک در شبکه من و تو در زمینه همجنس‌گرایی حرف می‌زد و بیشتر از اینکه بخواد همجنس‌گرایی رو برای مخاطبان شبکه توضیح بده، ترنس‌سکشوالیته رو شرح می‌داد. در واقع تفاوت یک همجنس‌گرا رو با یک ترنس‌سکشوال نمی‌دونست! حالا بر فرض مادر من که خانوم میترا بابک رو دوست داره(!) برنامه‌شون رو دنبال می‌کنه و صحبت‌هاشون رو می‌شنوه بعد از پی بردن به همجنس‌گرایی فرزندش چه فکری می‌تونه بکنه؟ که پسرش دختری هست در کالبد مردانه که نیاز به تغییر جنسیت داره؟! یا وقتی زبان بدن این خانوم و میمیک صورتشون رو دقت میکردیم میدیدم که پر از احساس دلسوزی برای فرد دگرباش هست. دلسوزی‌ای که از حقیر و بیچاره و دون‌پایه دونستن فرد دگرباش نشات می‌گیره. متأسفانه این نگاه از بالا رو در اکثر استریت‌هایی که در برنامه‌هاشون به نحوی دست و پا شکسته از حقوق اقلیت‌های جنسی دفاع می‌کنن میشه دید. چه انتظاری میشه از والدینی داشت که این نگاه‌ها و حرف‌ها رو از به اصطلاح روان‌شناس‌ها و مجریان شبکه‌های تلویزیونی می‌بینن؟ مسلمان این طرز برخورد‌ها و حمایت‌ها (که بیشتر شبیه دوستی خاله خرسه می‌مونه) باعث میشه اعتماد به نفس فرد دگرباش و خانواده‌ش گرفته بشه و سایه شرمساری و دلسوزی بر سر فرد دگرباش سنگینی کنه.

رسانه‌های فارسی‌زبان به همون اندازه که می‌تونن تأثیر مثبتی بر خانواده افراد دگرباش داشته باشن، میتونن تأثیرات مخرب هم بذارن. به امید اینکه روزی تمام کسانی که جلوی لنز دوربین هر شبکه‌ای می‌شینن و قصد دارن درباره بچه‌های ال‌جی‌بی‌تی صحبت کنن قبلش مطالعات لازم رو داشته باشن و شکمی چیزی رو بر زبون نیارن که از قدیم گفتن یه نادان سنگی رو در چاهی می‌ندازه و ده تا عاقل نمی‌تونن درش بیارن که یه فردی می‌آد یه چی درباره همجنس‌گراها می‌گه و ما باید یه عمر زور بزنین به خانودامون بگیم بابا جان این آقا/خانوم به اصطلاح باسواد(!) همین جوری یه چی گفته، جدی نگیرین.



من و تو که توجه نامحسوسی روی این موضوع داره. (شخصن بارها به ایمیل‌های این شبکه پیام دادم و در سایت شبکه هم تایپیک در این زمینه گذاشتم ولی پاسخی به من داده نشد. این شبکه پتانسیل تأثیر گذاشتن بر افکار عمومی رو داره ولی بنا به دلایلی توجه لازم رو به این دغدغه مخاطبین همجنس‌گراش نشون نمیده). همجنس‌گرایی دهه هفتاد و هشتادی (خورشیدی) به مراتب شرایط بهتری برای شناخت خودش داره. شبکه‌های ماهواره‌ای نسبت به چند سال پیش چه از نظر کمیت و چه کیفیت رشد کرده‌اند و خواه ناخواه مسایل دگرباش‌های جنسی را در برنامه‌های خودشون پوشش می‌دهند. تأثیر برنامه‌های مربوط به اقلیت‌های جنسی، بر روی خانواده‌های دگرباشان

از وقتی که خودم رو شناختم و آروم آروم با خودم کنار می‌اومدم یادمه همیشه کنترل تلویزیون به دست، دنبال برنامه‌هایی می‌گشتم که اشاره‌ی هر چند کوتاهی به موضوع همجنس‌گرایی بکنن و بتونم مادرم رو با هزار و یک بهونه پای موضوع بنشونم. همه چیز با سخنرانی جنجالی محمود احمدی‌نژاد در دانشگاه کلمبیا پُررنگ شد. شبکه‌های خبری خواه ناخواه به این موضوع می‌پرداختن. همجنس‌گراها به رسانه‌ها راه پیدا کردن. خانواده‌ی من هم مثل خیلی‌ای دیگه پای این برنامه‌ها می‌نشستن و اخبار رو دنبال می‌کردن. شبکه بی‌بی‌سی فارسی در خبرها و برنامه‌های دیگه‌اش به موضوع دگرباش‌ها می‌پرداخت که خب این موضوع خیلی تأثیر روی خانوادم گذاشت. برنامه‌ی پرگار (هرچند خیلی ضعیف و پر از دری‌وری بودش) ولی همین که دو زن همجنس‌گرا رو نشون می‌داد روی خانوادم تأثیر خوبی گذاشت. همجنس‌گرایی رو از یک چیز مگویی بد که باید در نطفه خفه بشه، از یک تابوی بزرگ به یک مشکل بد، مشکل خجالت‌آور و ایرادی که به هر حال عده‌ای بهش دچار هستن که میشه درباره‌ش صحبت کرد تقلیل داد. شاید تأثیر همین برنامه‌ها بودش که کامینگ‌اوت ناموفق من، به یک فاجعه در خانوادم ختم نشد. هنوز اضطراب مادرم موقع دیدن آزار و اذیت گی‌های روسیه رو یادمه. (همون شب آشکارسازیم، بی‌بی‌سی فارسی گزارشی از آزار همجنس‌گراهای روسیه پخش کرده بود)

من برخورد آروم و خویشتن‌دارانه‌ی خانوادم رو (هرچند برون‌آیی ناموفق بود) به دلیل طرز فکر و البته تأثیر برنامه‌های آگاهی‌دهنده‌ی شبکه‌های ماهواره‌ای می‌دونم. من پذیرش گرایش جنسی‌ام از طرف پدرم رو دلیل آگاهی‌دهی شبکه‌های ماهواره‌ای میدونم (تلاش برای فراموش کردن این موضوع از طرف خانوادم و انکار دوباره این موضوع بحثی جداست)

شبکه‌های دیداری-شنیداری تأثیر بسیار زیادی بر مخاطبینشون دارن. اگه برنامه‌ای در زمینه دگرباش‌های جنسی با محتوای خوب پخش بشه بسیار موثر هست. بارها از شبکه من و تو خواستم که فیلم تلویزیونی **prayers for boby** رو پخش کنن. فکر کنین چه اتفاقی بعد از پخش همچین فیلمی می‌تونه بیاوفته؟

هرچه خانواده‌ها بیشتر و بیشتر با مسایل ما آشنا بشن؛ هرچه بیشتر یخ سخن گفتن از همجنس‌گرایان در رسانه‌های فارسی‌زبان آب بشه

منجم

دقیقن بیست سالم بود که اسم منجم به گوشم خورد. کمی بعدتر سایتش رو پیدا کردم. یه اکانت فیک واسه خودم دست و پا کردم و شروع کردم سایت رو بالا پایین کردن. در یک کلام برای من اون موقع زنده و حال به هم زن بود! منو یاده چترومهای یاهو می‌نداخت که همه‌ش ازش فراری بودم. فرقه‌هایی هم داشت. همه چیز دسته‌بندی شده بود. اطلاعات رو می‌تونستی توی صفحات قرار بدی و جستجو هم راحت توش انجام می‌شد. گاهی با اکانت‌های فیکم که همشون رو با ایمیل‌های موقت درست می‌کردم، پروفایل ادمای مشخصی رو چک می‌کردم. ولی تا همین یک سال پیش (شاید یکم بیشتر!) حاضر نبودم اکانتی رسمی واسه خودم باز کنم. فضای منجم مثل محیط روم‌های یاهو خیلی جنسی هست. یا شاید این عربانی و بی‌پروایی جنسی‌اش زیاد به چشم می‌آد! منجم دسترسی آسان به خوراک مورد علاقه‌ی هر فردی میتونه باشه. از توش می‌شه هم سکس‌فرند درآورد و هم بوی‌فرند. شاید بشه سوشیال‌فرند هم پیدا کرد! یادمه دیت اولی که با یه پسر از تو منجم گذاشتم باعث شد واسه یه مدتی دوستای اجتماعی باشیم. دوست‌پسر اولم رو هم از منجم پیدا کردم. پس انقدر که بعضی‌ها منجم رو منفی و سیاه نشون میدن، نمی‌تونه درست باشه. یادمه وقتی یکی از دوستای لزیمنم اکانتی واسه خودش باز کرده بود، گی‌های گرمی مدام بهش پیام میدادن و درخواست‌های عجیب و غریبی ازش می‌کردن. یا دوستی بودش که چندتا اکانت ام‌جی داشت و مرض سر کار گذاشتن ملت رو گرفته بود.



یه نکته دیگه که واسه کویرهای شهرستانی به چشم می‌خوره اینه که اکثرن لوکیشن رو یا تهران می‌ذارن یا مراکز استان‌هاشون. یکی از دلایل این هست که سایت منجم نام همه‌ی شهرهای ایران رو پوشش نمی‌ده و دلیل دیگه که بیشتر دیده می‌شه و حتی کویرهایی که در مراکز استان زندگی می‌کنن رو وا می‌داره که لوکیشن تهران بزنن اینه که تعداد گی‌های فعال در منجم از استان‌های دیگه اونقدر زیاد نیست که فرد به چشم نیاد. واسه خود من بارها پیش اومده با فردی تو سایت چت کنم که لوکیشن تهران زده ولی بعد بگه فلان استان زندگی میکنه! منجم سایت دوست‌یابی‌ست. این «دوست» می‌تونه اشکال مختلفی داشته باشه. از دوستی واسه سکس گرفته تا شاید دوست‌پسر یا پارتنر. تو این مدت یاد گرفتم از هر چیزی همون قدری توقع داشته باشم که می‌شه ازش برداشت کرد! منجم واسه من یکی از راه‌ها واسه پیدا کردن چیزی هست که می‌خوام. ترجیح می‌دم برخلاف یک سری از دوستانم که کلن اونو بایکوت کردن، داشته باشمش.

فیسبوک

فیسبوک سایتی هست که خیرش به خیلی از ما همجنس‌گراها

رسیده. من دوست‌های صمیمیم رو از توی همین فیسبوک و دقیقن از پشت عکس‌های فیک پروفایل‌هاشون پیدا کردم. دختر، پسر، همجنس‌گرا، دوجنس‌گرا والی آخر. فیسبوک پرستیز داره! وضعش از بعضی لحاظ از سایت منجم بهتره چون اساسن کارایی‌اش با اون سایت متفاوت هست. گروه‌های مربوط به ال‌جی‌بی‌تی‌ها در این سایت فعالیت می‌کنن که بچه‌های کویر می‌تونن از این طریق باهم ارتباط برقرار کنن. پیج‌هایی هستن که در زمینه دگرباش‌ها فعالیت دارن، از پست کردن دل‌نوشته و خاطره‌های رنگین‌کمانی تا معرفی فیلم‌های مربوط به کویرها یا انتشار خاطرات بچه‌های ال‌جی‌بی‌تی. پیج‌ها و گروه‌هایی هم واسه دوست‌یابی وجود داره.



ادمین هر پیج و گروه اختیار داره که قوانین خواست خودش رو ذکر کنه و اگه کاربری از اون قوانین تخطی کرد باهاش برخورد کنه. به عنوان مثال اگه در پیجی که واسه پناهندگی دگرباش‌ها اطلاع‌رسانی می‌کنه، پستی واسه پیدا کردن دوست گذاشته بشه، ادمین می‌تونه طبق مقررات وضع شده با کاربر خاطی برخورد کنه. من با آدمای مختلفی توی فیسبوک صحبت کردم که تمایل نداشتن اکانتی در منجم داشته باشن یا قبلن داشتن و غیر فعالش کردن. با کسانی صحبت کردم که از شهرهای خیلی کوچکی هستن و راحت این موضوع رو عنوان می‌کنن. اینجا دنیای بزرگی هست که هر چیزی بخوای میشه توش پیدا کرد. اگه نیاز به شناخت خودت داری میتونی به فیسبوک رجوع کنی. دلت دوست‌های مجازی می‌خواد که باهاشون هم صحبت شی و درد دل کنی، کدوم محیط بهتر از فیسبوک! دنبال سوشیال‌فرند می‌گردی که همشهری‌ات باشه بازم بهترین گزینه (به خصوص واسه کویرهای شهرستانی) فیسبوکه. دنبال دوست‌پسر/دوست‌دختر یا سکس‌فرند می‌گردی شانس بیشتری توی فیسبوک داری چون به تجربه اینجا میتونی همجنس‌گراهای بیشتری رو پیدا کنی. می‌خوای از اخبار روز در زمینه کویرها مطلع بشی، پیج‌های انگلیسی و فارسی زبانی هستن که در این زمینه فعالیت می‌کنن و لینک‌های خبرگزاری‌های مختلف رو در صفحاتشون به اشتراک می‌ذارن. فیسبوک مئه شهری می‌مونه که خیابون و کوچه زیاد توش داره. هر وقت دلت خواست می‌تونی تو یکی از این خیابونا پیچی و یه دوری بزنی! می‌تونی تمام حرفایی که نتونستی با دوستای حقیقی‌ات بزنی بیای و با دوستای مجازی‌ات بگی. مجازی‌ها رو حقیقی کنی. می‌تونی نقاط خالی شده‌ی زندگی‌ات رو، مجازی پر کنی. مجازی تمرین کنی که چطور خودت باشی و یاد بگیری و بفهمی «خود بودن»، بهترین کمک و لطفی هست که می‌تونی در حق خودت کرده باشی.



کافی داشته باشد یک تصویر رویایی از او در ذهنش ترسیم می‌کند و به اشتباه امیدوار می‌شود که مرد رویاهایش را پیدا کرده است. اغلب ممکن است به دلیل دوری مکانی و یا مشکلات دیگر، دیدار حضوری به تأخیر بیافتد. همین باعث می‌شود که ارتباط مجازی و رویاپردازی‌ها مدت بیشتری ادامه پیدا کنند تا جایی که هنگام ملاقات حضوری آنچنان فاصله‌ای بین تصویر ذهنی و واقعیت وجود دارد که باعث سرخوردگی و احساس ناکامی شدیدی می‌شود. بعضی اوقات اتفاق افتاده که آشنایی مجازی چندین ماه به طول انجامیده و رابطه به سطوح پیشرفته‌ای رسیده، اما بعد از ملاقات حضوری احساس ناکامی شدیدی به وجود آمده تا جایی که فرد دچار انزجار شدیدی از دنیای مجازی شده است.

اما مسئله مهم این است که استفاده از اینترنت در صورتی که مهارت استفاده از آن را پیدا کنیم می‌تواند در یافتن دوستان خوب کمک زیادی به ما بکند. در اینجا به سه نکته اشاره می‌کنیم.

۱

هنگامی که می‌خواهید پروفایلی برای خودتان ایجاد کنید سعی کنید از عکس‌هایی استفاده کنید که بیش‌ترین شباهت را به شما داشته باشند. می‌توانید از دوستانتان در انتخاب عکس کمک بگیرید. همچنین سعی کنید اطلاعات مربوط به خودتان را بر اساس واقعیت و با جزییات زیاد ارائه دهید. به عنوان مثال مشاهده‌شده که بسیاری افراد علاقه به عتیقه‌جات را جزو علاقه‌مندی‌هایشان می‌نویسند در

دوست‌یابی در دنیای مجازی (برای من) تجربه جدید و بی‌سابقه‌ای بود. افراد درحالی که در محیط امن خانه نشسته‌اند می‌توانند به طور گسترده در سرتاسر دنیا به جستجوی دوست بپردازند. بسیاری از همجنس‌گرایان از این فرصت برای اهداف مختلف استفاده می‌کنند. وقتی که پروفایلی در یک وب‌سایت دوست‌یابی برای خودتان ایجاد می‌کنید، هم می‌توانید خودتان بطور فعال به جستجوی افرادی بپردازید که مورد نظر شما هستند و هم می‌توانید منتظر این باشید که کسی شما را بیابد. البته می‌توان از هر دو امکان هم بهره جست. هنگامی که برای خرید یک کالای مشخص مراجعه می‌کنید، عکس و اطلاعات درج‌شده روی بسته‌بندی آن کالا به شما در انتخابتان کمک می‌کند. اگر یک کالایی خیلی خوب باشد اما روی بسته‌بندی آن عکس و یا اطلاعاتی نباشد، هرگز آن کالا را انتخاب نمی‌کنید. پروفایل‌های افراد هم تقریباً نقش مشابهی را ایفا می‌کنند. برای آنکه بتوانید ارتباطات موفق‌تری برقرار کنید باید قادر باشید با استفاده از اطلاعات و عکس‌هایتان خودتان را به خوبی به بازار جویندگان دوست عرضه کنید. یکی از مهم‌ترین مشکلات دوست‌یابی مجازی از همین جا آغاز می‌شود، هنگامی که افراد تصویری اغراق‌آمیز از خود ارائه می‌دهند، چه در عکس‌هایشان و چه در اطلاعاتی که از خود ارائه می‌دهند. آنچه باعث تشدید این مشکل می‌شود، تمایل جستجوگران به ساختن تصویری رویایی از افرادی است که با آن‌ها آشنا می‌شوند؛ بنابراین نه تنها خود فرد اقدام به ارائه یک تصویر غیر واقعی از خودش می‌کند، بلکه مخاطب او نیز بدون آنکه شناخت

مرد رویاهای شماست، به خودتان یادآوری کنید که این یک تصور اشتباه است و از ضعف‌های شما مانند احساس تنهایی و استیصال نشأت می‌گیرد، چرا که در واقعیت شما چیز زیادی درباره طرف مقابل نمی‌دانید. اگر ظاهر یک نفر برای شما جذاب است، به این معنی نیست که خصوصیات و رفتارهای او نیز همان‌گونه هست که شما می‌خواهید و در ذهنتان تصور می‌کنید. بنابراین اگر انتظاراتان از طرف مقابل را بر اساس تمایلات رویایی‌تان شکل بدهید، هرگز نباید منتظر برآورده شدن آن انتظارات باشید.

۳

ترجیحات جنسی خود را صادقانه بیان کنید و از طرف مقابل هم بخواهید درباره علاقه‌مندی‌هایش در این زمینه صحبت کند. بعضاً تصور می‌شود صحبت کردن در این رابطه به معنی مادی‌گرا بودن فرد و بی‌احساس بودن وی است؛ اما به طرف مقابل متذکر شوید که برقراری رابطه جنسی یک بخش مهمی از رابطه است که باید درباره آن صحبت شود و علاقه‌مندی‌ها و گرایش افراد باید برای یکدیگر مشخص شود؛ بنابراین بدون اینکه اجازه دهید خودتان دچار احساس گناه شوید و یا کسی این احساس گناه را به شما القا کند، باید تمایلات خودتان را در این زمینه بشناسید و قادر باشید که با مخاطبتان درباره این تمایلات صحبت کنید و از او هم بخواهید که همین کار را انجام دهد.

بنابراین اگر مهارت استفاده از وبسایت‌های دوست‌یابی را به دست بیاورید، می‌توانید درحالی‌که در سایه امنیت منزل‌تان به سر می‌برید به شناخت افراد مختلف بپردازید و به روابط موفق دست پیدا کنید. گستردگی دنیای مجازی این فرصت را به شما می‌دهد تا با کسانی آشنا شوید که با روش‌های دیگر تقریباً غیر ممکن بودند.

روان‌شناس بالینی

صورتی که در ده سال گذشته حتی یک بار به یک موزه مراجعه نکرده‌اند. آن‌ها صرفاً علاقه به عتیقه‌جات را به خاطر مثلاً شیک بودن آن انتخاب کرده‌اند. باید توجه کنید که علاقه‌مندی‌های شما چیزهایی هستند که در زمان فراغت به آن‌ها می‌پردازید؛ مثلاً اگر نقاشی را به عنوان علاقه‌مندی خودتان معرفی کرده‌اید، آیا در طول روز نقاشی می‌کنید؟ آیا در طول ماه به گالری‌های نقاشی سر می‌زنید؟ بنابراین هنگامی که می‌خواهید درباره علاقه‌مندی‌های خودتان صحبت کنید، حتماً توضیح دهید که چه کارهایی بر اساس آن علاقه‌مندی انجام می‌دهید یا داده‌اید. همچنین هنگامی که می‌خواهید درباره خصوصیات اخلاقی و یا شخصیتی خودتان صحبت کنید، از دوستان و یا خانواده خود نظرخواهی کنید، علاوه بر اینکه باید بتوانید توضیح دهید چرا فکر می‌کنید فلان خصوصیت شخصیتی را دارید. به عنوان مثال اگر خودتان را فرد صادقی معرفی می‌کنید بگویید چه کارهایی انجام داده‌اید یا می‌دهید که باعث شده فکر کنید شما آدم صادقی هستید. یا اگر خودتان را فردی برون‌گرا معرفی می‌کنید درباره موفقیت‌های خودتان از نظر برقراری روابط اجتماعی و اهمیت و نقش دوستانتان در زندگی توضیح دهید.

۲

همان طور که در توصیف خودتان با دقت عمل می‌کنید باید سعی کنید در انتخاب افراد هم نکته‌بین باشید. هرگز بر اساس تصاویری که مشاهده می‌کنید به تصویرسازی ذهنی نپردازید و قبل از دیدار حضوری هیچ تصمیمی نگیرید. درباره خصوصیات و علاقه‌مندی‌های فرد از او سؤال کنید و بخواهید درباره آن‌ها توضیح دهد. به خودتان یادآوری کنید که شناخت به مرور زمان به وجود می‌آید پس نباید سریعاً اقدام به نتیجه‌گیری کنید. اگر با کسی برخورد می‌کنید و دچار این احساس می‌شوید که سال‌هاست وی را می‌شناسید و او همان





در جست‌وجوی حقیقتی مجازی

♦ سامان درخشان

ارزیابی اخلاقی و نیت، هدف تعریف‌شده‌ای دارند و معیار مشخصی را می‌طلبند؛ اما کسانی نیز در فضای مجازی هستند که افرادی را برای رفع نیاز روحی و عاطفی خود می‌جویند؛ مانند افرادی که اخیراً پی به ماهیت گرایش خود برده‌اند و یا تازه به محیط مجازی دگرباشان راه یافته‌اند. این افراد که اطلاع کافی در مورد حقایق و جو حاکم بر این فضا را ندارند از آسیب‌پذیرترین اقشار اقلیت به شمار می‌آیند؛ زیرا چنین افرادی در همان محیطی می‌بایست به دنبال شریک عاطفی خود بگردند که جویندگان نیاز صرفاً جنسی در آن قرار دارند. رسانه اینترنت محیطی را فراهم کرده است که افراد در آن بدون آن که ذره‌ای از حقایق روحی، جنسی و احساسی حقیقی خود حرفی بزنند ماهیتی مجازی برای رسیدن به هدفی مشخص ایجاد می‌کنند. ماهیتی که کمتر نیاز به بیان حقیقت خواهد داشت. مسلماً قرارگیری دو نیاز کاملاً متفاوت در یک فضای مشترک آن هم با ماهیت‌های نه چندان واقعی زمینه را برای ایجاد مشکلات اصلی که سال‌های سال است متوجه اعضای جامعه‌ی مجازی اقلیت جنسی بوده فراهم می‌کند.

در این فضا ممکن است شخص جوینده شریک جنسی که فرد مورد نظر خود را نیافته است با کسانی برخورد کند که به دنبال رابطه‌ی عاطفی و گسترده‌ای در این فضا هستند. در این میان شخص مجهول زمینه‌ی این را می‌یابد که با توسل به زبان مورد علاقه‌ی شنونده یا مخاطب عاطفی احساسات و هیجانات وی را تحریک کرده و او را به سمت خود جذب نماید. با ترفندهای عاشقانه وی را به سوی خود سوق دهد و در نهایت به نیاز جنسی خود یا هر نیاز فرعی دیگر که هدف اصلی او بوده برسد، هدفی که ضربه‌ای مهلک به روح و منش طرف دوم که از رابطه چیزی ورای هدف شخص اول می‌خواسته وارد خواهد کرد. از این روست که تجربه سال‌ها حضور در فضای مجازی، شخصیت‌ها و کاراکترهای اینترنتی نشان داده است در فضای مجازی اقلیت‌های جنسی ایران این روزها هر کسی با زبان عاشقانه در صدد رسیدن به هر نوع از نیاز خود در یک رابطه بدون توجه به نیاز طرف مقابل است. در حالی که زبان عاشقانه و عاطفی تنها یک بعد از یک رابطه‌ی تعریف شده است. که شاید

از زمان اوج‌گیری جامعه‌ی مجازی در محیط اجتماعی زندگی ما شاهد بیان دیدگاه‌ها و نگرش‌ها و به نوعی رفتارهای خود به شیوه‌ای دیگر بوده‌ایم، رفتارهایی که با وجود چنین فضایی از حالت سنتی خود فاصله گرفته و برای بروز شکل تازه‌ای یافته است. این رفتارها اغلب با هدف ابراز و رفع نیازهای روحی و جسمی و بعضاً به منظور اثبات ماهیت وجودی گرایش اقلیت و سوق دادن افکار جامعه دگرجنس‌گرا به سمتی مثبت در این مورد بوده است. وجود ابزارهای مدرنی همچون اینترنت و رسانه‌های دیجیتال زمینه را برای رفع و ارضای نیازهای مذکور بسیار بسط داده است و اقلیتی مدرن را در فضایی مجازی به وجود آورده است. این فضاهای مجازی و شبکه‌های اجتماعی به دلیل ایجاد حس امنیت نسبی در مخاطب دگرباش جنسی محیطی را به وجود می‌آورد که شخص بتواند علایق خود را در آن بیابد، با افرادی که هم‌سویی جنسی و گرایشی با او دارند تعامل داشته باشد و به وسیله‌ی آن این آزادی را پیدا کند که رفتارهایی از خود بروز دهد که اغلب ابراز آن در محیط اجتماعی حقیقی امری کم‌ممکن است. این رفتارها همه ابعاد رفتاری از رفع نیاز جنسی گرفته تا نیاز روحی را در برمی‌گیرد. در این جا با سه نوع رفتار برای رفع سه نیاز از اقلیت در فضای مجازی مواجه هستیم:

رفتار اول نیاز جنسی است، که شاید آن را بتوان از متداول‌ترین موارد در فضای مجازی دانست. شخص دگرباش که از لحاظ جنسی احساس نیاز می‌کند بدون آن که در خیابان یا توالت‌های عمومی و... نشانه‌های خاصی از نیاز خود را ابراز کند به راحتی در فضای اینترنت و روم‌ها و پیج‌های جنسی شرایط خود را نوشته و فردی را برای شراکت جنسی طلب می‌کند یا به سهولت با یک فیلترشکن به سایت‌ها، فیلم‌ها و کلیه‌ی رسانه‌های پورنوگرافی دسترسی پیدا می‌کند و به رفع نیاز جنسی خود می‌پردازد. این گونه بروز رفتار اگرچه سبب انحرافات اجتماعی در طولانی مدت خواهد شد ولی مشکل اصلی زمانی ایجاد خواهد شد که راهکار رسیدن به نیاز جنسی از طریق نیاز دوم باشد.

در رفتار اول (رفع نیاز جنسی) هدف کاملاً تعریف شده است. افرادی که با این قصد در اینترنت و فضای جمعی گرد هم آمده‌اند فارغ از

دگرباش جنسی فراهم می‌کرد و از سویی محفلی برای ابراز حالات روحی و ارضای نیاز درک شدن تلقی می‌شد، احساساتی که بیان آن در محیط حقیقی و با هر کسی امکان‌پذیر نبود و ما امروز تغییر نگرش هر چند کوچک جامعه‌ی اکثریت نسبت به دگرباشان و تمرکز نسبی جامعه‌ی ال‌جی‌بی‌تی به مواردی مهم‌تر از تک‌بعدی‌نگری جنسی. انتشار مجله‌های متعدد دگرباشان از جمله اقلیت و چراغ و هزاران مقاله و نوشتار مرتبط با جامعه دگرباش و تلاش برای دفاع از هویت خود با صدایی رساتر به گوش‌هایی جدی‌تر و در نهایت خودشناسی کامل و بنیادین این جامعه را مدیون نوشته‌ها، افکار و تجربیات هم‌نوعانی می‌دانیم که با وجود مجازی بودن حقیقت خود را حفظ کرده‌اند و برای اثبات آن کوشیده‌اند و مسلماً این مساعدت‌ها به نتیجه خواهد رسید. همان طور که زبان جامعه‌ی مجازی دگرباش ما نسبت به سال‌های پیشین بسیار اصولی‌تر و کارآمدتر شده است. امید است که با تداوم این تلاش‌ها جبران‌کننده‌ی خسارت دروغ‌هایی باشیم که شاید به وسیله‌ی آنان قلبی شکسته یا روحی آزرده شده باشد.

هدف خیلی‌ها نباشد. اما در آن سوی همین فضای تأسف‌آور روزنه‌های امید بسیاری هم بوده و هست. رفتاری جهت‌نیاز به اثبات وجودی؛ بسیاری از ما از زمانی که شاهد تفاوت‌های احساسی و زیبایی‌شناختی خود نسبت به اطرافیانمان شدیم درگیری‌های درونی بسیاری را تجربه کرده‌ایم. حس شدید نیاز به وجود شخصی همانند ما جهت درک این حس و کسانی که ما را در شناختن هرچه بهتر و بجای گرایشمان یاری کنند همواره احساس می‌شده است. در این میان در همین فضای مجازی آکنده از انواع غیر حقیقی‌ها، کسانی بودند که از اعماق وجودشان احساسات خود را در قالب دل نوشته و متون ادبی و اطلاعات مفید، خود را بدون هیچ چشم‌داشتی با وجود محدودیت‌های موجود در فضای اینترنتی ایران در وبلاگ‌ها منتشر می‌کردند. این حرکات سبب ایجاد جمع وبلاگ‌نویسانی می‌شد که به طور خودجوش منبع خودشناسی بسیاری از دگرباشان شده بودند. مطالب وبلاگ‌نویس‌ها از اثبات و تعریف صحیح همجنس‌گرایی و تمامی ابعاد آن گرفته تا ثبت رخدادهای زندگی همه و همه فضای صمیمانه‌ای را جهت برداشتن گامی هرچند کوتاه ولی موثر در جهت احقاق حق جامعه‌ی





گفتگوی یاس آسمون با لیلی

لیلی، لژیون بیست و چهار ساله، ساکن شهر رشت است که در حال حاضر دانشجوی زبان و ادبیات انگلیسی است. او که اولین تجربه خود از دوستی با جنس موافق را در سن هفت سالگی بدست آورده در یک گفتگوی دوستانه در مورد روابطش و تاثیر تکنولوژی بر روی خود و دوستانش، از نقطه نظر خود برای من شرح داد.

❖ یاس آسمون

روزی تو رو برای یک مرد ترک کنه؟

❖ طوری بود که مشکلی نداشت با این قضیه. نه! برای من مهم نیست طرفم لز باشد یا نه. اون موقعها البته خیلیها به خاطر من تحت تاثیر گرایش قرار گرفتن (بایسکشوال شدن). خب، من دنبال رابطه جدی به اون شکل نبودم بعد از شکست رابطه چهار ساله‌ام دیگه مهم نبود به مدت فقط دوست می‌شدم. چون در اون جایگاه نبودم که بخوام قضیه رو جدی کنم. نه کاری، نه پولی، نه خونه‌ای، هیچی! اینجوری اگه وارد رابطه جدی می‌شدم نمی‌تونستم خوشبختش کنم.

■ خوب الان که برات اهمیت داره پارتنرت لزبین باشه کجا دنبال لزبین واقعی می‌گردی؟

❖ همه جا، حتی مکان‌های عمومی و نظامی هم بوده. خیابون، فامیل، دوست، آشنا، دانشگاه! همه جا به خاطر تییی که دارم خیلی راحت حدس می‌زنن که من چه گرایشی دارم و میدونن که چطور هستم. چون من کامینگ‌اوت کردم.

■ خوب لزبین‌های دیگه چی؟ اونهایی که تو جامعه و خانواده اوت نیستن چطور دنبال آشنایی با لزبین‌های دیگه می‌گردند؟ مسلماً همه به شجاعت تو نیستن.

❖ خیلی‌ها چون من رو می‌شناسن به من میگن که براشون یکی رو پیدا کنم؛ اما شاهد این هستم که خیلی از لزبین‌ها در دانشگاه، مدرسه و فیس‌بوک دنبال دوست‌دختر هستند و حتی در یاهو. با گذاشتن آیدی‌هایی که کلمه لز داشته باشه. البته یاهو خیلی ممکنه معتبر نباشه اما خب کم‌کم پیدا میشه.

■ یعنی دخترها بیشتر از طریق اعتماد به دوست‌های لزبینشون دنبال دوست‌دختر می‌گردند؟

❖ صد در صد... همین الان چند نفر در رشت هستند که به من

اولین بار که تصمیم گرفتم با همجنس خود رابطه‌ی جدی ایجاد کنم؛ صرف نظر از تجربه‌هایش در سن هفت سالگی؛ از نوجوانی آغاز شد. او برای افسردگی ناشی از شکست در رابطه بلندمدت خود اوایل سن شانزده سالگی با دختری آشنا می‌شود که...

■ اولین بار که تصمیم گرفتی با یک لزبین آشنا و دوست بشی چطور وارد عمل شدی؟ یعنی کجا رفتی نت؟ خیابون؟

❖ اولین بار طرفای شش سالگی. ولی اولین باری که تصمیم گرفتم با یه لز آشنا شم و برگردم دنبالش ۷ سالگی! اولین ارتباطاتم با دختری همسایه بود.

■ منظورم به عنوان یک فرد بالغه، مثلاً شانزده سالگی یا وقتی که کامل فهمیدی گرایش جنسیت چیه.

❖ آها... آخه من هر روز دنبالش بودم! من از همون بچگی می‌دونستم! خب شانزده سالگی... اوایل شانزده سالگی‌ام تازه با جی‌افی که چهار سال با هم دوست بودیم، تموم کرده بودم و خیلی افسرده شدم. برای همین تو اون دوران دنبال یکی می‌گشتم که آرومم کنه به طور اتفاقی یکی از فامیل‌های دورمون شبیه اون جی‌افم بود و من بهش نزدیک شدم لز نبود ولی تحت تاثیر گرایش جنسی من قرار گرفت. بعد از حرف‌هایی که زدیم به هم بیشتر نزدیک شدیم. بیشتر وقت‌ها به شوخی می‌گفتم مال منی (از دید اون اوایل شوخی بود) کم‌کم که به خودم وابستش کردم، از دختری دیگه گفتم که دیدم حسودی می‌کنه یه شب که دعوتش کردم خونمون کم‌کم بهش نزدیک شدم...

■ پس یعنی برات مهم نبود که ممکنه لزبین نباشه؟ و

رابطه جنسی برخلاف همه تصورات اشتباه و رایج نیازی به آلت تناسلی مردانه یا حتی مصنوعی ندارد، چرا که تحریک پذیری مناطق حساس جنسی در زنان، ورای دخول یا عدم دخول یک شی خارجی است.

سپردن که برآشون دوست دختر پیدا کنم و خیلی ها رو به هم پیشنهاد دادم و دارن رابطشونو ادامه میدن حتی وقتی کامینگ اوت کردم خیلی از دوستای استریتیم به من پیشنهاد دوستی دادن و یا کسایی رو که لز بودن و می شناختن به من پیشنهاد می دادند.

■ خوب برگردیم سر لزبین ها. یک لزبین که تازه با گرایشش کنار اومده کسی رو نمی شناسه و اوت هم نیست اولین قدم رو برای آشنایی چطور برمی داره؟
◀ بین دوستاش و بعد از طریق یاهو و فیس بوک.

■ از دید خودت و ارتباط خوبی که با لزبین ها داری به نظرت چرا زن ها کمتر به شبکه های اجتماعی اعتماد می کنن برای دوست یابی؟

◀ اتفاقا فیس بوک خیلی اعتمادشون رو جلب می کنه اما یاهو نه، چون اکثرا پسر ها پشت کامپیوتر هستند. اینجا یه فضای مجازیه و دخترها و یا زن ها معمولا عینی هستند و تا نبینن باور نمی کنن. ریسک پذیری شون خیلی کمتره. احتیاط می کنن و خیلی محافظه کارن.

از لیلی در مورد علت بدبینی لزبین ها به مردهایی که در اینترنت با آنها برخورد می کنند می پرسیم و جواب جالبی میگیریم.

در ادامه لیلی از روابطش با پارتنرهای استریت خود می گوید و بوچ بودن خود را تنها یکی از عوامل جذب زن های استریت به خود می دانند.

■ خیلی از مردها فکر می کنند لزبین ها ضد مرد هستند. چون تو فیس بوک و یاهو و کلا در نت به مردها اعتماد نمی کنن و اددشون نمی کنن نظرت در این مورد چیه؟ چرا لزبین ها حتی به مردهای گی اعتماد نمی کنند؟

■ کمی بیشتر توضیح بده چرا یک زن استریت مایل هست با تو باشه؟ چون به شدت بوچ هستی؟

◀ نه اصلا ضد مرد نیستن بلکه ضد تفکرشون درباره جنسیت شون هستند. خیلی شده از پسر ها و مردها توهین شنیدن. خیلی از گی ها به من پیام میدن که چطور لزبین ها ارضا می شن. مگه ما ازشون می پرسیم؟! هیچ دختری... تکرار می کنم!! «هیچ دختری» دوس نداره کسی وارد حریم شخصی اش بشه چه برسه جنسی و اولین چیزی که مردها یا گی ها به ما می رسن و می پرسن دقیقا از همین حیظه هست! و می گن می خوان اطلاعاتشون رو زیاد کنن! خب اینترنت که هست.

◀ هارد بوچ بودن هم تاثیر داره اما نه فقط اون نیست. خیلی چیزا تحت تاثیر. اولاً اخلاقمه که خب نه تنها پسر و نه هست (چه صدا چه قیافه) خیلی هم اعتماد رو جلب می کنه. بعدش دخترها می دونن که چه چیزی برآشون توی سکس لذت داره بر عکس مردها. خیلی از طلاق هایی که هست به خاطر همین عدم آگاهی مردها از طرز ارضا کردن زن ها رخ میدره. یادت باشه ارگاسم جسمی با ارگاسم روحی فرق داره. دخترا می دونن چه طور به لذت نهایی که همون ارگاسم روحیه برن و یا مردی که خیلی ماهره و همه چی رو درباره بدن زنا می دونه می تونه این کار رو انجام بده یا نه یه دختر (زن) می تونه این کار رو کنه. دخترا می دونن که با همجنس خودشون می تونن بهترین لذت ها رو تجربه کنن. این رو تجربه کردم. با دختری که استریت بود و با پسرای زیادی خوابیده بود. حتی می گفت فکر اینکه یه دختر بهم دست بزنه چندشم می کنه چه برسه بخوام سکس کنم حالا سر یه رو کم کنی با خودم و خودش و ظاهر پسر و نه ای که داشتم طوری شد که ازم خواست و باهاش بودم از اون روز به بعد فقط دنبال دخترا بود و نظرش کاملا برگشت.

■ فکر نمیکنی همین عملکرد مردها باعث شده که زن ها حتی به زن های دیگه اعتماد نکنن؟ یک جا اشاره کردی مردها در یاهو با آی دی تقلبی زن وارد دوستی می شن.

◀ نه اصلا خودت میدونی زن ها محافظه کارن و خیلی به پرستیژ و شخصیتشون اهمیت میدن. ترجیح می دن با صمیمی ترین دوستشون مشورت کنن و حرفاشون رو بزنن حتی اگه استریت باشه. بله مردها این کار رو می کنن. خودم تجربه داشتم البته من با آی دی مرد می اومدم با دخترا چت می کردم.

■ فکر می کنی ارگاسم اون دختر روحی هم بود یا فقط به خاطر جسمی بودنش دنبال زن ها رفت؟ چون یک لزبین خیلی بیشتر به ارگاسم روحی اهمیت میدره.

◀ دقیقا همین طوره چون ارگاسم روحی بعد از جسمی رخ می ده. اون هم دنبال همون لذت بود چون تا به حال بهش نرسیده بود و هیچ ذهنیتی از نهایت لذت رو نداشت.

■ در آخر اگر حرفی داری می تونی بگی
◀ زندگی رو زیاد سخت نگیریم زمان می گذره و زخم هایی که از پارادوکس های زندگی مون خوردیم و کشیدیم کم رنگ می شه. اونجور که فکر می کنیم درسته زندگی کنیم و به کسی اجازه ندیم برای ما تصمیم بگیره. به نظر من همه دخترها همجنس گرا به دنیا میان جایی که به جنس مخالف کشیده می شن زمانیه که تصمیم می گیرن همجنس گرا نباشن!

لیلی همچنین توضیح می دهد که دو لزبین برای داشتن



خود را هر چه زودتر آماده نمایم، آماده شدن برای رهایی از زندگی‌ای که تنها دغدغهام شهوت است و بس.

آهنگ عاشقانه (آه عشق) تلفن همراه مرا از تفکرات همیشگی‌ام بیرون می‌آورد و حال بدون شرم و حیا می‌گویم آنچه را که باید گفته شود و صدای عجز و بغض و ناله من است که بجای سلام روانه دوست عزیزم شده است، ۲۰ دقیقه مکالمه و پس‌رکی که متکلم وحده است و دوست عزیز می‌کند: معتاد جنسی، انجمن Sa، گیج و ویرانم را با خاک یکسان می‌کند: معتاد جنسی، انجمن Sa، گیج و می‌هوشم هر چند که مدتهاست که بدین گیجی خو گرفته‌ام.

به ناگه تصویر پدر معتادم (مواد مخدر) در ذهنم طراحی میشود و به خود می‌لرزم نه من یک معتاد نیستم، دچار لرزش شدیدی شده‌ام بار دگر به تمام تجربیات گذشته‌ام می‌نگرم، به چک‌پول‌های پنجاه تومانی، به سینما و صندلی‌های آخر، به مترو و... و تجربیاتی که منشا تمامی آنان شهوت محض بوده است و بس. آری باید پذیرفت اگر پدرم در برابر مواد مخدر زانو می‌زد من مدتهاست که در برابر شهوت زانو زده‌ام، آری من یک معتاد واقعی شده‌ام: خود ارضایی‌ها، بی‌بند و باری جنسی، تن‌فروشی، رابطه جنسی گروهی، ارتباط‌های همراه با وابستگی و خیال‌پردازی مداوم، تجربه هر گونه رابطه جنسی با هر

چشم‌هایم را می‌بندم و پاکی کودکان‌ام را به یاد می‌آورم، آنگاه که به گمان خویش پاک‌ترین کودک روی زمین من بودم و بس و باز هم به گمانم اگر پیامبر دیگری در حال برانگیختن می‌بود من بودم و بس و چه روزها در این فکر و تصویر می‌زیستم که من آخرین پیامبرم!...

و حال امروز، آن آخرین پیامبر، آن کودک و نوجوان پاک دیروز در باتلاقی از شهوت فرو رفته است. می‌خواهم صادقانه بنویسیم از تمام هرزه‌گری‌هایم بگویم ولی چه کنم که شرم و حیای مردانه مرا شدیداً دچار خودسانسوری میکند تا نگویم، از دانشجو و ولی عصر سخن نگویم، از حمام عمومی... چیزی نگویم، از خانه‌های خالی و هرزه‌گری‌های مردانه‌ام سخن نگویم، از شب‌های به صبح شده و تن‌فروشی‌ام چیزی نگویم، از هرزه‌گری‌های پیامکی و مسنجری‌ام چیزی نگویم و به جای تمامی آنها چند قطره اشک و حسی شبیه خودکشی حال درونم را ویران می‌کند.

من، پس‌رکی! ۲۵ ساله و در آستانه جدال میان خودکشی و زندگی به تمامی ناپیدایی که باید کردم می‌اندیشم و در اندیشیدن به تصمیمی بزرگ؛ آری خودکشی و رهایی از حکمرانی شهوت درونی‌ام؟! سردرد همیشگی‌ام شروع شده است کی‌بورد لپ‌تاپم را درست نمی‌بینم و فکر خودکشی مرا رها نمی‌کند، گویا دیگر خود نیز پذیرفته‌ام که



تصویر فیلم «اعتیاد جنسی»

محدوده سنی، من این‌ها را به وضوح دیده‌ام؛ خریدمش، فروختمش، با آن تجارت کردم و در برابرش تسلیم شدم. من به فریب دادن و نقشه کشیدن، آزار دادن و به نهی شده‌ها اعتیاد پیدا کرده‌ام و تنها راهی که برای نجات از شهوت می‌دانستیم انجام دادن آن کار بود. شهوت درونی‌ام عشقم را ویران کرد (آه عشق) و چه جسورانه دست در دست عشقم به مرد ۶۰ ساله کناری‌ام شماره دادم و قرار یک حمام عمومی و چک‌پولی پنجاه تومانی بدون هر گونه نیاز مالی؛ شهوت عشقم را فلج کرد ولی من هنوز او را دوست دارم، هنوز قلبم تنها برای او می‌تپد ولی چه فایده او مرا رها کرد و من ماندم و...

به مرور و تدریجاً زندگی‌ام را باخته بودم و حال تنها راه روبه‌روی من به پیشنهاد دوست عزیزم انجمن معتادان جنسی گمنام (sa) می‌باشد، هنوز پذیرش معتاد بودنم برایم سخت است و باورناپذیر (شاید این بار نیز در حال خودفریبی باشم) و اصولاً آیا انجمن گره‌گشا خواهد بود و اصلاً معتاد کیست و انجمن چیست؟

او معتاد جنسی را اینگونه شرح می‌دهد: فردی که کنترل خود را از دست داده و دیگر قدرت انتخاب ندارد و آزادی خود را برای متوقف شدن از دست داده است. شهوت برای او یک عادت شده است. موقعیت او مانند یک انسان الکلی می‌باشد که نمی‌تواند بیش از این الکل را تحمل کند و باید نوشیدن را متوقف کند ولی گرفتار است و قدرت متوقف کردن آن را ندارد. این موضوع در مورد معتاد جنسی هم صدق می‌کند که نه می‌تواند شهوت را تحمل کند و نه می‌تواند آن را متوقف کند.

و به عبارت دیگر:

معتاد جنسی کسی می‌باشد که شهوت نیروی محرک در فعالیتهای او می‌باشد.

و در بیان انجمن معتادان جنسی گمنام نیز ادامه می‌دهد:

این انجمن برای کسانی است که خواهان متوقف کردن رفتارهای مخرب جنسی می‌باشند. منظور از ترک شهوت در انجمن معتادان جنسی گمنام ترک کلیه روابط جنسی خارج از زندگی زناشویی و روابط متعهدانه و همچنین خودارضایی و حتی رابطه‌های افرای خودخواهانه و مخرب در زندگی زناشویی می‌باشد. انجمن SA متشکل از زنان و مردانی است که تجربه، توانایی و امید خود را با

یکدیگر تقسیم می‌کنند. مفهوم ترک شهوت در انجمن SA سرکوب غریزه جنسی نیست، بلکه پاک کردن غریزه جنسی از رفتارهای خودخواهانه و مخرب است.

نمی‌دانم در بیان توضیحات او چه بگویم و جز فکر کردن کار دیگری از دستم برنمی‌آید باید کمی اندیشید و با خود خلوت کرد و به درونم روم ببینم آنجا چه خبر است، هر چند در پی اصرار و توضیحات او قانع می‌شوم حداقل برای یکبار به انجمن روانه شوم و قرارمان فردا ساعت ۵ بعد از ظهر.

با ترس و لرز فراوانی که نمی‌دانم ناشی از چیست در انتظار فردا می‌مانم، معتاد جنسی، شهوت و انجمن ذهنم را رها نمی‌کند به‌راستی فردا چه می‌شود، در انجمن چه خبر است؟

پاهایم نای رفتن به داخل را ندارد، می‌خواهم برگردم ولی...، نه می‌توان داخل شد نه می‌توان برگشت، حس و حال عجیبی دارم، حسی که هیچ‌گاه تجربه نکرده‌ام و در نهایت پس از یک ساعت و نیم خارج می‌شوم، یک ساعت و نیم گذشته را نمی‌توانم شرح دهم از سویی تعهدی داده‌ام (تعهد! راستی من به عشقم نیز تعهد داشتم ولی اکنون...) و از سویی چیزی است که دوستان خود باید تجربه کنند برای اطلاعات بیشتر می‌توان به این سایت مراجعه کرد:

<http://www.sa-iran.org>

ولی حس و حال خوبی دارم آن قدر خوب که از استقلال تا ولی عصر را پیاده می‌روم و لبخندی کوچک بر لبانم نقش می‌بند و امروز من پسری! ۲۶ ساله‌ام که یک سالی می‌شود که پاک است. (پاک؟! پاک) دیگر چیست؟ من نمی‌گویم خودتان خواهید دانست.





کابوسی که اعتیاد جنسی نام گرفت

❖ هوداد*

انتشار کتاب پاتریک کارنس^۱ در سال ۱۹۸۳ باعث شد که عبارت اعتیاد جنسی^۲ مورد توجه زیادی قرار بگیرد. مفهوم اعتیاد جنسی وضعیتی را توصیف می‌کند که تمایلات، رفتارها و یا افکار جنسی، به مقدار خیلی زیاد و خارج از کنترل فرد می‌باشند. منظور از اعتیاد، رفتاری است که خارج از هنجارهای معمول جامعه بوده و باعث می‌شود توانایی فرد از نظر عملکرد مفید، در انجام کارهای مختلف زندگی و یا برقراری روابط سالم تحت تاثیر منفی قرار بگیرد. اعتیاد جنسی ممکن است همراه با شخصیت‌های وسواسی، اختلالات روانی، اعتماد به نفس پایین، رفتارهای خودتخریبی و یا شرطی شدن رفتاری باشد. البته باید توجه کرد که سکسولوژیست‌ها هنوز بر سر اینکه اختلالی به نام اعتیاد جنسی وجود دارد به توافق نرسیده‌اند و یا در صورت وجود داشتن چنین اختلالی هم تعریف واحدی از آن ندارند. برخی متخصصان اعتقاد دارند که اعتیاد جنسی یک اختلال بالینی مشابه با اعتیاد به الکل یا مواد مخدر است. برخی دیگر باور دارند که اعتیاد جنسی یک شکلی از رفتار وسواسی-اجباری است، بنابراین آن‌را رفتار جنسی اجباری می‌نامند. این در حالی است که برخی نیز بر این باورند که اعتیاد جنسی صرفاً یک داستان خیالی بوده که تحت تاثیر فرهنگ و چیزهای دیگر شکل گرفته است. کسانی که ادعا می‌کنند چیزی به نام اعتیاد جنسی وجود ندارد، می‌گویند که مطرح کردن این پدیده صرفاً یک راهی است برای تحمیل قانون‌های

اجتماعی بر افرادی که از نظر جامعه معتاد جنسی به حساب می‌آیند. گرچه توافقی بر سر وجود داشتن یا نداشتن اختلالی به نام اعتیاد جنسی وجود ندارد، تعریف مشخصی از آن در دست نیست و حتی قرار نیست در پنجمین نسخه از کتاب تشخیص اختلالات روانی و روانپزشکی (DSM-۵) نامی از آن برده شود، اما با توجه به اینکه کسانی هستند که به اعتقاد خودشان از چیزی به اسم اعتیاد جنسی رنج می‌برند و تقاضای کمک دارند در اینجا به آن می‌پردازیم. بنا به گفته برخی از محققان، اعتیاد جنسی لزوماً به دلیل علاقه افراطی فرد به رابطه جنسی نیست، همان طور که اختلالات خوردن ربطی به غذا ندارد و قماربازان به دنبال پول نیستند. افرادی که اعتیاد جنسی دارند، در حقیقت کسانی هستند که مشکلات اساسی‌تری همچون استرس، اضطراب، افسردگی و یا احساس گناه دارند که باعث شده‌اند این افراد دست به رفتارهای پُرخطر جنسی بزنند. این افراد مدام اقدام به برقراری روابط جنسی تحت شرایطی می‌کنند که باعث آسیب رساندن به خودشان، دوستانشان و یا خانواده‌شان می‌شود. به عنوان مثال کسانی که بیشتر درآمدشان را صرف روابط جنسی می‌کنند، یا بیشتر وقتشان را صرف جستجو برای شرکای جنسی احتمالی از طریق اینترنت می‌کنند. رفتار آنها باعث می‌شود زندگی شخصی‌شان، زندگی اجتماعی‌شان و شغل‌شان در معرض خطر قرار بگیرد و سلامتی‌شان بخاطر بیماری‌هایی که از طریق جنسی منتقل

۲. Sexual addiction

۱. Patrick Carnes

شرمساری ناخودآگاه یک همجنس‌گرا، اعتماد به نفس پایین، تصور بد نسبت به بدن خود (مردان همجنس‌گرا خیلی نسبت به داشتن یک بدن عالی حساس هستند)، فرد را در معرض خطر ابتلا به اعتیاد جنسی قرار می‌دهد. رابطه جنسی تبدیل به یک راهی برای مقابله با استرس و پرت کردن حواس فرد از مشکلاتش می‌شود. مردان همجنس‌گرا باید به احساسات منفی خیلی زیادی غلبه کنند تا اینکه با آنچه هستند کنار بیایند. آن‌ها سال‌ها از سوی اطرافیان و جامعه در معرض پیام‌های غیر مستقیمی بوده‌اند که همجنس‌گرایی را یک عمل ناپسند یا گناه معرفی می‌کرده‌اند. مردانگی آن‌ها زیر سؤال برده شده و آزارهای مختلفی را تحمل کرده‌اند. به آن‌ها گفته شده که ارتباط جنسی‌شان غیر طبیعی است. در جوامع مختلف یک اجماع قوی بر محکوم کردن روابط همجنس‌گرایانه وجود دارد که همین ابراز انزجار جامعه در فرد درونی می‌شود و ممکن است به صورت یک ندای وجدان از درون فرد همجنس‌گرا باعث احساس شرمساری او شده و هنگامی که خودش را با افراد دگرجنس‌گرا مقایسه می‌کند احساس حقارت کند. گویی که جایگاه اجتماعی همجنس‌گرایان پایین‌تر از دگرجنس‌گرایان است. فرد همجنس‌گرایی که چنین کوله‌بار سنگینی از احساسات منفی را با خود حمل می‌کند، هنگامی که در برقراری رابطه عاطفی هم شکست می‌خورد و نمی‌تواند ارضا عاطفی را تجربه کند، ممکن است شروع به برقراری روابط جنسی نه باهدف لذت بردن از آن‌ها، بلکه با هدف التیام بخشیدن به احساس پوچی، ناامیدی و بی‌هدفی‌اش بکند. هنگامی که فرد به دلیل خشم سرکوب شده و تنفر از خود تمایلات مازوخیستی یا همان خودآزاری داشته باشد، این رفتار شکل خود تخریبی به خود می‌گیرد؛ بنابراین دست به برقراری رابطه جنسی با افرادی می‌زند که هیچ علاقه‌ای به آن‌ها ندارد و یا تحت شرایطی رابطه جنسی برقرار می‌کند که برایش آزاردهنده است. هنگامی که این رفتار از کنترل او خارج شود، ارتباطات اجتماعی او را دچار مشکلات اساسی کند، سلامت او را در معرض خطر قرار دهد و به جایی برسد که خود فرد دچار بحران شده، از وضعیتی که او دچارش شده شکایت کند و خواستار تغییر باشد، می‌توان گفت که او یک معتاد جنسی شده است. البته همان‌طور که گفته شد برخی ادعا می‌کنند که چیزی به نام اعتیاد جنسی وجود ندارد و برخی دیگر هم مخالف چسباندن چنین برچسبی به افراد هستند؛ اما با توجه به وجود افراد که خود را دچار این مشکل می‌دانند و خودشان خواستار درمان هستند، نیاز هست که از یک مفهومی برای توصیف وضعیت ایشان استفاده شود.

در پایان باید یادآوری شود که روابط جنسی بین همجنس‌گرایان همانند خود همجنس‌گرایی از نظر روانشناسی به رسمیت شناخته شده است. مقوله‌ای که اینجا مورد بحث قرار گرفت اعتیاد جنسی بود که هیچ ربطی به رابطه جنسی که با هدف کسب لذت صورت می‌گیرد ندارد. بلکه منظور از اعتیاد جنسی اقدام مکرر فرد به برقراری رابطه‌های جنسی آسیب‌رسان با هدف التیام استرس، اضطراب، افسردگی، خودکم‌بینی و یا تعارض‌های عاطفی-درونی وی می‌باشد.

***روان‌شناس بالینی**

می‌شوند همچون ایدز به خطر بیافتد. آمار قابل استنادی از شیوع این اختلال وجود ندارد، اما برخی از تحقیقات نشان داده‌اند که این اختلال از شیوع بیشتری بین مردها، مخصوصاً مردان همجنس‌گرا برخوردار است.

دلایل ابتلا به این اختلال هنوز شناخته نشده‌اند. آیا این اختلال به دلیل میزان غیر طبیعی برخی مواد شیمیایی (نوروترانسمیترها) همچون دوپامین و یا سروتونین در مغز به وجود می‌آید و یا مشابه رفتارهای وسواس‌گونه شکل می‌گیرد؟ آیا اختلالی است مرتبط با مشکلات تمرکز و توجه مانند بیش‌فعالی، اختلال در کنترل تکانه‌ها و یا مدیریت احساسات؟ در هر صورت مدل‌های مختلفی برای تشریح آن می‌توانند وجود داشته باشند که مدل تشبیه آن به یک شکلی از اعتیاد تنهای یکی از آنهاست.

تحقیقات زیادی روی روش‌های درمان صورت نگرفته. یک روش ممکن است از نظر شناختی باشد. به بیمار آموزش داده می‌شود هر زمان که تمایل ایجاد برقراری رابطه جنسی در او اوج می‌گیرد و احساس می‌کند که قادر به کنترل آن نیست، از خود بپرسد، اگر این کار را انجام ندهد چه اتفاقی برای او می‌افتد؟ آیا بلایی سر او می‌آید؟ با پرسیدن این سوال مجبور می‌شود که تمایلاتش را مدام تحت بررسی قرار دهد و درگیر یک مکالمه ذهنی می‌شود. همچنین شرکت در گروه‌های حمایتی که اعضا از مشکل مشابهی رنج می‌برند می‌تواند کمک موثری باشد. این گروه‌ها باعث می‌شود فرد خود را در میان جمعی بیابد که می‌تواند روی دریافت کمک فکری و عاطفی از آنها حساب کند. در مواقع ضروری می‌داند کسانی هستند که بتواند با آنها تماس بگیرد و یا کسانی هستند که حاضرند به حرف‌های او گوش دهند و با احساسات او همدلی کنند.

نکته مهمی که ارزش تکرار مجدد را دارد، اما این بار به شکل دیگری، این است که اعتیاد جنسی به هیچ وجه مربوط به علاقه به عمل جنسی نمی‌شود و همچنین به این معنی نیست که تمایل به برقراری رابطه جنسی اشتباه است. در حقیقت اعتیاد جنسی به وضعیتی اتلاق می‌شود که فرد بطور مکرر و زیاد اقدام به برقراری روابط جنسی پرخطر می‌کند و پس از برقراری رابطه جنسی احساس پشیمانی دارد، کار و زندگی او تحت‌الشعاع رفتارهای پرخطر جنسی‌اش قرار می‌گیرند و از نظر خانوادگی، روابط عاطفی، مالی، احساسی و سلامتی، آسیب‌های جدی می‌بیند؛ بنابراین برقراری رابطه جنسی به خودی خود نیست که اختلال به حساب می‌آید و افراد همجنس‌گرا به هیچ وجه نباید احساس کنند که روابط جنسی که برقرار می‌کنند مورد انتقاد قرار گرفته است. بلکه تمایل افراطی فرد به برقراری روابط جنسی پرخطر که منجر به آسیب‌های مختلف و رنج و ناراحتی برای او می‌شوند به عنوان اختلال شناخته می‌شوند.

برخی تحقیقات پیشنهاد می‌کنند که هر رفتاری که باعث افزایش میزان یک سری از مواد شیمیایی خاص مانند آدرنالین و یا دوپامین در بدن بشوند، به دلیل احساس لذتی که این مواد تولید می‌کنند باعث گرایش فرد به تکرار آن رفتارها می‌شود. خاصیت پاداشی افزایش این مواد شیمیایی از یک طرف و از طرف دیگر وجود احساسات منفی و

ہم آغوشی با رنگین کمان
درنگ مزدک زندیک
در رمان «پیرھن رنگرزان»

پیرھن
رنگرزان

جانان میرزادہ

است بین ترکیب و تجزیه‌ی «رنگ‌ها» و «نورها». سه نور اصلی داریم: سرخ، آبی و سبز و سه رنگ اصلی: سرخ، آبی و زرد. ترکیب رنگ‌ها با هم سیاه بدست می‌دهد و ترکیب نورها با هم سفید (نور معمولی). نبود رنگ، سفیدی (بی رنگی) است و نبود نور، سیاهی (تاریکی). با این توضیح نمی‌دانم نویسنده منظورش ازین نام‌گذاری، طیف‌های نور بوده یا رنگ. چرا که اگر اولی باشد آنگاه ترکیب سبز و زرد، آبی نیست و الخ.

بهر حال این هم ابهامی است که بر زیبایی و چند لایگی متن می‌افزاید. می‌بینید که چطور همین مساله‌ی به ظاهر ساده‌ی مربوط به فرم کار، در محتوا و نحوه‌ی نگاه ما به آن موثر است؟ رنگ‌ها، ترکیب‌شان و صحبت از رنگین‌کمان که برای ذهن آشنا در دم تداعیگر هم جنس‌گرایی با تمام طیف نورهایش است. (باز باید به یاد داشت افسانه‌ای را که نیهات برای سپهر می‌گوید.)

می‌خواهم باز به فرم بپردازم - که در نوشتار، به ویژه ادبیات، با وجود کارایی تفکیک مفاهیم گویا دوگانه‌ی فرم و محتوا (معنا) نمی‌شود از در هم تنیدگی‌شان گریخت. فرم (ساختار، صورت، قالب، چارچوب) در حالت عریان‌ش همان زبان است. نویسنده چه چاره‌ای دارد جز آنکه در فرم زبان، ذهنش را و محتوای ذهنی‌اش را بنمایاند؟ و در قدم بعد با انتخاب قالب روایت و زبانی معطوف به زمان و زمانه و زمینه‌ای ویژه، فرمی دیگر بر فرم پیشین بیوشاند و بعد با گزینش سبک و ژانر و پردازش شخصیت‌ها و شخصیت‌شان باز فرمی بر فرم پیشتر بیافزاید و شگفت آنکه همه‌ی این فرم‌ها جز در میانه و با پشتوانه و بلکه به دستان فرم زبان و ذهنیتی که جز با زبان، طرفی برنمی‌بندد، فرم نمی‌گیرند. البته و صد البته که حرفی، معنایی، محتوایی تازه و گفتنی لاجرم باید باشد تا سزاوار این همه پیچ و واپیچ شود. معنایی که خود جز در صورت زبان، صورت نمی‌بندد! در این متن برای نوشتن بعضی کلمات، از عرف رایج عدول شده؛ مثلاً: توو، روو، دووور یا حتا، حتمن، واقعن و... پرسش این است که آیا برای این چنین نوشتن بدیعی دلیل و علتی در کار بوده؟ ضرورتی داشته؟ من گمان نمی‌کنم و دلیل هم این است که از گذشته تا کنون این کلمات به سیاق معمول نوشته شده‌اند و مشکلی در خوانش و فهم‌شان پیش نیامده. پس اگر نویسنده می‌خواهد خلاف روند عادی کلمه‌ای را بنویسد، لابد باید دلیلی داشته باشد و اگر دلیلی بود هیچ ایرادی نداشت (و بلکه لازم بود) در پاورقی یا انتهای کتاب ذکر می‌شد.

همچنین معادل‌سازی‌هایی هم انجام شده؛ مثلاً «گی‌گاه» بجای کاباره‌ای که ویژه‌ی همجنس‌گراهاست. این برابر نهاد اگر چه به نظر خوش آهنگ می‌رسد و جالب، اما ایرادی دارد. آخر مگر به کاباره‌های معمولی می‌شود گفت «دگرجنس‌گراگاه» یا استریت‌گاه؟ نمی‌شود و ایراد از پسوند «گاه» است. آیا هر جا که گی‌ها با هم جمع شوند، گی‌گاه، به معنایی که نویسنده به کار برده، خواهد بود؟ البته که نه! یا مثلاً نویسنده «سراسرست» را در

اول با خودت فکر می‌کنی که کی حال دارد بخواند این دویست و خرده‌ای صفحه را! اما اگر به هر دلیل و علتی شروعش کردی، آرزو می‌کنی که کاش زودتر به دستت می‌افتاد.

یک رمان کامل با توصیفاتی زنده و داستانی پر تعلیق و آغاز و پایانی گشاده و دو پهلوی و شخصیت‌های باورپذیر و پر از سوالات و تاملات جدی و تیزبینانه و سرشار از نگاه تازه و واکاونه. پیرهن رنگ‌رزان چنین رمانی است. جدی، پر مساله و کشنده که خواننده را مدام به بازنگری مبانی فکری‌اش و نگرستن از زوایای تازه وا می‌دارد و به همین دلیل هم مخاطبش باید جدی باشد. باید جدی بگیردش.

پیرهن رنگ‌رزان داستان سپهر است. سپهر زنده‌رودی (توجه داریم که یکی از معانی رود، پسر است) که در وین موسیقی می‌خواند و در دانشگاهش با پسری ترک‌تبار آشنا می‌شود. با هم زندگی می‌کنند به خوشی که یکباره بین‌شان جدایی می‌افتد. سپهر برمی‌گردد ایران و در طی ماجراهایی مجبور می‌شود یا واداشته می‌شود که در نحوه‌ی نگاهش، چگونگی حل مساله در زندگانی‌اش، چون و چرا کند، همه چیز و جای ذهنش را زیر و رو کند تا مگر خودش را دوباره بیابد و نیز راهی را که با درصد اطمینان بیشتری او را به مقصودش، زندگی و لذت از آن، می‌رساند.

رمان، شش فصل دارد. بعضی مفصل و برخی قدری کوتاه‌تر: سبز، زرد، آبی، سرخ، بنفش و سفید و در همین نام‌گذاری نیز نکاتی است. نخست اینکه وقتی کار را می‌خوانید، تمام طیف‌های هر رنگ را در نظر بیاورید متناسب با ماجرای داستان. تمام پرده‌های سبز را، همه‌ی زردها را مثلاً طلایی، زردی که به کدوری می‌زند، زرد مریض و... یا مثلاً آبی آسمانی، نیلی، سرخ خون، سرخ لب، سرخ سیلی و... و این نکته‌ی مهمی است که در حین خواندن به آن پی می‌برید.

دو دیگر آنکه در داستان به رنگین‌کمان (و رنگ بطور کلی) چندین بار اشاره شده. یکجا نیهات به سپهر می‌گوید: «یک افسانه‌ی ترکی هست درباره رنگین‌کمون... اگه کسی از زیر کمونش رد بشه، جنسیتش عوض می‌شه؛ یعنی اگه زن باشه مرد می‌شه و اگه مرد باشه زن.» صرف نظر از اهمیت این گفتگو که نقشی کلیدی در کار دارد، می‌خواهم به این نکته اشاره کنم که باید دقت داشت به ترتیب نام فصل‌ها که از سبز شروع می‌شود و به زرد می‌رسد. ترکیب رنگ سبز و زرد، آبی است. بعد به سرخ می‌رسیم و باز ترکیب آبی و سرخ می‌شود بنفش. فصل آخر هم که سفید است که بی‌رنگی است یا همان نور خالص تجزیه‌نشده یا ترکیب تمام طیف‌های نور با هم.

و نکته‌ی آخر باز به همین مطلب ارجاع دارد. نویسنده به زیبایی با رنگ‌ها و ترکیب‌شان با هم و اشاره‌ی درون متنی به رنگین‌کمان و ارتباطش به نام اثر بازی کرده؛ اما نمی‌دانم که ازین نکته‌ی فیزیکی غفلت ورزیده یا دقت نکرده (یا می‌دانسته شاید) که تفاوت

متن سبب می‌شود که ارتباط خواننده با ماجرا پس از هر مواجهه با واژه‌ی جدید، نگسلد؛ که البته ارتباط پیوسته‌ی ذهن مخاطب با متن، یک ضرورت است.

همچنین نویسنده به کرات و البته در ارتباط با جریان متن، خط داستانی را قطع می‌کند و در مقام تحلیل‌گر، پرسنده و نظریه‌پرداز، آنچه را به نظرش مهم است از زاویه‌ی روان‌شناسی، جامعه‌شناسی، روان‌کاوی، فلسفه، هنر، دین و... مورد نقد و بررسی قرار می‌دهد. حجم قابل توجهی از کتاب در برگزیده‌ی همین نظریه‌پردازی‌هاست. من شخصا هم آن‌ها را به جا یافته و هم بسیار آموختم؛ اما نگران آنم که این چنین مستقیم و رو، طرح مساله کردن، آن هم با قطع آشکار روند داستانی، قدری برای همه‌ی خواننده‌ها خوشایند نباشد. من به این فکر می‌کنم که آن همه نقطه نظرات جالب و مهم و اندیشیدنی بهتر بود اگر در جریان داستان و در قالب دیالوگ طرح می‌شد (یا هر طریق غیر مستقیم دیگری) تا هم شکل مانیفست نداشته باشد و هم به علت پوشیدگی در لابه‌لای داستان، کمتر موضع تقابلی و تدافعی خواننده (به ویژه خواننده‌ی دگرجنس‌گرا و بلکه همجنس‌گراهراس) را برانگیزاند و می‌دانم که انجام این کار تا چه پایه دشوار و زمان‌بر و توان‌فرساست و البته می‌دانیم هم که خلق شاهکار لاجرم چنین است. نمی‌گویم که کلیت کتاب در شکل فعلی ناجور است، اِدا. برای من یکی که چنین نبود. تنها سخنم این است که تا جایی که ممکن است مرز بین ادبیات داستانی و به طور کلی هنر را با علوم تجربی و انسانی باید حفظ کرد. واضح است که مرز عبورناپذیری بین این مقولات نیست و در هم‌تنیدگی اجتناب‌ناپذیر؛ اما در عین حال تعریف‌ها، روش‌ها و اهداف ویژه‌ی علم و هنر به طور عام، چارچوبی به دست می‌دهند. دقت در رعایت این چارچوب‌ها و موازین به نفع همه است. هم علم و هنر، هم دانشمندان و هنرمندان و هم آثار علمی و هنری و هم مخاطبان ویژه‌ی هر کدام. آنچه مسلم است و مسلما سبب خرسندی، ذهن پیچیده و فلسفیده و پُر مساله‌ی نویسنده است. این چنین ذهن کنج‌کاو و واکاوی حتما و قطعاً آثار شاهکاری خواهد آفرید اگر که بخواهد.

یکی از نقاط قوت کار، تغییر شیوه‌ی روایت داستان است. زوایای دید مختلف، دانای کل، راوی (که خود سپهر است) و بیان داستان از زبان ذهن سپهر، هر کدام این فرصت را به خواننده می‌دهد که هر بار از یک دریچه‌ی تازه به ماجرا بنگرد. یک بار از بالا به پایین، یک بار خود را همراه و بلکه جای سپهر دیدن، یک بار با فاصله گرفتن از شخصیت‌ها و اتخاذ موضعی نقادانه و درون‌نگرانه. این مساله علاوه بر هر هم زدن یکنواختی کار به لحاظ ظاهری، نمی‌گذارد که مخاطب با نشستن در جایگاه

برابر دگرجنس‌گرا، نهاده است. پس آیا می‌توان با توجه به سیاق کلمه‌ی سرراست، به هم جنس‌گراها گفت «سرکج یا سرخم یا مثلا گنگ، مبهم یا نامشخص»؟ گمان نمی‌کنم!

این تذکر هم از این لحاظ مهم است که خواننده را به اشتباه نیاندازیم و کلمه‌ای را به خطا به خوردش ندهیم و هم مبهم است چون نویسنده چنان که از متن برمی‌آید، اهل دقت و فلسفیدن است. این چنین آدم عزیز و کمیابی باید وسواس بیشتری در گزینش و چینش کلمات به خرج دهد.

نکته‌ی دیگر باز مربوط است به زبانِ رمان. به نظر می‌رسد نویسنده مُصر است تا جایی که می‌تواند فارسی بنویسد. این البته سعی مَاجوری است. زبان متن هم انصافا خوانا و خوب است؛ اما به نظرم اصرار بر سره‌نویسی گاهی ما را از قابلیت‌ها و ظرفیت‌های زیبایی‌شناسانه‌ی زبان محروم می‌کند و ای بسا مُخل فرایند فهم اثر شود. مترادف‌های متداول عربی - که به نظر من دیگر به نحوی فارسی شده‌اند - نقش آشکاری در روانی و گویایی نوشتار دارند. حیف است که خودمان را از این امکان محروم کنیم. آن هم در حالی که می‌دانیم در واقع مرز فرهنگی و تاریخی آشکاری بین ما و همسایگان مان نیست. «ما»ی فارسی زبان، در میان خودمان اقسام گویش‌ها و لهجه‌ها و زبان‌ها را داشته و داریم و بزرگان ادبیات ما از دیرباز تا همین حالا نشان داده‌اند که استفاده از تنوع فرهنگی و زبانی نه تنها «ما» را کم‌رنگ و بی‌هویت نمی‌کند بلکه بر غنا و زیبایی و توان ذهن و زبان مان می‌افزاید.

این نکته باز از آنجا قابل تأمل‌تر می‌شود که در خود داستان، نویسنده در برابر ناسیونالیسم و ناب‌گرایی افراطی و بیمارگونه که به نژندی نژادپرستی می‌زند، موضع می‌گیرد و به درستی و

بحق هم، البته بازیابی واژه‌های همچنان کارای کهن و کشف ظرفیت‌های معنایی و واژه‌سازی زبان فارسی، خجسته شیوه‌ای است که احساس می‌کنم نویسنده‌ی آگاه و خوش‌ذوق ما در پی همین است.

نکته‌ی دیگر آنکه نویسنده به اقتضای مناسبت مطلب، از نویسندگان، فلاسفه، نقاشان، آهنگسازان و... نام می‌برد. این درست که بسیاری از آنها به علت کثرت ارجاع و آشنایی دیگر اسم علم شده‌اند و بی

نیاز از شرح، اما گذشته از ایشان شایسته بود به شکل پانویس یا یادداشت آخر کتاب، توضیحی درباره‌ی دیگران داده می‌شد. اینکه ما با رمان مواجه‌ایم و نه کتاب علمی یا اینکه اینترنت امکان جستجو را به همگان (یا اکثریتی) می‌دهد نمی‌تواند توجیه مناسبی باشد برای عدم معرفی نام‌ها و چیزهایی که بیشتر تخصصی‌اند تا عمومی. تا آنجا که من دیده و خوانده‌ام از قضا رسم معمولی است که این کار حتی در ادبیات انجام شود. وجود توضیحات در خود

رمان پیرهن رنگ‌رزان از آن جمله کتاب‌هایی است که می‌شود با اقتدار و گردن‌افراخته به هر کس (هر کس عاقل و بالغی البته!) پیشنهادش داد. افتخار «ما»ی همجنس‌گرا و «ما»ی اقلیت ازین پیشنهاد بیشتر است که نویسنده یکی از ماست.

حالتی جنون‌آمیز؟ خواب است یا بیداری؟ خودش را بالاخره در آینه می‌شناسد یا نه؟ منظور از آینه احیاناً چشم معشوق نیست؟ چگونه به زیر رنگین‌کمان می‌رسد؟ آیا افسانه‌ای که نیهای گفته راست در می‌آید و اثر می‌کند؟ آیا سفید یعنی که سپهر همه‌ی رنگ‌ها (یا بخوانیم فکرها، طیف‌ها، گرایش‌ها و تلاطم‌ها) را در خود جمع کرده و مثل نور، مجموع همه‌ی رنگ‌ها شده و کسب جمعیت کرده از زلف پریشان روزگار افکارش؟ و این همان چیزی است که ناگشوده می‌ماند. تا ذهن خواننده‌ی خواننده را گرفتار رها کند. داستان را که می‌خواندم بدجور نسبت به موقعیت سپهر که در وین است و یاری مهربان دارد و موسیقی می‌خواند و فلوت می‌زند حسادت کردم. بدجور عصبانی شدم از آن همه شتاب‌زدگی و سردرگمی و سودایی بودنش موقع جدایی از نیهای و برگشتنش. بدجور پوزخند زدم به بهانه‌ای که می‌آورد برای برگشتنش. بدجور کفرم درآمد از اینکه ایمیلش را مدت‌ها چک نکرده و به خاطر همین خودخواهی یا ترس یا فراموشی، از خواهرش بی‌خبر مانده. همه این «بدجور»ها یعنی مهر تأییدی بر موفقیت نویسنده.

در داستان چند باری با صحنه‌های هم‌آغوشی و عشق‌بازی و در هم تنیدن و تابیدن تن‌ها روبه‌رو می‌شویم و هر بار با تصویری تازه و دلربا و بدون آلودگی به هرزه‌نگاری و این علاوه بر نمایشگری چیره‌دستی نویسنده، روان به سامان و سلامت او را گواهی است. علاوه بر همه‌ی این‌ها نویسنده جهد بلیغ کرده تا در این رمان تصویری عمومی و البته واضح از همجنس‌گرایی، نمادهایش، محدودیت‌هایش، تابوهایش و مشکلات دگرباشان، اشتباهات و انحرافات شخصی و شخصیتی و روانی‌شان به علت تنگناهای استخوان خردکن فرهنگی و اجتماعی، همچنین زشتی‌ها و پلشتی‌های جامعه و روابط انسانی ارائه کند. آن هم در کنار تئوری‌پردازی‌هایی در باب روان-جامعه‌شناسی، دین و مذهب و سنت و جنسیت و آمیزش جنسی، تاریخ، هنر، زیبایی و غیره. با در نظر داشت همه‌ی این‌ها می‌بینیم که بار سنگینی بر گرده‌ی داستان نهاده شده و طرفه آنکه (به زعم من و البته کسانی که آن را چاپ و تکثیر و توصیه کرده‌اند) توانسته به طور موفقیت‌آمیزی به سر منزل سلامت برسد.

رمان پیرهن رنگ‌رزان از آن جمله کتاب‌هایی است که می‌شود با افتخار و گردن‌افراخته به هر کس (هر کس عاقل و بالغی البته!) پیشنهادش داد. افتخار «ما»ی همجنس‌گرا و «ما»ی اقلیت ازین پیشنهاد بیشتر است که نویسنده یکی از ماست.

اگرچه کتاب پر از دیدگاه‌های تأمل‌برانگیز و جملات بازگو کردنی است، برای جلوگیری از اطاله‌ی کلام از نقل‌شان می‌پرهیزم. آن چنان که از طرح و نقدشان هم، امیدوارم شما این کار را نکنید. فقط این را بگویم که چقدر آرزومند دیدار و گفت و شنید با نویسنده‌ی این کتابم. از همین جا می‌بوسمش و با گرمای ارادت دستش را می‌فشارم.

تماشاچی بی‌طرف و فرو رفتن در لاکش، احساس ایمنی کند و از این راه مدام ذهنش را وا می‌دارد که به شیوه‌ای دیگر با مساله درگیر شود.

از دیگر نقاط عمیقاً تاثیرگذار و قدرتمند داستان، دیالوگ‌های آن است که بسیار ماهرانه و هنرمندانه‌اند. دیالوگ‌نویسی مهارتی است که نویسنده‌ی آراسته به آن، تحسین و همدلی خواننده را نیز خواهد داشت. دیالوگ‌های پیرهن رنگ‌رزان، روان، طبیعی و به شدت باورپذیرند. هیچ تصنع و تکلفی در آنها نیست. گویی که از دل زندگی واقعی نویسنده رویداده‌اند و نه اینکه ساخته شده باشند؛ که به نظر من هم همینطور است. تک‌تک کلمات و تصاویر و گفتگوها جار می‌زنند که نویسنده یک‌یک‌شان را زیسته، اندیشیده، باز اندیشیده و با تردستی و البته سرسختی بار دیگر در پیکره‌ی کلمات ریخته و جان بخشیده و نامیرایی هنرمند هم از همین جاست.

همچنین است شخصیت‌پردازی‌ها. در پایان داستان، تصویری واضح از شخصیت سپهر در ذهن ماست. خوب می‌شناسیمش. دیگر شخصیت‌ها هم به فراخور نقش و میزان حضورشان در داستان، جا افتاده، فهمیدنی و باورپذیرند. نحوه‌ی رخداد اتفاقات و پیوند ماجراها هم معقول و طبیعی است و تقریباً جایی از کتاب نیست که راکد و بی‌اتفاق بگذرد. البته اگر از قطع مکرر داستان و طرح مستقیم نظریات و تحلیل‌های نویسنده بگذریم.

هر کدام از شخصیت‌های اصلی داستان شناسنامه دارند؛ یعنی می‌شود فهمید که این آدم بنا بر سرگذشت و شخصیت ویژه‌ای که دارد حالا فلان طور رفتار می‌کند یا بهمان حرف را می‌زند. دایی، مادر، منوچهر، سالومه، بهمن، نیهای همه همین طورند و هر کدام داستان خودشان را دارند؛ مثلاً هم نحوه‌ی ورود شادی مظفری طبیعی و خوشایند است هم شخصیتش و هم سرانجامش و حتی نامش هم. شادی مثل دری است که به روی شادی سپهر باز و بسته می‌شود یا بهتر بگوییم «فراز» می‌شود. یا مثلاً می‌شود به راحتی پذیرفت که وقتی سپهر به پدرش می‌گوید چون «آنها» نژادپرست بودند نتوانستم تحمل کنم و برگشتم، زود بفهمد پرسش دروغ می‌گوید. یا مثلاً دایی علی بفهمد که سپهر تریاکش را کش رفته تا خودش را خلاص کند و حتی دردش را هم بگوید. یا مثلاً داستان و شخصیت سالومه خیلی خوب در دل داستان کلی جا خوش کرده و علاوه بر ایجاد فضای «داستان در داستان» گره‌گشایی دلچسبی هم برای پایان رمان دارد.

و البته نکته‌ی تأمل‌برانگیز و ایهامی و حافظانه-رندانه‌ای هم در پایان کار (با ارجاع به آغازش) هست. اینکه خواننده به درستی نمی‌داند آنچه در فصل سبز می‌بیند و می‌خواند چیست؟ خواب است یا واقعیت؟ تا آنکه به فصل سفید می‌رسد و بازگویی داستان به آغاز برمی‌گردد یا اشاره دارد. آیا آن تصاویر هم‌آغوشی با اشکان است یا نیهای بازیافته یا حتی با خودش در آینه یا رویایی یا

برای تو می نویسم

شدیم.
برایت از جوانی ام، جوانی ات و هزار شوق می نویسم که در کشاکش
این جنگ غبار گرفت.
ولی باور دارم که بهترین لحظه هایمان همان جنگیدن ها بوده
است و بس!
برایت از امروز می نویسم که در پشت این چهره آرام چه امیدها
و چه شورهایی که نهان نیست!
از آغوشی که گشوده ایم بر باد که بیاید و ما را با خود به
فردا ببرد.
از تمناهای دست هایمان به لمس مستمر آرامش
نه نشد... باید برایت از نو بنویسم...!
و به قول سید علی صالحی:
حال همه خوب است،
اما تو باور نکن

امید

برایت از درون قلبم واژه می گزینم، واژه هایی که نه به
تکتکشان رنگ امروز زده ام.
دستت را که می گیرم همه ناتوانی هایم را در خلسه با تو بودن
فراموش می کنم. تو که هستی انگار «بودن» هم برایم حکمی
لاجرم می گیرد.
برای تو می نویسم از صبح های گنگ دیروز که هنوز چشم نگشوده
به چشمان غرق در خوابت خیره می شدم و آرزو می کردم که ای
کاش خواب مرا ببینی.
برای تو از تو می نویسم که چگونه بودنت بر هر چه بودن غلبه
کرد.
برایت از دیروز و ترس های مشترکمان می گویم: ترس بی تو
ماندن... ترس با تو بودن
تا که خوب به یاد بیاوری که دیروز تاب با هم بودن مان را نداشت
و سالها برای «ما» بودن جنگیدیم
گرچه همیشه نجنگیدیم... ولی هر گاه هم که نجنگیدیم پنهان

با خیالت نمی شود جنگید

با خیالت نمی شود جنگید، خواب شاید برابرش باشد
دست خواب از خیال خالی نیست، کاش دست برادرش باشد

توی چشمم نگاه کن آقا، حس من را چرا نمی فهمی؟
گرچه چیزی نگفته ام اما، چشم باید زبان سرش باشد

اجتماعی سرودنم کافیت، گفتن از درد بودنم کافیت
شاعر عاشق شدست و جایز نیست، فکر غم های دیگرش باشد

گفتم عشق عاقل است یا جانی، گفت شاعری و جوان نمی دانی
باید این خنده های طولانی، قسمت درد آورش باشد

گرچه زردم جوانه خواهم زد، گفتم اما شنید یا نشنید
باغبان فکر کرده لازم نیست، فکر گل های پرپرش باشد

خاموش

مرده ام توی جسم سرد خودم

مرده ام توی جسم سرد خودم، توی قلب تو باز جان دارم
گفته ای چشم هات مال من است، دست در کار آسمان دارم

تو تلاقی اخم و لبخندی، من همیشه اسیر ترس و امیدم
دل به من داده ای و با این وضع، تکه ای سنگ مهربان دارم

چشم هایت دریچه ی کندو، زهر تلخ و کشنده ی لب هات
گرچه چشم هات کاسه ی عسل اند، بیشتر میل شوکران دارم

پسر دلفریب بازی گوش، توی دنیای من قدم بگذار
تو شروعی دوباره ای یک عمر، با تو و عشق داستان دارم

باز سر می کنم به درد خودم، دست در دست شیرمرد خودم
مرده ام توی جسم سرد خودم، توی قلب تو باز جان دارم

یک روز عشقی آمده یک روز هم نیست

سیگار را روشن بکن دودش بکن دود
لیوان صامت را ز سم پر بکن، زود
نگاه کن بر ساعتی بر روی دیوار
تک تک بزن سالم نباش ای جان بیمار
مست شدی دز را ببر بالای بالا
نوبت به سیگار آمده کام گیر حالا

سرگیجه‌های دائمیت بر روی پیکت
یادآوری لحظه‌ای بر روی نیمکت
یا لحظه‌ای طعم هم‌آغوشی بر تخت
لیوان بعدی سک بزن، کاری بکن سخت!
انگار نامد موسم مستی، فراموشی
تو مست هستی از چه باز می‌نوشی؟
درد تو آخر چیست؟ مست هستی، مست
این رو به اتمام است گرچه تکیلا هست
انگار باز هم نقش تو آدم بده بود
ای کاش دنیا به آخر می‌رسید زود

سیگار به اتمام می‌رسد انگار وقتی که
بحث از دعوای آن شبست و حرفی که
می‌خواست گفته شود با حال سختی
که مست بود و غمگین از آن شوربختی
که باید تماشش بکند این زندگی را
زود معشوقه گرچه عاقبت تنها نخواهد بود!

مانده فقط لیوان آخر زندگی چیست؟
یک روز عشقی آمده یک روز هم نیست!
آن را بخور، کم کم برو بالا و بالا
تلو تلو، تضاد در او، دیروز و حالا
لیوان رها کن، صدا آمد، شکست!
مثل قلبی که عشق در آن نشست!

رو به سمت پشت بام رو زود
گرچه حتی پله‌ها لغزنده بود
مست هستی با خودت بازی بکن
هر که هستی خویش را راضی بکن
ملتمس بر روی دیوارها نباش
اندکی از بالا به پایین تو بشاش
حکمتش را داد زن، کن زمزمه
فاش گو اسرار هستی با همه

زندگی یعنی کسی بود مال تو
یعنی آن روز بی‌خبر از حال تو
آه، افسوس که ته آن تیره بود
چون نباشد زندگی، جان را چه سود؟
شاش من آن انتقام از زندگیست
گرچه این هم باعث شرمندگیست

بگذریم باید کار تکمیل کرد
از همه معشوقه‌ها تجلیل کرد
باید از بالا به پایین‌ها پرید
مست بودیم راه را، کس ندید!!
تا که خوردی بر زمین، یادت پرید
خواب دیدی؟ نه چرا چشمم ندید؟
واقعیت بود، مغز شد منفجر
هر که دیدت بر زمین شد منزجر
باز هم گوشی در جیبیت کجاست؟
روی مبل یا در پس مشروب‌هاست
باز می‌آید صدا، زنگ می‌خورد گوشی
بعد یک پیام که دشمنی یا فراموشی؟
بعد آن باز هم زنگ پشت زنگ
و پیامی که چرا جواب نمی‌دهی زرنج؟
هان! بی‌شک بهتر از ما یافته‌ای؟
وز برای آن ما را بافته‌ای؟
و بعد باز هم زنگ می‌خورد گوشی
هی مردک با که هم آغوشی؟
و تو را بغل می‌کند پرستار و می‌گذارد
توی تختی و دنده‌های را می‌شمارد
تا که نیفتد از قلم‌جا‌های شکسته شده
آه، انگار ننوشت در برگه قلب شکسته شده
و پرستار می‌کشد پارچه سفید روی رویت
و بوی خیانت می‌شنود معشوقه از سویت
آری، گرچه مرده‌ای، خوابت نمی‌برد
هنوز منتظری که شاید سر برسد
پس شب روز و مرگ یک پایانیست بر یک شروع ناخواسته،
تو نامدی، آوردنت، شاید پدر خواسته...!

همدم پیمانه

من از دست غمت دیوانه گشتم
به شمع روی تو پروانه گشتم

چو مخموری که از تنهایی و هجر
رفیق وهمدم پیمانه گشتم

از آن روزی که گشتی از برم دور
مقیم گوشه ی میخانه گشتم

خیالت روز و شب در خاطرم بود
که با شعر و غزل همخانه گشتم

مرا عقلم به دل گوید ز اسرار
ز سوز عشق تو بیخانه گشتم

دگر از دست لیلای زمانه
چو مجنون در جهان افسانه گشتم

به امید وصال روی ماهت
دگر من از کسان بیگانه گشتم

لنت بر مردم آزار

اول لنت به من.
بیش باد.

با بی عقلی تابستون گرمم رو به یه زمستون بد تبدیل کردم
دیگه واسه گریه کردن نیازی به آهنگ غمگین و شعرای مریم
و فروغ نیست

اشکام کم آوردن دیگه فقط قلبم گریه میکنه
یخ زدم از سرما

اما امشب داغ عشق قدیمی تازه شد

سرش رو سینه‌م بود و داشتم به آرامش می‌رسیدم

آروم آروم. آرومتر از آروم

آروم، ساکت مثل وقت طلوع آفتاب و گنگ بودن سحر و شب
فقط من و اون و صدای سکوت.

زنگ درو زدن.

رفت.

لنت بر مردم آزار

بازیار

گرامافون

گرامافون

و همان آهنگ،

تکرار

تکرار

تکرار

و خاطراتی که،

گلویت را چنگ می‌زنند.

مثل اولین بوسه‌هایمان

...

و من انگار شده‌ام

مثل روزهای اولمان

دوباره بهانه می‌گیرم برای

فتح گوشه گوشه‌ی تن‌ات

و ...

عطرِ تسلیم شدن‌های تو

زخم‌های دوست‌داشتنی

زخم‌های دوست‌داشتنی

من دلم می‌خواهد

یکی باشد

که خوب باشد

با تنم

که زخم‌هایم را ببوسد

طوری که

آرزو کنم

که کاش

زخم‌هایم،

هیچ وقت

خوب نشوند

فاطمیما

شهریور ۱۳۹۲ - مشهد

من اعتراض دارم به رنگین کمان...

یادش بخیر!

اون روزا... حرفا بوی بارون می‌داد.

حس‌ها، حال و هوای عاشقی داشت. یادش بخیر اون روزها...

صفحه کلیدا شبانه واژه‌های عاشقانه می‌سرایید.

رنگ حرفمون یک دل پر از دلتنگی بود و بهونه‌هایی برای حرف‌های از نوع دلهره‌آورش.

من می‌گفتم دوست دارم، تو کمی سرخ می‌شدی و می‌گفتی همه‌ی عمر می

حالا خیلی گذشته از اون روزا...

تو نمی‌دونی،

روی تخته سیاه‌های پارک شهر دیگه خبری از اون حرفا نیس.

تو نمی‌دونی روی تخته سیاه پارک شهر به زیر چتر رنگین کمونی مون چی می‌نویسند؟

اگه می‌دونستی و می‌فهمیدی شرم‌آگین و متحیر انگشت به دهان می‌شدی

روی دیوار فیس‌بوک مون دیگه کسی نمی‌گه همه عمر می.

نه نمی‌دونی، تحمل غم این حرف‌ها رو نداری. به جاش یه حرف‌های دیگه اومده

دیگه من نمی‌گم پسری‌ام از دیار آفتاب؛ تو نمی‌گی مردی‌ام از جنس باران

حرف‌های قشنگ مون چه جوری زیر هجوم این دیوارها له شد

ما دیوار نداشتیم چه توی پارک چه توی فیس‌بوک چه توی منجم ما یه اتاق داشتیم ما چند تا شکلک داشتیم که قلبش و بوسه‌هاشو

نثار هم می‌کردیم. دیگه چیزی از اونها هم نمونده.

تو که می‌دونی همه‌ی حسمو اونجا گذاشتم و رفتم ولی نذار زمونه شکست بده.

سعید.پ

من شاهد کج‌بازیِ دور قمرم، حیف

اخوانِ به هم اُختِ به غم‌خانه‌ی هم‌خواب

بودِ هم و رودِ هم و هم‌خانه‌ی هم‌خواب

بر سادگیِ ساده‌ی هم سینه سپرده

نه سینه که سیمینه به سیمینه سپرده

از ضربه‌ی هر نبض به هم نرم تنیده

تاییده به هم گرم و به هم گرم تپیده

آن آب شدن در هم و آن آب ستانی

آن خواب شدن در هم و هم خواب ستانی

تنخواه هم و از تنِ هم خواسته تنپوش

پیراهنِ چاکِ هم و آغوش در آغوش

آن شاهدِ هر بازی رندِ نظرم، حیف...

من شاهدِ کج‌بازیِ دور قمرم، حیف...

با «بی‌تویی» ام اُخت شدم اُخت برادر

تنپوش تو کو لخت شدم لخت برادر

مزدک زندیک

شما می‌توانید آثار خود را (نامه، درد دل، داستان، شعر و...) برای باشگاه نویسندگان ارسال کنید. به یاد داشته باشید که اقلیت مطالب صرفاً سیاسی، مذهبی و پورن را بازتاب نمی‌دهد.

AghaliatMagazine@Gmail.com

یاوئی و یوری، دو ژانر

هفت سال پیش با مانگا و انیمه آشنا شدم و از اون موقع شروع به جمع کردن کلکسیون وسیعی از انواع مانگاها و انیمه‌های مورد علاقه‌ام کردم سال‌هاست که تبدیل به یک اوتاگوی متخصص شدم و این علاقه دیگه بخشی از من شده. مطالبی که در این مقاله آوردم همه بر اساس تجربیات خودم هست که به مرور زمان و آشنایی با اوتاگوهای دیگه کسب کردم اگر هر کدوم از خواننده‌های عزیز علاقه داره بیشتر وارد دنیای مانگا و انیمه بشه خوشحال میشم کمکش کنم فقط یادتون نره این جاده تهش اعتیاد به مانگاست!

این هم تعدادی سایت به زبان انگلیسی و فارسی برای مطالعه بیشتر:

<http://forums.animworld.net>

<http://www.animesenshi.com>

<http://www.mangatraders.com>

❖ کریستال

مانگا (Manga) به کمیک استریپ‌های ژاپنی گفته می‌شود که از دهه‌ی ۱۹۵۰ به بعد شروع به گسترش کرد. صفحات مانگاها عموماً سیاه و سفید هستند و کم پیش میاد که یک مانگا کاملاً رنگی باشد. (چون خیلی گرون میشه!) مانگاها اول در مجله چاپ می‌شوند و بعد از این که محبوبیت قابل توجهی پیدا کردند به صورت کتاب چاپ می‌شوند.

به مانگاهای کره جنوبی Manhwa، چینی Manhua، اروپایی-آمریکایی OEL (Original English Language) می‌گویند. البته من هنوز به این فکر می‌کنم که چرا به مانگاهای اروپایی که با زبان رسمی همون کشور نوشته می‌شن OEL می‌گویند.

به نویسندگان و معمولاً طراحان مانگا، مانگاکا (Mangaka) می‌گویند؛ که کا هم پسوندی برای نشان دادن درجه‌ای از مهارت در نویسندگی است. البته تقریباً در بیشتر مانگاها نویسنده و نقاش جداس است اما خیلی از مانگاکاهای معروف که استعداد نویسندگی هم دارن هر دو کار را با هم انجام می‌دهند.

انیمه به کارتون‌های ژاپنی می‌گویند که معمولاً (باید) از روی مانگاهای پرتعداد ساخته می‌شود. انیمه فرم کوتاه شده‌ی انیمیشن است. مانگاها و انیمه‌ها ژانرهای زیادی دارن که تعدادی کلی و تعدادی هم جزئی هستند. من می‌خواهم به دو ژانر پرتعداد مانگا و انیمه که عشق بین پسران (Boys Love/Yaoi)



و عشق بین دختران (Girls Love/Yuri) هستند، پردازم. البته قبل از آن یک ژانر دیگه هم هست که توضیح مختصری به آن اختصاص میدم، ژانر تغییر جنسیت (Gender Bender). در این ژانر ممکن است یک دختر لباس‌های پسرانه بپوشد مثل پسرها موهایش را کوتاه کند و یا برعکس، یعنی پسرها مثل جنس مخالف لباس بپوشند و غیره که به آنها مبدل‌پوش (Cross-dresser) می‌گویند. چون در مانگا از ژانرهایی مثل فانتزی استفاده زیاد می‌شود ممکن است یک دختر تبدیل به پسر و یا پسر تبدیل به دختر بشود. در این ژانر افراد تراجنسیتی (Transgender) و هرمافرودیت (Hermaphrodite) نیز وجود دارند که ممکن است این مانگاها گی یا لزبین و یا حتی استریت باشند. سه مورد از پرتعدادترین مانگاهای ژانر تغییر جنسیت را معرفی میکنم:

After School Nightmare- Author and

Artist: Mizushiro Setona

Clear Weather After the Rain- Author and Artist: Bikke

Magnolia- Author and Artist: Naked Ape

یاوئی (Yaoi) که Boys Love/BL نیز به آن گفته می‌شود، یک اصطلاح ژاپنی برای داستان‌های گی و عشق بین دو مرد است. این ژانر زیر مجموعه ژانر شوجو (Shoujo) که به داستان‌های دخترانه می‌گویند، است و نویسنده‌های آن معمولاً زن هستند. البته یاوئی به داستان‌هایی با رده‌بندی سنی بالای هجده سال گفته می‌شود و در آن تصاویری از سکس که در چند صفحه و بعضی اوقات کل یک چپتر است، وجود دارد. در واقع بیشتر در آن روابط فیزیکی مشاهده می‌شود. در حالی که شونن آی (Shounen Ai) که به معنی عشق پسران است، به مانگاهایی می‌گویند که بیشتر به روابط عاطفی و عشقی کاراکترها می‌پردازد و خیلی کم پیش می‌آید در آن سکس وجود داشته باشد و همان هم به صورت اشاره اغلب مشاهده می‌گردد. این بدین معناست که نباید یاوئی و شونن آی را یکی دانست و این اشتباه

می‌پردازند همانند شونن آئی از کلمه شوجو آئی «Shouji Ai» به معنای عشق دختران، استفاده می‌گردد.

از طرفداران این ژانر می‌توان به دختران لزبین و دوجنس‌گرا و پسران استریت و دوجنس‌گرا اشاره کرد. در مورد پسران گی مطمئن نیستیم چون هیچ صحبتی از آن‌ها نشنیدیم.

یوری در ژاپنی به معنای گل سوسن است که یک اسم دخترانه ژاپنی نیز است. طرفداران برای نام بردن از این ژانر از کلمه یوری استفاده می‌کنند ولی ناشران این مانگاها اغلب از کلمه Girls Love استفاده می‌کنند.

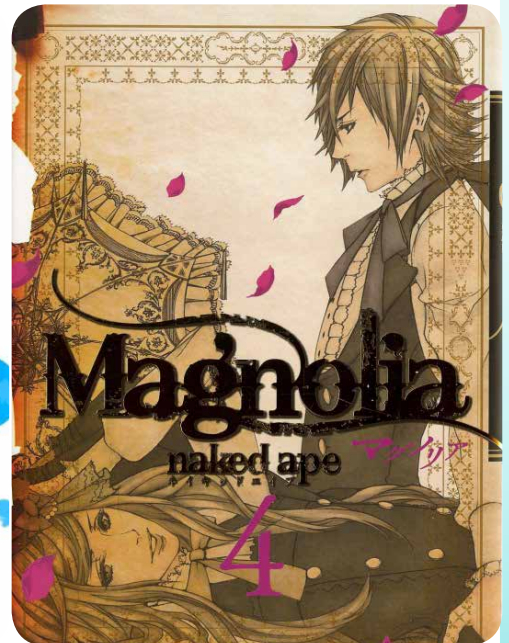
بعضی اوقات کلمه هنتای (Hentai) به کلمه یالوئی و یوری اضافه می‌شود (Hentai Yaoi/Yuri) و سبک آن را تغییر می‌دهد. هنتای به معنای «انحراف» و یا «تابهنجاری» است که به مانگاهای پورن گفته می‌شود.

در مانگاهای یالوئی و یوری به شخصی که در سکس نقش فاعل را دارد Seme و شخصی که نقش مفعول را دارد Uke می‌گویند. seme از فعل «semeru» برگرفته شده به معنای «حمله کردن» که معادل انگلیسی آن «pitcher» است. uke نیز برگرفته شده از فعل «ukeru» به معنای «دریافت کردن (یک حمله)» که معادل انگلیسی آن «catcher» است.

اکثر طرفداران است. البته این بدین معنا نیست که در مانگاهای یالوئی از عشق خبری نباشد.

یالوئی یک لغت تشکیل شده از Yama nashi «بدون اوج» و Ochi nashi «بدون پایان» و Imi nashi «بدون محتوا» است. (که البته به نظر من چیز جالبی نیست.) در غرب مخصوصاً آمریکا برای نام بردن از این ژانر از واژه‌ی یالوئی استفاده می‌شود درحالی‌که در ژاپن طرفداران از واژه‌ی Boys Love استفاده می‌کنند. این را هم بهتر است بدانید که یالوئی در اواخر دهه هفتاد میلادی به کتاب‌فروشی‌های ژاپن عرضه شد.

اکثر طرفداران این ژانر را زن‌ها و دختران نوجوان تشکیل می‌دهند و اکثریت آن‌ها استریت هستند ولی من خودم در سایت‌های مخصوص انیمه و مانگا دیدم که دختران لزبین نیز طرفدار این گونه مانگاها هستند. (البته ما دوجنس‌گراها هم که جای خود را داریم.) پسران گی و دوجنس‌گرا نیز از طرفداران این ژانر هستند که البته بیشتر سبک Mens Love (در ژاپن) یا Bara (در آمریکا) برای آن هاست. باره، یک ژانر نیست و بیشتر به عنوان یک سبکی از مانگاهای یالوئی به شمار می‌رود و توسط مانگا‌کاهای گی یا دوجنس‌گرا مرد نوشته و کشیده می‌شوند. یوری (Yuri) که به آن Girls Love/GL نیز گفته می‌شود



بیشتر اوقات کاراکترهای uke اشخاصی جوان، با حالت‌ها و یا ظاهر زنانه (حتی در عشق پسران)، قد کوتاه، شخصیت بچه‌گانه و بی‌تجربه هستند در حالی‌که کاراکترهای seme از لحاظ سنی بزرگتر، قد بلند، مردانه‌تر (بیشتر در عشق پسران)، از لحاظ هیکل درشت‌تر، بالغ و عاقل‌تر و با تجربه هستند. از کلمات Neko به معنای «گربه» و Tachi که یک نوع شمشیر است برای توصیف شخصیت کاراکترها استفاده می‌شود و هیچ ربطی به فاعل یا مفعول بودن کاراکتر ندارند. tachi حالت مردانه‌تری دارد. شخصی که

به عنوان اسم ژانر برای داستان‌های لزبین و عشق بین دو زن است. این ژانر اول زیرمجموعه‌ی مانگاهای شوجو و جوئی Josei (مانگاهایی برای زنان ۱۸-۳۵ سال) بود ولی اکنون زیرمجموعه‌ی مانگاهای شونن «Shounen» (مانگاهای پسرانه) و سینن «Seinen» (مانگاهایی برای مردان جوان ۱۸-۲۵ سال) هم بشمار می‌رود. همانطور که در یالوئی بیشتر به مسائل فیزیکی می‌پردازند یوری نیز همان‌گونه است و برای سینن بالاتر در نظر گرفته می‌شود. برای داستان‌هایی که به روابط عشقی بیشتر

مشکلی ندارند. خب طرز تفکر مردم با یکدیگر متفاوت است. در اینجا از هر ژانر من ده مانگای پرفردار را به شما معرفی میکنم:

از ژانر یالوئی:

- ۱-Junjou Romantica
- ۲-The Tyrant Who Fall In Love
- ۳-Crimson Spell
- ۴-You re My Love Prize in Viewfinder
- ۵-Sekaiichi Hatsukoi
- ۶-No Money
- ۷-Haru wo Daite Ita
- ۸-Super Lovers
- ۹-Yume Musubi, Koi Musubi
- ۱۰-Brother X Brother

از ژانر شونن آی:

- ۱-Gravitation
- ۲-Loveless
- ۳-The Betrayal knows my Name
- ۴-Vassalord
- ۵-Komatta Toki ni wa Hoshi ni Kike
- ۶-Seven Days
- ۷-Silver Diamond
- ۸-Demain Syndrome
- ۹-Koori no Mamono no Monogatari
- ۱۰-Aitsu no Daihonmei

از ژانر یوری:

- ۱-Girl Friends
- ۲-~Kashimashi ~Girl Meets Girl
- ۳-Octave
- ۴-Sweet Blue Flowers
- ۵-Strawberry Panic
- ۶-Renai Idenshi XX
- ۷-Gokujou Drops
- ۸-Shoujo Sect
- ۹-Manga no Tsukurikata
- ۱۰-Kannazuki no Miko

از ژانر شوگو آی:

- ۱-HEN
- ۲-Hakodate Youjin Buraichou Himegami
- ۳-Strawberry Shake
- ۴-Sasameki Koto
- ۵-Shitsurakuen
- ۶-Yuru Yuri
- ۷-Stray Little Devil
- ۸-Maria-sama ga Miteru
- ۹-Tenbin wa Hana to Asobu
- ۱۰-Pieta

پارتر خود را تحریک می کند و اوضاع را کنترل می کند. اکثر اوقات seme ها tachi هستند ولی ممکن است uke ها نیز این نوع شخصیت را داشته باشند. neko ها ظریف تر و بانمک و خجالتی تر هستند که اکثر اوقات شامل uke ها می شوند.

اشخاص جنس مخالف معمولاً در این داستان ها نقش کم رنگی دارند و یا حتی حضور ندارند. در تعدادی از مانگاها نیز دلیل همجنسگرا شدن کاراکترها کارهای وحشتناکی که از جنس مخالف به آن ها رسیده و یا از آن ها دیده اند، است. از قبیل تجاوز، خیانت والدین، کتک خوردن و مسخره شدن.

وقتی از هوموفوبیا در داستان ها استفاده می شود که به داستان تم درام و یا حتی تراژدی بدهند. بعضی اوقات نیز برای نشان دادن خالص بودن عشق یک کاراکتر از آن استفاده می شود؛ که مثلاً تاکنون به جنس مخالف جذب می شده ولی عاشق همان پسر/ دختر است و به هیچ همجنس دیگری جذب نمی شود. ولی خب در بیشتر مانگاها یک زوج (مخصوصاً دختران) بدون هیچ مشکلی با یکدیگر رابطه دارند و همه رابطه آنان را تأیید می کنند.

به طور کلی تعداد مانگاهای عشق پسران، هم یالوئی هم شونن آی، خیلی بیشتر از مانگاهای عشق دختران، هم یوری و هم شوگو آی، است که این نشان دهندهی ضعف ژانر عشق دختران نسبت به عشق پسران است. از ضعف های دیگر آن داشتن داستان هایی نه چندان جذاب و قشنگ و داشتن کاراکترهایی که همه شخصیت های لوس و بی مزه دارند. چند تا از مانگاهایی که از این ژانر خواندم به همین دلایل خوشم نیامد ولی اینطور نیست که همه ی مانگاهای این ژانر مسخره و به درد نخور باشند و البته مانگاهای یالوئی نیز ضعف هایی از قبیل سکس های فانتزی دارند. بعضی اوقات یک کاراکتر پسر آنقدر رفتار و ظاهر دخترانه دارد که فراموش می کنم دارم یک مانگا با ژانر عشق پسران می خوانم.

متأسفانه افراد همجنسگراستیز همه روزه به طرفداران این ژانرها توهین می کنند و آن ها را مسخره می کنند. تعداد کمی از طرفداران نیز این روابط را در دنیای واقعی تأیید نمی کنند. من چندین بار در سایت ها دیده ام که یک عکس از گی های واقعی می گذارند تا با گی های نقاشی شده مقایسه شان کنند و تعدادی به گی های واقعی توهین می کنند درحالی که نقاشی شده شان برایشان جذاب هستند. وقتی از چند پسر استریت سوال کردم که اینگونه مانگاها را می خوانند اکثریت شان گفتند که هیچکدام را نمی خوانند ولی با همجنسگرایی هیچ مشکلی ندارند و آن ها می توانند با هر شخصی که می خواهند رابطه داشته باشند و یا حتی ازدواج کنند. تعدادی نیز گفتند که مانگاهای عشق دختران را می خوانند ولی به طور کلی با همجنسگرایی در دنیای واقعی مشکلی ندارند. دختران استریتی که از آن ها همان سوالات را پرسیدم جواب دادند که اصلاً عشق دختران نمی خوانند و تلاشی هم برایش نمی کنند ولی بشدت به عشق پسران علاقه دارند و کلاً با همجنسگرایی



صدای شمعدانی‌های لی خاموش شده است معرفی فیلم «پشت شمعدانی» ساخته استیون سودربرگ

یکی از مهمترین قطعات او «Boogie Woogie» بود که در فیلم به شکل وفادارانه‌ای به اصل آن، بازسازی شده است. البته وسواس سودربرگ برای بازسازی واقعی همه چیز غیر قابل کتمان است. او سعی کرده اکثر صحنه‌های فیلم را در مکان‌هایی فیلم‌برداری کند که آنجا اتفاق افتاده است.

وقتی به عنوان یک همجنسگرا به زندگی و کارنامه‌ی لیبراجی نگاه می‌کنم، از دیدن این هنرمند هم‌حس به خودم می‌بالم و او را مایه افتخار می‌بینم اما وقتی از پشت شمعدانی که اسکات به ما نشان می‌دهد به او و زندگی شخصی‌اش نگاه می‌کنم، اگر از او متنفر نشده باشم، اما دیگر دوستش هم ندارم و به او افتخار نمی‌کنم. اسکات، با بازی مت دیمن که پنج سال با لیبراجی زندگی مشترک داشته، بخش‌هایی از زندگی این هنرمند همجنسگرا را به ما نشان می‌دهد که ما را به فکر فرو می‌برد.

وقتی در ویدیوهای منتشر شده در اینترنت به لیبراجی نگاه می‌کنم، وقتی او برای مخاطب می‌خندد و چشمک می‌زند، با دیدن فیلم از خود می‌پرسم چگونه توانست آن کار را با اسکات بکند؟!

بهتر است بیش از این چیزی نگوییم و از شما بخواهم فیلم را تهیه کنید و خودتان درباره‌ی لیبراجی و اسکات قضاوت کنید. لطفاً اگر نظر و یا نقدی درباره‌ی فیلم دارید آن را برای انتشار در مجله اقلیت، ارسال کنید.

سودربرگ زندگی لیبراجی، نوازنده‌ی چیره‌دست و همجنسگرای آمریکایی را از «پشت شمعدانی» دیده است. نام فیلم اشاره‌ای دارد به شمعدانی‌ای که لیبراجی، یکی از شخصیت‌های اول فیلم بر روی پیانوی خود می‌گذرد. برخی این فیلم را «پشت چهل چراغ‌ها» ترجمه کرده‌اند که نام اصلی آن «Behind the Candelabra» است. این فیلم اقتباسی است از کتاب «پشت شمعدان: زندگی من با لیبراجی» نوشته‌ی اسکات تورسون که شاید برای وفاداری به آن نام فیلم «پشت شمعدان» برای فیلم انتخاب شده است. فیلمنامه این فیلم را «ریچارد لاگراو» نویسنده‌ی برنده اسکار برعهده داشته و محصول سال ۲۰۱۳ است. سودربرگ، کارگردان معروف و موفق سینماست. او که برنده‌ی اسکار و نخل طلاست به سختی سرمایه‌گذاری برای فیلم‌اش پیدا کرده. استودیوهای بزرگ هالیوود به دلیل محتوای بی‌پروای فیلم به مساله‌ی همجنسگرایی، نگران شکست تجاری آن بودند که با فروش قابل قبول‌اش، کمپانی «اچ‌بی‌اِی فیلمز» پاداش ریسک خود را برداشت کرد.

لیبراجی با بازی مایکل داگلاس، هنرمندی منحصر به فرد در زمان خودش بود. او در تمام مدیاهای روزگار خود حضور پیدا کرد و هنرش را به نمایش گذاشت. کنسرت‌های او سالن‌ها را پر می‌کرد و برنامه‌ی تلویزیونی‌اش «liberace show» از پر مخاطب‌ترین برنامه‌های تلویزیونی دهه‌ی هفتاد آمریکا بود.



خودت را دوست بدار و ادامه بده معرفی ترانه‌ای که امید و شادی می‌بخشد

توجه دارد و این ترانه همیشه با استقبال شدیدی روبه‌رو می‌شود. این ترانه حتی می‌تواند برای دگرجنس‌گرایانی که از اقلیت‌های دیگری هستند الهام‌بخش باشد. لیدی گاگا در جای دیگری از ترانه می‌گوید: «چه سیاه‌پوستی، چه سفیدپوست، چه بزرگ و چه سرخ‌پوست / چه لبنانی هستی، چه اهل مشرق‌زمین / حتی اگر محدودیت‌ها و ناتوانی‌های زندگی / باعث شدن که بین بقیه کمرنگ شی، آزار داده بشی و یا اذیت شی / شادی کن و خودت رو امروز دوست داشته باش».

اغلب ترانه‌های او به سبک الکترونیک دنس است. این ترانه که توسط «استفانی چرمانتو، جپ لارسن، پائول بلیر و فرناندو گاری‌بی» نوشته شده نیز در همین سبک است. اگر چه گاگا ترانه‌هایی در سبک راک و بلوز نیز دارد.

«Born This Way» در تاریخ ۲۲ اسفند ۱۳۸۹ منتشر شد و رکورد تاریخی زد. این ترانه پنج روز پس از انتشار فقط در «iTunes» با فروش یک میلیون نسخه توانست رکورد سریع‌ترین و بالاترین فروش یک ترانه را در کتاب رکوردهای گینس ثبت کند.

«استفانی جوآن انجلینا جرمونوتا» نام کامل زنی ثروتمند، محبوب و معروف است که خواننده‌ی ترانه‌های جنجالی است. «Born This Way» یکی از آن ترانه‌های جنجالی «لیدی گاگا» ۲۷ ساله است. او این قطعه را ترانه‌ی آزادی می‌داند. در این ترانه لیدی گاگا می‌خواهد بابت چیزی که هستیم به خودمان افتخار کنیم و راه پیشرفت را برویم. او با این استدلال که خداوند اشتباه نمی‌کند می‌خواهد خودمان را زیبا ببینیم و دوست داشته باشیم. بسیاری از اقلیت‌های جنسی با شنیدن این ترانه احساس غرور و رضایت کردند و این ترانه را به نوعی مانیفست خود قرار دادند. از نظر روانشناسی موفقیت، این ترانه امید و اعتماد به نفس بالایی در اقلیت‌های جنسی ایجاد می‌کند. لیدی گاگا در بخشی از ترانه‌اش می‌خواند: «اشکالی نداره که همجنس‌گرا باشی یا دگرجنس‌گرا یا دوجنس‌گرا یا تغییر جنسیت داده باشی / من در مسیر درستی هستم، عزیزم / من آفریده شدم تا زنده بمونم (به راهم ادامه بدم)».

لقب خود را از ترانه‌ی «Radio Ga Ga» گروه کوپین گرفته. لیدی گاگا آشکارسازی کرده و اعلام داشته دوجنس‌گراست. وی همیشه در کنسرت‌هایش به همجنس‌گرایان و اقلیت‌های جنسی



حمید ظاهر

همجنسگرایی در افغانستان معرفی رمانی که سرگذشت یک زندگی است

می‌دهد که آنها به شنیدنش نیاز دارند. او در گفتگویی می‌گوید: «نوشتن این کتاب را به عنوان یک رسالت می‌دیدم و مایل بودم بر عهده بگیرم. چون آن بار حقارتی که به دوش کشیده بودم و همجنسگرایان هم‌نسل من به دوش کشیدند و نسل‌های قبل از من زیر بار آن حقارت‌ها مردند. من خواستم این بار حقارت را از دوش نسل‌های بعد از خودم بردارم.»

آقای ظاهر اعتقاد دارد منتقدان و اصحاب رسانه به دلیل تابو بودن مساله همجنسگرایی تا مدت‌ها نسبت به واکنش منفی یا مثبت به کتابش، خوداری کردند. اما بعضی از منتقدان ادبی و اصحاب رسانه اقدام به نقد و معرفی کتاب نمودند تا آرام‌آرام روزهایی برای بیان مساله همجنسگرایی در جامعه افغان باز شود. به عنوان مثال «لمر خراسانی» در نقد این کتاب، نکات مثبت آن را طنز و هجو، فصاحت و دقت، تابوشکنی و نقد جامعه افغان می‌داند و از طرف دیگر مواردی مانند عدم یکنواختی قالب نوشتاری و نثر کتاب را نکات منفی آن برمی‌شمارد.

نسخه‌ی چاپی کتاب «آن سوی وحشت» توسط نویسنده در ۵۰۰ شماره منتشر شده است و نسخه‌ی پی‌دی‌اف آن در فضای مجازی موجود است.

حمید ظاهر معروف به حمید نیلوفر، همجنسگرای افغان، نویسنده‌ی کتاب «آن سوی وحشت» است. وی پس از تحمل رنج و آزارهای جدی در کشورش بار سفر را می‌بندد و در گذر از پاکستان، ایران، ترکیه و تلاش نافرجام برای رفتن به یونان، به تورنتو مهاجرت می‌کند. او در این منزل گاه آرام دست به کار شده و نخستین کتاب خاطرات از سوی یک همجنسگرای افغان را می‌نویسد. حمید در گفتگویی درباره چگونگی فکر نوشتن کتابش می‌گوید: «چنانچه در متن کتاب هم متذکر گردیده‌ام، ابتدا یک دوست سوادنی به نام مکی شیخ علی در ترکیه خاطره‌نویسی را به من توصیه نمود و سپس یک روزنامه‌نگار افغانی را که در کانادا آشنا گردیدم، توسعه دادن آن را به من توصیه نمود تا خاطراتم را به شکل کتاب در بیاورم.»

«آن سوی وحشت» شرح حال حمیدی است که در جامعه بسته و قرنطینه شده‌ی افغانستان، فشارهای بسیاری تحمل می‌کند. کتاب روایت خطی از زندگی او در افغانستان را دارد تا جایی که حمید به آنجا می‌رسد. شرح مهاجرت‌هایی که تلاش یک دگرباش برای زنده ماندن است. حمید با نوشتن این کتاب به خواننده‌ی همجنسگرای افغان پیام امید و مبارزه برای رسیدن به زندگی را



تصویر پوستر فیلم «پشت شمعدانی»